

به یاد دارم سال ۱۳۶۷ ه.ش. زمانی که برای کسب اجازه از محضر دانشمند فقید مرحوم استاد نیکو صفت (ره) جهت برگزاری یک دوره کلاس های عقاید اجمالی حضورشان شرف یاب شدم، ایشان با استقبال کردن از چنین امری آن را بسیار خوب و حائز اهمیت دانستند و در حالی که چهره‌ی نورانی ایشان طراوت خاصی داشت، رهنمودهای لازم را نیز بیان فرمودند. به هر حال با عنایات خاصه حضرت حجّت (سلام الله علیه) و تشویق های صمیمانه استاد، کلاس فوق تشکیل شد و خواهران و برادران هر هفته روزهای شنبه به مدت ۱/۵ ساعت و در طی مدت بیش از ۶ سال بحث های توحید، نبوت، امامت عامه و خاصه، رجعت، معاد و نیز مباحث فرعی دیگر را فراگرفتند و در امتحاناتی که به همین منظور برقرار شده بود شرکت نموده و تحت هیچ شرایطی کلاس تعطیل نگردید و ثمره‌ی برقراری چنین کلاسی این شد که امروزه ده ها نفر از خواهران و برادران بتوانند آگاهی لازم را نسبت به مبانی دین مبین اسلام پیدا نموده و امیدهای خوبی برای جلوگیری از تهاجم فرهنگی دشمن در زمینه های مختلف بالاخص مسائل اعتقادی باشند.

به هر حال با پایان یافتن اولین دوره این کلاس ها و درخواست های مکرری که از ناحیه برادران و خواهران برای تشکیل دوره دوم به عمل آمد، تصمیم گرفته شد تا به یاری خداوند متعال دوره دوم این جلسات به صورت اجمالی و تفصیلی برگزار شود تا هم دانشجویان دوره قبل و هم دانشجویان جدید بتوانند از تشکیل کلاس استفاده لازم را بنمایند، لکن یکی از مشکلاتی که در این راه مطرح بود، در اختیار قرار دادن جزوات برای همه افراد بود، چرا که به جز چند جزوه‌ی محدود خطی و آن هم با نقائص بسیار زیاد، چیز دیگری در دسترس نبود و از طرفی نیز چون باید فرمایش جناب استاد مبنی بر نگهداری و چگونگی در دسترس قرار دادن آنها مد نظر قرار می گرفت فلذا پس از بحث و گفت و گو در هیأت علمی کانون آموزش قرآن و تجوید، بر آن شدیم تا جزوات را به صورت کنونی تایپ نموده و پس از چندین بار تصحیح، به صورت محدود

تکثیر کرده و جهت استفاده دانشجویان آن را در اختیار این عزیزان قرار دهیم، یعنی دقیقاً آنچه را که اکنون پیش روی شما است.

قبل از مطالعه جزوه حاضر، لازم است خوانندگان عزیز و دانشجویان گرامی به چند نکته مهم توجه فرمایند:

۱- همانطور که ملاحظه می فرمایید جزوات مذکور در ۵ مجلد جداگانه شامل بحث‌های توحید، نبوت، امامت عامه و خاصه، رجعت و معاد می باشد تا علاقه مندان به راحتی بتوانند به هر مبحثی که نیاز دارند مراجعه نمایند فلذا درخواست می شود در نگهداری و حفظ آنها نهایت سعی و دقت لازم به عمل آید.

۲- در صورت مشاهده هرگونه غلط تایپی و یا غیر آن، حتماً برادران خود را در واحد نشر مطلع فرمایید. همچنین قبل از استناد به آیات و روایاتی که در جزوه بیان شده است، حتماً به قرآن کریم و کتبی که به عنوان مأخذ آن روایت ذکر شده، مراجعه نمایید.

ان شاء الله خوانندگان گرامی با تحصیل عقاید اسلامی و مطالعه و تحقیق در جزوات حاضر مبلغینی شایسته برای خدمت به اسلام عزیز باشند.

اللهم آمین

والسلام علی عباد الله الصالحین

مرتضی مخملباف

باب امامت

امام کیست؟

امام در لغت به معنای پیشوا است و به عبارت دیگر در لغت امام به کسی گفته می‌شود که مردم در گفتار و کردار و پندار، پیرو او باشند. اما در باب امامت، مقصود ما از امام کسی است که در پیشوایی و ریاست بر همه مردم در امور دین و دنیا نایب و جانشین حضرت خاتم الانبیاء (ص) باشد.

آیا وجود امام لازم است؟

با اندک دقتی در چگونگی زمان پیغمبر (ص)، جواب سؤال بالا واضح می‌گردد.

آیا پیغمبر اکرم (ص) تمام مسائل راجع به دین، از عقاید و اخلاق و احکام را به تفصیل به همه مردم رسانید؟

از مسلمات شیعه و سنی است که یک دهم آن هم نرسیده است. زیرا مردم در زمان پیغمبر (ص) همه دانشجو نبودند، چه امروزه می‌بینیم که تخصص در هر یک از رشته‌های علوم دینی یک عمر تحصیل لازم دارد. از طرفی اکثر مسلمین آن روز هم خیلی کم می‌شد که پیغمبر (ص) را ببینند زیرا که در شهرها و دهستانهای خویش مشغول و گرفتار زندگی روزمره خود بودند، آنهایی هم که پیامبر اکرم (ص) را درک می‌کردند همیشه که خدمت آن بزرگوار نبودند و مجلس درس و ثبت و ضبطی هم که در کار نبود.

البته این واقعیت وجود داشت که سخنان دلنشین حضرت خاتم (ص) بسیار جذاب بود و مردم مشتاق شنیدن سخنان آن حضرت بودند، اما برای همه میسر نبود که تمام وقت خود را در خدمت آن حضرت باشند. گاهی این بود و آن نبود، گاهی در سفر بودند و گاهی نیز در جنگ،

وانگهی در مدت ۲۳ سال با آن همه گرفتاریها، برای خود حضرت هم مجالی نبود. به فرض گاهی هم اگر وقتی بود، تمامی مردم مستعد آن نبودند که همه مطالب را درک نمایند.

از همه اینها گذشته از آثاری که در دست است معلوم می‌باشد که در زمان خود پیغمبر (ص) یک دهم از مبانی دین هم به مردم نرسیده است، حتی صحابه آن حضرت به قدر کفایت خودشان نیز نمی‌دانستند چه رسد به آنکه حافظ دین باشند. قصهٔ عمار مشهور است که چون خواست تیمم بدل از غسل کند، تمام بدن خود را به خاک مالید و حضرت به او از باب مزاح فرمود: این کار الاغ است^(۱). البته جای تردید نیست که بعضی از صحابه، برخی فرمایشات آن حضرت را در خاطر داشتند، اما پر واضح است که این کفایت نمی‌کند.

پس با اندک دقتی در احوالات زمان آن حضرت، به دست می‌آید که پیغمبر خاتم (ص) بعد از آنکه از میان مردم رفت، اثر مثبتی که از آن حضرت باقی ماند قرآن کریم بود به انضمام برخی مطالب آن هم بطور ناقص در خاطر بعضی از صحابه. حال خود قضاوت کنید که آیا می‌شود این همه پیامبران قبلی بیایند و جان فشانیها کنند تا مردم به حد اعتدال برسند، سپس پیغمبر خاتم (ص) بیاید با این همه جنگها و زحمتها و خون جگرها و با وجود این که از قبل هم معلوم بوده که پیغمبر (ص) هم مانند سایر مردم باید از دنیا برود، مردم را با این کتاب تا روز قیامت به حال خودشان واگذارد و ابداً خدای حکیم و رسولش امامی تعیین نکنند که بعد از پیغمبر خاتم (ص) حافظ و مبین این دین باشد. بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که اگر کسی اندک شعوری داشته باشد چنین عملی انجام نمی‌دهد چه رسد به پروردگار حکیم و پیغمبر اکرم (ص) که اول شخص عالم موجودات است.

حال اگر کسی گوید که چون کتاب خدای تعالی در میان مردم است دیگر احتیاج به امام نیست، مانند آن است که بگوید چون کتاب طب در میان مردم است دیگر احتیاج به طیب نیست. آخر مگر همه مردم می‌توانند بدون مبین، حکم خدای تعالی را از کتاب او تعالی بفهمند و اگر چنین بود اصلاً پیغمبری هم لازم نبود و خدای تعالی فقط کتابی را برای مردم می‌فرستاد و هر کس

۱- وسائل الشیعه، جلد ۲، صفحه ۹۷۷، حدیث ۹

تکلیف خودش را از آن کتاب می‌فهمید. اصلاً مگر بشر بدون مربی تربیت می‌شود؟ پس روشن شد که بعد از پیغمبر خاتم (ص) وجود امام لازم است و کتاب به تنهایی کفایت نمی‌کند.

چه کسی باید امام باشد؟

همه مردم می‌دانند که جانشین هر کسی در هر مقامی از جهاتی که می‌خواهد خلیفه او باشد، می‌بایست مانند خودش باشد. همه ما می‌دانیم که اگر معلمی بخواهد به مسافرتی برود، هیچگاه شخص بی‌سوادی را جانشین خود نمی‌گرداند، ساعت‌ساز آهنگر را جانشین خود نمی‌نماید، نانوا خیاط را جانشین خود نمی‌کند و بر همین منوال وصی و جانشین پیغمبر (ص) هم باید جمیع شرایطی را که در پیغمبر (ص) ذکر شد، دارا باشد. مثلاً اگر امام دارای معجزه نباشد، چنانچه مردم به او رجوع کنند و بگویند پیغمبر برای صدق نبوتش معجزه می‌آورد اکنون تو هم که به جای او هستی آیا می‌توانی معجزه بیاوری؟ او در جواب عاجز بماند و بگوید من به جای او می‌توانم بنشینم، اما نمی‌توانم معجزه بیاورم، عیناً مانند آن است که یک نفر چارپادار پشت فرمان اتومبیل بنشیند و چون به او بگویند تو که جانشین شوfer هستی آیا می‌توانی اتومبیل را برانی؟ بگوید خیر من فقط می‌توانم الاغ را برانم!! همچنین مثلاً اگر امام اعلم از همه مردم نباشد و آنگاه که مردم در مجهولات دینی به او رجوع می‌کنند عاجز بماند، عیناً مانند آن است که یک شخص بی‌سواد به جای معلمی در سر کلاس حاضر شده و بگوید چون آموزگار شما به مسافرت رفته من به جای او هستم، لیکن هنگامی که بعضی سؤالات علمی را از وی پرسند بگوید من سواد ندارم و فقط عکسهای کتاب را می‌توانم تماشا کنم! و همچنین است سایر موارد که شرح آن از توضیح واضحات است.

پس تمام شرایطی که در پیغمبر (ص) لازم است در امام هم لازم می‌باشد، به همان دلایلی که در باب نبوت گذشت.

آیا امام را خدای تعالی و رسولش (ص) باید تعیین کنند یا مردم؟!

با اندک دقتی برای احدی جای شبهه باقی نخواهد ماند در اینکه امام را باید پروردگار مهربان تعیین نموده و به وسیله رسول خود به مردم معرفی فرماید، زیرا به قول مشهور بنده شناس خدای تعالی است و اوست که نیک می داند چه کسی واجد شرائط است. مثلاً از جمله شرائط، عصمت است که حتی در خلوت و پنهان هم گناه نکنند و چه کسی جز خدای تعالی بر این امر واقف است؟

از طرف دیگر اگر بنا شود مردم تعیین امام نمایند، هر دسته برای جلب نفع خود توطئه کنند و کسی را امام قرار دهند و باعث گمراهی دیگران هم شوند. از سوی دیگر نیز ریاست طلبان هر یک با دسته‌ای سازش کنند و سبب گمراهی دیگران نیز گردند. وانگهی امام باید مؤید از جانب حضرت حق باشد و آلا اگر فقط مردم او را به امامت بپذیرند، معجزه بر دست او جاری نخواهد شد و اصلاً چنین کسی رئیس جمهور است نه امام.

به هر حال با چند دقیقه دقت، بر هر عاقلی به خوبی روشن خواهد بود که تعیین امام باید از جانب حضرت حق باشد نه از جانب مردم.

اگر خدای تعالی و رسول اکرم (ص) امامی را تعیین کردند و مردم هم امام دیگری را، پیرو کدام یک باید بود؟

بر احدی پوشیده نیست که این سؤال مُضحک است زیرا روشن گشت که اصلاً مردم نمی توانند تعیین امام نمایند. حال از آنجا که فرض محال، محال نیست، به فرض اینکه چنین کاری هم بکنند مسلّم است که تعیین خدای حکیم و رسول اکرم (ص) مُقدّم است بر همه مردم.

آیا خدای تعالی و پیغمبر اکرم (ص) تعیین امام فرموده اند؟

مسلماً به حکم عقل تعیین امام فرموده اند، چون اگر نفرموده باشند آمدن پیامبران و فرستادن کُتب و زحمات آنها بی ثمر خواهد شد. از طرفی برای خدای توانا منصوب نمودن امام

زحمتی ندارد و گذشته از همه اینها اصلح به حال بندگان است فلذا به طور حتم تعیین امام فرموده‌اند. دلائل شرعی این مطلب بعداً خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

پس تا اینجا روشن شد کسی امام است که تمام شرائط پیغمبر را دارا باشد و به علاوه منصوب و منصوص باشد. به سخن دیگر امام انتصابی است نه انتخابی، یعنی او را خدای تعالی باید تعیین نموده و به امامت منصوب کند نه مردم و به وسیله رسول (ص) معرفی شود نه انتخاب مردم.

چه کسانی واجد شرائط امامتند؟

امام‌های واجد شرائط دوازده نفرند، حضرت حسین و پدر و برادرش و نه فرزندش نسلأ بعد نسل (صلوات الله علیهم اجمعین).

برای اثبات این مطلب بزرگان ما صدها کتاب نوشته‌اند و در هر کتابی دلائل فراوان برای اثبات مدّعی خود آورده‌اند. از آن جمله کتاب «الفین» جناب علامه حلّی است که هم اکنون چاپ شده و حتی به فارسی نیز ترجمه شده است. در این کتاب دو هزار دلیل عقلی و نقلی برای اثبات این مطلب ذکر فرموده است. همچنین هر یک از بزرگان شیعه که در باب عقاید کتاب یا کتبی به رشته تحریر در آورده‌اند، یک دوره یا یک کتاب و یا اقلأ یک قسمت مهم از کتاب خود را درباره اثبات این مطلب نوشته‌اند. حاصل آنکه در عقاید در مورد هیچ مسأله‌ای به این اندازه بحث نشده و مطلب روشن نگشته است و در این دوره اجمالی هم تنها مختصر اشاره‌ای به آن می‌شود. اکنون برای اثبات ادعای فوق به مطالب بسیار فشرده ذیل توجه می‌کنیم.

آیا دوازده عدد بودن امام‌ها از خود رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) رسیده است؟

البته، و اخبار فراوانی در این رابطه در کتب احادیث آمده ولی چون بنا بر اختصار است تنها فهرست یکی از کتب احادیث یادآوری می‌شود. نام این کتاب "منتخب الاثر" تألیف آیت الله لطف الله صافی می‌باشد و در آن احادیث مربوط به این مطلب را در هشت باب آورده است.

باب اول: احادیثی که می‌فرمایند امام‌ها دوازده نفرند و در این رابطه دویست و هفتاد و یک حدیث نقل کرده است.

باب دوم: احادیثی که می‌فرمایند عدد امام‌ها به عدد نقباء بنی اسرائیل است و در این رابطه چهل حدیث آورده است.

توجه: باید دانست که نقیب به معنای سرپرست است و آفریدگار مهربانمان در آیه مبارکه ۱۲ سوره مائده می‌فرماید: **وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ - یعنی: و همانا از بنی اسرائیل پیمان اکید گرفتیم که به دستور دین عمل کنند. وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً - و از ایشان دوازده سرپرست و پیشوا برانگیختیم.** ملاحظه می‌فرمائید که قرآن کریم صریحاً فرموده که نقباء بنی اسرائیل دوازده عددند و تنها در همین یک کتاب چهل حدیث آمده که عدد امام‌ها به تعداد نقباء بنی اسرائیل است.

باب سوم: احادیثی که می‌فرمایند امام‌ها دوازده نفرند و اول آنها علی (ع) است و در این رابطه صد و سی و سه حدیث آورده است.

باب چهارم: احادیثی که می‌فرمایند امام‌ها دوازده عددند و اول آنها آقا علی (ع) و آخرشان حضرت مهدی (ع) است و در این رابطه نود و یک حدیث نقل کرده است.

باب پنجم: احادیثی که می‌فرمایند تعداد امام‌ها دوازده عدد است و آخر ایشان حضرت مهدی (ع) است و در این رابطه نود و چهار حدیث آورده است.

باب ششم: احادیثی که می‌فرمایند تعداد امام‌ها دوازده عدد است و نه نفر آنها از فرزندان حضرت حسین (ع) می‌باشند و در این رابطه صد و سی و نه حدیث آورده است.

باب هفتم: احادیثی که می‌فرمایند تعداد امام‌ها دوازده عدد است و نه نفر آنها از فرزندان حضرت امام حسین (ع) بوده و نهم ایشان قائم ایشان است و در این رابطه صد و هفت حدیث آورده است.

باب هشتم: احادیثی که می‌فرمایند عدد امام‌ها دوازده تا است و همه آنها را یک به یک نام برده و در این رابطه پنجاه حدیث نقل کرده است.

اینک برای نمونه مقداری از حدیث شماره یک همین باب هشتم یادآوری می‌شود. هر که تمام حدیث را خواهد به صفحه ۹۷ تا صفحه ۹۹ کتاب مذکور مراجعه نماید.

سند حدیث به ابن عباس می‌رسد که می‌فرماید: یک یهودی به نام نَعْتَل خدمت رسول اکرم (ص) رسید و سؤالاتی در عقاید از آن حضرت نمود. حضرت همه را پاسخ می‌دهد تا آنجا که نعتل یهودی عرض می‌کند: **فَاخْبِرْنِي عَنْ وَصِيِّكَ مَنْ هُوَ** - مرا آگاه گردان که وصی تو کیست؟ **فَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَ لَهُ وَصِيٌّ** - زیرا که هیچ پیغمبری نبوده مگر اینکه برایش وصی بوده است. **وَ إِنَّ نَبِيَّنَا مُوسَى ابْنَ عِمْرَانَ أَوْصِيَ إِلَيَّ يُوْشَعَ ابْنَ نُونٍ** - و پیغمبر ما موسی ابن عمران هم یوشع ابن نون را وصی خود قرار داد. **فَقَالَ** - پس پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمودند: **إِنَّ وَصِيَّيَّ عَلِيٌّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ (ع)** - به طور حتم وصی من علی پسر ابیطالب است. **وَ بَعْدَهُ** - و بعد از علی (ع) **سِبْطَايَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ** - دو فرزندم حسن و حسین است. **وَ تَتْلُوهُ تِسْعَةَ أَيْمَةٍ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ** - و بعد از امام حسین (ع) نه امام از صلب حسین است. **قَالَ يَا مُحَمَّدُ فَسَمِّهِمْ لِي** - نعتل عرض کرد که ای محمد پس نه امام را برای من نام ببر. **قَالَ** - پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمودند:

إِذَا مَضَى الْحُسَيْنُ فَابْنُهُ عَلِيٌّ - چون حسین درگذرد پس پسرش علی امام است.

فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ - پس چون علی درگذرد پس پسرش محمد امام است.

فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ جَعْفَرٌ - پس چون محمد درگذرد پس پسرش جعفر امام است.

فَإِذَا مَضَى جَعْفَرٌ فَابْنُهُ مُوسَى - پس چون جعفر درگذرد پس پسرش موسی امام است.

فَإِذَا مَضَىٰ مُوسَىٰ فَايُنُّهُ عَلِيٌّ _ پس چون موسی درگذرد پس پسرش علی
امام است.

فَإِذَا مَضَىٰ عَلِيٌّ فَايُنُّهُ مُحَمَّدٌ _ پس چون علی درگذرد پس پسرش محمد
امام است.

فَإِذَا مَضَىٰ مُحَمَّدٌ فَايُنُّهُ عَلِيٌّ _ پس چون محمد درگذرد پس پسرش علی
امام است.

فَإِذَا مَضَىٰ عَلِيٌّ فَايُنُّهُ الْحَسَنُ _ پس چون علی درگذرد پس پسرش حسن
امام است.

فَإِذَا مَضَىٰ الْحَسَنُ فَايُنُّهُ الْحُجَّةُ مُحَمَّدٌ الْمَهْدِي _ پس چون
حسن درگذرد پس پسرش حجت محمد مهدی امام است.

فَهَؤُلَاءِ اثْنِي عَشَرَ _ پس این دوازده نفر که نام بردم اوصیاء من هستند.

البته حدیث دنباله دارد تا آنجا که نعتل یهودی مسلمان می شود و بعد از آن ویژگی های پیامبر
اسلام (ص) و ائمه دوازده گانه را از قول پیامبران پیشین از جمله حضرت موسی (ع) نقل می کند.
پس روشن گشت که نه تنها دوازده عدد بودن امام ها از خود رسول اکرم (ص) رسیده، بلکه یک
یک آنها به نام معرفی شده اند.

آیا در قرآن کریم هم مطلبی راجع به دوازده امام داریم؟

البته، پروردگار مهربانمان در آیه مبارکه ۳۶ سوره توبه فرموده: **إِنَّ عِدَّةَ
الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ
الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ** - یعنی: به طور حتم شماره ماه ها در
نزد خدای تعالی دوازده ماه است در لوح محفوظ، در روزی که آفرید آسمانها و زمین را، از آن

دوازده ماه چهار ماهش حرام است. آن است دین محکم و پا برجا. پس در آن چهار ماه یا در آن دوازده ماه به خود ستم نکنید.

و اما منظور از ماه چیست ؟ باید دانست که مفسرین شیعه و سنی در اینجا دو قول بیشتر ندارند. **قول اول:** اینکه منظور از دوازده ماه همین ماه‌های دوازده گانه سال است که ماه محرم و صفر و... باشد. منظور از چهار ماه هم ماه‌هایی است که جنگ در آنها حرام بوده و هست که ماه‌های ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم و رجب باشد.

قول دوم: قولى است که حضرات معصومین صلوات الله عليهم اجمعین فرموده‌اند و در تفاسیری که بحث روائی دارند، این قول را ذکر کرده‌اند و آن قول این است که منظور از دوازده ماه، دوازده امام است و منظور از چهار ماه، چهار امام است که نام آنها یکی است که امام اول و چهارم و هشتم و دهم باشد و در مورد این چهار امام سفارش بیشتری شده، چرا که هر کس این چهار امام را قبول داشته باشد، حضرت مهدی (ع) را قبول دارد.

برای اینکه جزوه درسی طولانی نشود، احادیث این مطلب را هر که خواهد از جمله می‌تواند مراجعه کند به تفسیر برهان. در ذیل همین آیه مبارکه ۳۶ سوره توبه، در این رابطه نه حدیث آورده که شش حدیث اول آن تأیید همین قول دوم است.

توجه: باید دانست مفسرین ما ظاهر آیه مبارکه را رد نکرده‌اند. یعنی نفرموده‌اند که ظاهر آیه مبارکه درست نیست، بلکه لحن فرمایش ایشان این است که در خود آیه مبارکه قرائتی وجود دارد که از آن قرائن می‌فهمیم منظور اصلی آفریدگار مهربانمان همانگونه که حضرات معصومین (علیهم السلام) فرموده‌اند همان دوازده امام است. لیکن برای آنکه اغیار در آن تصرف نکنند حکمتش بر این تعلق گرفته که این مطلب را اینگونه بیان فرماید.

و اما قرائن :

یک: آنکه آیه مبارکه با کلمه **ان** شروع شده و دانشمندان ادبی در کتب خود تصریح فرموده‌اند که **ان** برای تأکید مضمون جمله است و از طرفی مطلبی را که آفریدگار مهربانمان با تأکید بیان

فرماید، تأکید آن دو برابر است، چرا که اگر خدای تعالی مطلبی را بدون لفظ تأکید هم بفرماید، برای ما از تأکید دیگران بالاتر است، چه رسد به اینکه لفظ تأکید هم بیاورد.

از طرف دیگر برای ما محسوس و ملموس است که دوازده عدد بودن ماه چیزی نیست که اختلاف شدیدی بین مردم به وجود آورد و منشأ اثر مهمی گردد تا با این تأکید شدید بفرماید که حتماً ماه دوازده تاست. درست مانند این است که بفرماید به طور حتم آب شل است و چنین سخنی از کسی که اندک شعوری داشته باشد بعید است، چه رسد به حکیم علی الاطلاق آن هم در کتابی که معجزه پیغمبرش (ص) قرار داده است. پس معلوم است همان طوری که حضرات معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) فرموده‌اند، منظور دوازده امام است و آنرا به اشاره فرموده تا اغیار در آن تصرف نکنند.

دو: آنکه آیه مبارکه می‌فرماید: **ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ** - این مطلب (یعنی دوازده عدد بودن ماه‌ها) دین محکم و پا برجاست. ما از کسی که قول حضرات معصومین را قبول نداشته باشد سؤال می‌کنیم که یهودیها، مسیحیها، حتی کومونیستها هم عقیده‌شان همین است که ماه‌ها دوازده تاست، پس آنها هم دین محکم و پا برجایی دارند؟ اصلاً چگونه ممکن است عقیده به دوازده ماه، دین باشد تا چه رسد به محکم و غیر محکم بودنش! پس این هم قرینه دیگری است در آیه مبارکه که قول حضرات معصومین (علیهم‌السلام) را تأیید می‌کند مبنی بر اینکه منظور، دوازده امام است.

توجه: همانطور که در باب نبوت گذشت حتی در کتابهای آسمانی قبل هم، به این دوازده امام اشاره شده است. در تورات سفر پیدایش باب هفدهم شماره بیست آمده: «و از نسل اسماعیل دوازده رئیس پدید آید.» و گفته شد از نسل اسماعیل بر عدد دوازده نه پادشاهانی بوده‌اند که ریاست ظاهری داشته باشند و نه پیغمبرانی بوده‌اند که ریاست معنوی داشته باشند. و اصلاً تا کنون دیده یا شنیده نشده است که از یک نسل دوازده نفر از برجستگان عالم وجود پشت سر هم باشند. پس به خوبی روشن است که منظور از دوازده رئیس دوازده امام می‌باشد.

و اما شرائط!!

سابقاً دانستیم تمام ده شرطی که در پیغمبر(ص) گفته شد در امام هم باید باشد به اضافه نصّ. اکنون بررسی می‌کنیم در اینکه آیا این دوازده نفری را که ما امام می‌دانیم واجد شرایط لازم هستند یا نه؟

- از شرط اول تا هفتم: که اصلاً قابل بحث نیست و احدی در آن ادعای خلاف نکرده.

- اما شرط هشتم: این بود که در کلیه صفات حمیده پیغمبر باید افضل امت باشد پس امام و جانشین او نیز باید چنین باشد. فضیلت از سه قسم خارج نیست: ۱- فضیلت نفسانی
۲- فضیلت بدنی ۳- فضیلت خارجی و در هر سه فضیلت حضرت علی(ع) افضل جمیع امت است به اتفاق شیعه و سنی.

اما فضیلت خارجی: پس آن حضرت از طرف پدر و مادر هاشمی بود، چون پدر بزرگوارش حضرت ابوطالب ابن عبدالمطلب ابن هاشم و والده ماجده اش فاطمه بنت اسد ابن هاشم می‌باشد. همچنین آن حضرت نزدیک‌ترین کسان به پیغمبر اکرم(ص) است، زیرا که از طرف پدر و مادر، پسر عموی پیغمبر(ص) و از سوی دیگر داماد آن حضرت بود و نیز عقد اخوت با پیغمبر(ص) خوانده بود. دیگر اینکه همسر حضرت سیّدة النساء(س) بود و این رتبه برای احدی حاصل نشده، چه فاطمه(س) به حدی نزد پیغمبر(ص) مقرب بود که هنگام ورود او پیغمبر(ص) قیام می‌فرمود. همچنین از نظر فرزند برای احدی از مسلمین فرزندی مانند فرزندان علی(ع) نصیب نشده، چه از طرف پسر مانند حضرت حسن و حسین و محمد حنفیه و عباس و غیره(ع) و چه از طرف دختر مانند زینب کبری و ام کلثوم(س) و نیز فرزند زادگانی مانند حضرت علی ابن الحسین زین العابدین و محمد بن علی باقر علم النبیین و جعفر ابن محمد الصادق الامین و موسی ابن جعفر الکاظم و علی ابن موسی الرضا و محمد ابن علی التّقیّ الجواد و علی ابن محمد النّقیّ الهادی و حسن ابن علیّ العسکری و الحجّة ابن الحسن الوارث الانبیاء و الخاتم الاوصیاء عجلّ الله تعالی فرجه الشریف. چنان که ان شاء الله تعالی بعداً اشاره خواهد شد، تمام این بزرگواران از برجستگان عالم وجود بوده‌اند و بزرگان هر فرقه‌ای به شاگردی ایشان مفتخر بودند. تمامی آنچه گفته شد از

مسئلیات است و آثار موجود از آن بزرگواران دلالت می کند بر عظمت شأن ایشان. اکنون خود قضاوت کنید که در فضیلت خارجی احدی به آن حضرت نمی رسد.

اما فضیلت بدنی: پس شجاعت آن حضرت شهره آفاق بوده و احدی از مسلمین را نصیب نگشته است، چه از صوکت و هیبت آن حضرت تمام شجاعان عرب از ایشان حساب می بردند و در تمام غزوات، آن حضرت فاتح بود و قوای بدنی احدی از مسلمین همانند حضرتش نبود. از نشان های قوت بازوهای آن حضرت کندن درب قلعه خیر است، آن دربی که هفتاد مرد قوی از انتقال آن عاجز بودند و این مطلب از مشهورترین شجاعت های آن حضرت است و این در حالی است که خیلی کم خوراک و بسیار روزه دار بود و بیش از آنچه گفته شد، دشمنان آن حضرت از ایشان نقل کرده اند. پس احدی از مسلمین در فضیلت بدنی به آن حضرت نمی رسد.

اما فضائل نفسانی: پس زیاده از آن است که امثال ما بتوانند آنرا شماره کنند مگر آنکه به جهت نمونه چند عدد از آنها یاد آوری شود.

۱- در فضیلت نفسانی آن حضرت همین بس که به اتفاق شیعه و سنی، پیغمبر خاتم (ص) نفس او را مرادف نفس خود خوانده است. (رجوع کنید به آیه مبارکه ۶۱ سوره آل عمران، آیه مبارکه مباحله)

۲- به نص صریح آیه مبارکه ۹۵ سوره نساء یکی از فضائل بزرگ، جهاد در راه خدای تعالی است و اتفاق نظر مسلمین بر این است که جهاد آن حضرت از همه بیشتر بوده است. (رجوع کنید به تاریخ هایی که شیعه و سنی نوشته اند).

۳- از جمله فضائل سخاوت است و آن حضرت بعد از پیغمبر خاتم (ص) سخی ترین مردم بوده (رجوع کنید به تفسیر آیه مبارکه ۲۷۴ سوره بقره و آیه مبارکه ششم سوره حشر و آیه مبارکه هشتم سوره دهر در تفاسیر شیعه و سنی) و اطعام آن حضرت به فقراء و مساکین مشهور است.

۴- یکی از فضائل بزرگ علم است و این از کثرت وجود احتیاج به شاهد ندارد و تمام علوم منتسب به آن حضرت است و از آن جمله است موارد ذیل:

افضل علوم دینی علم اصول دین می‌باشد. خطبه‌ها و کلمات آن حضرت مشتمل بر اسرار توحید، عدل، نبوت و سایر مطالب اعتقادی است به طوری که به وضوح می‌بینیم در عقاید از هیچ یک از صحابه آثاری همانند حضرتش وجود ندارد.

اما علم تفسیر، همین بس ابن عباس که رئیس مفسران است، شاگرد آن جناب می‌باشد.

اما علم فقه، پس در این علم دارای مقامی بود که به اتفاق شیعه و سنی پیغمبر خاتم (ص) فرمودند: **أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ** - یعنی: از همه شما شایسته‌تر برای قضاوت حضرت علی (ع) است. چه قضاوت و حکم نمودن احتیاج به علوم بسیاری دارد (الغدیر جلد ۳ صفحه ۹۶). و در صفحه ۹۹ از اقوال عامه فضائلی رانقل کرده، از جمله اینکه **أَفْقَهُ فِي دِينِ اللَّهِ** - یعنی: رسول خدا علی (ع) را در دین خدای تعالی از همه فقیه‌تر گردانیده بود. و نیز در صفحه ۹۸ نقل کرده: **وَلَمَّا بَلَغَ مُعَاوِيَةَ قَتْلَ الْإِمَامِ قَالَ** - یعنی: وقتی خبر شهادت آقا علی (ع) به معاویه رسید گفت: **لَقَدْ ذَهَبَ الْفِقْهُ** - همانا به تحقیق فقه از بین رفت. **وَ الْعِلْمُ يَمُوتُ بِمَوْتِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ** - و دانش با مرگ پسر ابوطالب مُرد.

اما علم اخلاق، که واقعاً آن حضرت بعد از پیغمبر خاتم (ص) در همه عالم یگانه معلم بلکه مجسمه اخلاق بوده و شاهد است بر این قول، سخنان گرانمایی که از آن حضرت باقی مانده است.

اما فصاحت و بلاغت، پس در فصاحت و بلاغت احدی از مسلمین به آن حضرت نرسیده و گواه است بر این مطلب فرمایشاتی که از حضرت باقی مانده که مادون کلام خالق و بعد از پیغمبر خاتم (ص) مافوق کلام بشر است.

اما علم نحو، انتسابش به آن حضرت معلوم و مشهود است که به ابوالأسود دؤلی آموخت و از همه اینها گذشته مدارک بسیاری از اقوال و اخبار عامه در دست است که دلالت صریح دارند بر فضیلت آن حضرت (رجوع کنید به جلد اول کتاب الغدیر صفحه ۴۴ و ۴۵ و نیز جلد سوم از صفحه ۹۵ تا ۱۰۱ و مدارک فراوانی در این رابطه از قول و کتب برادران اهل سنت ببینید)، برای نمونه به

چند جمله زیر توجه فرمائید. مثلاً در جلد ۳ صفحه ۹۷ از قول پیغمبرمان این جملات درباره آن حضرت نقل شده است:

۱- **أَعْلَمُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ ابْنُ أَبِيطَالِبٍ** - یعنی: اعلم ائمتم پس از من علی پسر ابیطالب است.

۲- **عَلِيٌّ خَازِنُ عِلْمِي** - یعنی: علی خزینه دار علم من است.

۳- **أَقْضَى أُمَّتِي عَلِيٌّ** - یعنی: شایسته ترین ائمتم برای قضاوت علی است.

و در صفحه ۹۷ از قول عایشه نقل کرده: **عَلِيٌّ أَعْلَمُ النَّاسِ بِالسُّنَّةِ** - یعنی: علی داناترین مردم است به سنت پیامبر (ص). و از قول عمر مطالب فراوانی نقل کرده از جمله: **عَلِيٌّ أَقْضَانَا** - یعنی: علی از همه ما قاضی تر است (برای قضاوت شایسته تر است). و از جمله: **لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ** - یعنی: اگر علی نبود عمر هلاک می شد. و در صفحه ۹۸ از قول معاویه نقل کرده: **كَانَ عُمَرُ إِذَا أَشْكَلَ عَلَيْهِ شَيْئٌ أَخَذَهُ مِنْهُ** - یعنی: عمر هرگاه مشکلی داشت از علی فرا می گرفت. و از قول ابن عباس نقل کرده: **وَاللَّهِ لَقَدْ أُعْطِيَ عَلِيُّ ابْنُ أَبِيطَالِبٍ تِسْعَةَ أَغْشَارِ الْعِلْمِ** - یعنی: به خدای تعالی سوگند ۹۰ درصد علم به علی ابن ابیطالب داده شده، و **أَيُّمُ اللَّهُ لَقَدْ شَارَكَكُمْ فِي الْعَشْرِ الْعَاشِرِ** - و به خدای تعالی سوگند که در ۱۰ درصد باقی مانده با شما شریک است.

همچنین در صفحه ۹۹ از قول ابن مسعود نقل کرده که: **فُؤْسِمَتِ الْحِكْمَةُ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ** - یعنی: حکمت و دانش محکم ۱۰ بخش شده. **فَأُعْطِيَ عَلِيٌّ تِسْعَةَ أَجْزَاءٍ** - پس به علی (ع) ۹ بخش آن داده شده. و **النَّاسُ جُزْءٌ** - و به مردم یک بخش. و **عَلِيٌّ أَعْلَمُهُمْ بِالْوَاحِدِ مِنْهَا** - و علی (ع) در آن یکدهم داناترین مردم است. و نیز از قول عدی ابن حاتم مطالبی نقل کرده از جمله: **وَاللَّهِ لَئِنْ كَانَ إِلَى الْعِلْمِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ إِنَّهُ (يَعْنِي**

عَلِيًّا) لَأَعْلَمُ النَّاسَ بِهِمَا - یعنی: اگر برای قرآن و سنت عالمی باشد، به خدای تعالی سوگند که علی (ع) اعلم و داناترین فرد به قرآن و سنت است. یک نمونه هم از صفحه ۴۴ جلد اول عرض کنم بقیه را خود مراجعه کنید، از قول پیغمبرمان (ص) نقل کرده که به فاطمه (س) فرمود: **زَوْجَتُكَ خَيْرَ أَهْلِي** - یعنی: تو را با بهترین کسان خود همسر نمودم. **أَعْلَمُهُمْ عِلْمًا** - که داناترین کسان من است. **وَ أَفْضَلُهُمْ حِلْمًا** - و در حلم و بردباری از همه برتر و با فضیلت تر است. **وَ أَوْلَهُمْ إِسْلَامًا** - و اول کسی است که اسلام را پذیرفته است.

پس تا اینجا اگر چه به اختصار، روشن شد که: «به اتفاق دوست و دشمن، آقا علی (ع) در تمام فضائل از تمام مسلمین بالاتر و برتر بوده» اما چه کنم که این مختصر را گنجایش بیش از این نیست.

گر بگویم شرح آن بی حد شود
 مثنوی هفتاد تن کاغذ شود
 و چه نیکو سروده آن شاعر دیگر:
 کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست
 که تر کنم از سر انگشت و صفحه بشمارم
 برای احدی در اسلام چه از شیعه و چه از اهل سنت مانند آن حضرت فضائل نقل نشده.
 " پس روشن گشت افضلیت آن حضرت از تمام مسلمین " .

• و اما فضیلت یازده امام بعدی!!

اگر چه مطلب در این رابطه خیلی خیلی فراوان است ولی :
اولاً: روشن است که نمی شود آنها را در جزوه درسی آورد خصوصاً اگر بنا بر اختصار باشد. شما خود می توانید به هر یک از کتابهایی که به تفصیل در امامت بحث کرده اند مراجعه فرمائید.
ثانیاً: بعداً خواهد آمد ان شاء الله تعالی که در این امت جز این دوازده نفر و حضرت زهرا (س) عصمت احدی ثابت نیست و تنها عصمت همین چند تن ثابت است و همین خود دلیل قاطعی می باشد بر افضلیت ایشان از جمیع امت.

ثالثاً: با اندک مطالعه‌ای در زندگی آن بزرگواران از آفتاب روشن‌تر خواهد شد که بزرگواری ایشان در هر عصری نظر تمام اعیان و اشراف و دانشمندان و سلاطین و مسؤولین لشگری و کشوری را به خود جلب کرده بود فلذا سلاطین زمان، آن همه می‌کوشیدند نور بزرگوار ایشان را که چون آفتابی درخشان بود خاموش کنند. این همه دشمن چشم دوخته بودند و دائماً سعی داشتند که عیب و نقصی از آن بزرگواران بگیرند و اگرچه خیلی کوچک باشد، آنرا زیر ذره بین گذاشته و بزرگ نمایند تا ایشان را در نظر مردم کوچک کنند. در این راه حتی از افتری و تهمت به ایشان باکی نداشتند و چنانکه باکی از کشتن ایشان نداشتند و نتوانستند. سلاطین با اقتدار که اغلب روی زمین در دستشان بود، افرادی را به اطراف عالم می‌فرستادند و علماء ملل و مذاهب مختلف و ساحران و شعبده‌بازان را جمع می‌کردند بلکه بتوانند با مباحثه و سفسطه و مغلطه و حيله و مسخره و شعبده، جهل یا عجزی و یا نقصی را در ایشان اثبات نمایند، اگر چه به طور افتری باشد و نشد بلکه خود رسواتر شدند و پشیمان گردیدند.

چه کوششها کردند که مردم را از پیرامون ایشان پراکنده نمایند و در این رابطه از هیچ چیزی باک نداشتند ولیکن نتوانستند و آنگاه که دیدند با این همه کوششها روز به روز فضائل و بزرگواری ایشان درخشان‌تر می‌گردد و معجزات و فضائلشان عالم را پر کرده و دوست و دشمن معترف به حقایق آنها گشته‌اند، چون از ملک و ریاست خود می‌ترسیدند، به ناچار ایشان را شهید نمودند و آلا آنقدر شعور داشتند که این عمل باعث رسوائی دنیا و عذاب آخرت آنها می‌گردد.

- و اما شرط نهم معجزه بود:

معجزاتی که از آن بزرگواران نقل شده جداً خیلی زیاد است و کتاب‌های بسیاری در این باره تألیف شده ولی چون بنا بر اختصار است در این رابطه می‌توانید به کتب مربوطه مراجعه فرمائید.

- شرط دهم عصمت بود:

دلایل اثبات عصمت به اندازه کافی (البته آن مقداری که گنجایش عقائد اجمالی را داشت) در باب نبوت گفته شد و چون امام نازل منزله پیغمبر است، پس به همان دلائلی که پیغمبر باید معصوم

باشد امام هم باید معصوم باشد با این حال به خاطر مزید اطلاع محصلین عزیز مختصر مطالبی در اینجا به بحث سابق افزوده می شود.

توجه: چون بحث عقلی عصمت در باب نبوت بیان شده در اینجا تنها به دلایل شرعی آن پرداخته می شود. ضمناً یادآوری می شود که پس از ثبوت شریعت، دلالت دلایل شرعی دو برابر است.

توضیح مطلب از این قرار است که: دلیل را از نظری می توانیم سه بخش کنیم:

۱- دلیل صرفاً عقلی: در این گونه دلیل، درستی یا نادرستی سخن را با عقل خود می سنجیم و اگر عقل ما درستی آن را تصدیق کرد می پذیریم، هر چند گوینده آن کافر حربی باشد. فرضاً اگر صدام هم بگوید دو دو تا چهارتا است عقل هر کسی این سخن را قبول می کند.

۲- دلیل صرفاً شرعی: دلیلی است که به عکس دلیل قبلی به گوینده سخن می نگریم نه به خود سخن، مانند بسیاری از موارد احکام. مثل اینکه دستور شرعی است که نماز ظهر را آهسته و نماز عشاء را بلند بخوانیم. عقل ما ممکن است درستی آن را تأیید نکند و شاید هم عکس آنرا تصدیق کند ولی چون گوینده سخن نزد ما مقدس و حکیم است می پذیریم اگرچه عقل ما درستی آنرا تصدیق ننماید.

۳- آمیخته ای از عقل و شرع: دلیلی است که هم جنبه عقلی دارد و هم جنبه شرعی. مانند کلیه دلایل شرعی که در عقائد آورده می شود. (البته پس از آنکه شریعت به دلایل عقلی ثابت شد) مثل اینکه بعد از آنکه درستی قرآن کریم عقلاً برای ما ثابت شد، حال اگر از قرآن کریم استفاده گردد که امام باید معصوم باشد، قوت این دلیل هم از دلیل صرفاً عقلی و هم از دلیل صرفاً شرعی بالاتر است. چرا که این سخن مورد تصدیق عقل و شرع هر دو می باشد و هر دو پای آن را امضاء کرده اند. امضاء شارع مقدس که روشن است و اما امضاء عقل اینطور است که درستی فرمایشات قرآن کریم عقلاً برای ما ثابت است. اگرچه در اینجا نمی توانیم عقل و شرع را جدا از هم فرض

کنیم، ولی با هم بودنش بسیار ساده و روشن است. لذا به اینگونه دلائل، دلائل التزام عقلی گویند، یعنی عقل ملزم می‌باشد که آنرا بپذیرد چرا که خود شرع را پذیرفته است.

اقسام دلائل شرعی:

دلائل شرعی از نظری بر دو قسم است: ۱- قرآنی ۲- روایی

۱- و اما از آیات قرآن کریم:

آیه مبارکه ۱۲۴ سوره بقره است که می‌فرماید: **وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ** - یعنی: و به یاد آور ای پیامبر گرامی، آن هنگامی را که خدای تعالی حضرت ابراهیم(ع) را به کلماتی آزمایش کرد و او آن آزمایشات را به کمال رسانید (از عهده آنها برآمد). **قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا** - خدای تعالی فرمود: به طور حتم من تو را برای مردم امام و پیشوا قرار می‌دهم. **قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي** - حضرت ابراهیم(ع) عرض کرد: از فرزندان من؟ **قَالَ لَأَيُّنَّالْ عَهْدِي الظَّالِمِينَ** - خدای تعالی فرمود: عهد من (امامت) نصیب ستمگران نخواهد شد.

بعضی از نکات قابل دقت در آیه مبارکه:

نکته اول: همانطور که پیداست این آیه مبارکه در رابطه با اعطای مقام امامت به حضرت ابراهیم(ع) است.

نکته دوم: اینکه اعطای مقام امامت به آن حضرت در اواخر عمر وی بوده به دلائلی. از جمله اینکه آیه مبارکه صراحت دارد که این مقام پس از آزمایشاتی به آن حضرت اعطا شده که مهمترین آنها قربانی کردن فرزندش اسماعیل(ع) بوده و از جمله اینکه حضرت می‌پرسد مقام امامت نصیب فرزندانش می‌شود؟ پس روشن است که در آن هنگام دارای فرزند بوده است. آن حضرت دو فرزند داشته که حضرت اسماعیل و اسحاق(ع) می‌باشند و در آیه مبارکه ۳۹ سوره حضرت ابراهیم(ع) آفریدگار مهربانمان از قول آن حضرت می‌فرماید: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي**

وَهَبَ لِي عَلِيَّ الْكَبِيرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَقَ - یعنی: سپاس خداوند را که در پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید.

نتیجه اینکه در حالی مقام امامت به آن حضرت اعطا می‌شود که آن حضرت پیغمبر بوده چرا که به وسیله وحی مأمور قربانی کردن حضرت اسماعیل (ع) می‌شود و این نکته را مفسرین عالیقدر ما از راه ادبی نیز اثبات فرموده‌اند. به این نحو که «إِمَاماً» در آیه مبارکه مفعول دوم «جَاءَ عَلٌ» است و به فرموده دانشمندان ادبی اسم فاعل اگر به معنای ماضی باشد، هیچگاه عمل نمی‌کند. بنابراین در اینجا «جَاءَ عَلٌ» به معنای حال یا استقبال است چون عمل کرده در «إِمَاماً».

پس معنای این بخش آیه مبارکه «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً» چنین است که: من تو را امام قرار می‌دهم نه اینکه از قبل امام قرار داده‌ام.

نتیجه نکته دوم: اینکه امامت منصبی است غیر از منصب نبوت، پس بنابراین صحیح نیست که امامت در آیه مبارکه به معنای نبوت باشد چنانکه بعضی از مفسرین گرفته‌اند.

نکته سوم: در تحقیق معنای امام، با مراجعه به کتب لغت متوجه خواهید شد که در هر کتاب لغتی در رأس تمام معانی، معنای مقتدا بودن را ذکر کرده‌اند و مقتدا یعنی کسی که در قول یا فعل به او اقتدا می‌شود و به عبارت دیگر الگو و سرمشق دیگران قرار می‌گیرد. همچنین اگر در دیگر معانی آن دقت کنیم، می‌یابیم که همین معنای مقتدا بودن در آنها لحاظ شده است. مثلاً اگر به پیشنهاد، امام گفته می‌شود به لحاظ همین است که مأمومین در نماز او را مقتدای خود قرار می‌دهند و همه با او به رکوع می‌روند، با او به سجده می‌روند و... اگر عرب به ریسمان بناها امام می‌گوید به لحاظ پیروی بنا است از او در راستی. اگر به قرآن و یا تورات امام گفته شده به لحاظ پیروی از دستورات اوست. اگر به رئیس و بزرگ قومی امام گفته می‌شود به لحاظ پیروی مردم از اوست. بنابراین معنای پیشوائی و مقتدائی در سایر معانی لحاظ شده است.

راغب اصفهانی از دانشمندان اهل سنت متوفای ۵۰۲ هجری در مفردات خود می‌فرماید امام آن است که به آن اقتدا شود حق باشد یا باطل. همچنین از استعمال قرآن کریم متوجه

می‌شویم که لغت امام هرگاه برای انسانها بکار رفته جنبه رهبری دارد چه حق و چه باطل. به سخن دیگر الگو و سرمشق بودن آنها آنگونه نیست که فقط خودشان مجسمه خوبی و یا بدی بوده و کاری به کار کسی نداشته باشند. بلکه علاوه بر الگو بودن، مردم را رهبری کرده و به طرف حق و یا باطل می‌کشاندند.

مثلاً آفریدگار مهربانمان در رابطه با فرعون و دار و دسته‌اش در آیه مبارکه ۴۱ سوره قصص می‌فرماید: **أَيُّمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ** - یعنی: امام‌هایی که مردم را دعوت به جهنم می‌کردند. ولی در سوره انبیاء پس از ذکر چند نفر از پیامبران پیشین در آیه مبارکه ۷۳ می‌فرماید: **وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا** - یعنی: و قرار دادیم آنها را امام‌هایی که هدایت کنند به امر ما. بنابراین همانطور که ملاحظه می‌فرمایید در لغت «**إِمَام**» موقعی که دربارهٔ انسانی بکار رود، معنای رهبری نهفته فلذا کتاب قاموس قرآن پنج معنی برای امام ذکر کرده است و معنای اول آنرا می‌فرماید: **إِمَامٌ يَغْنِي الْقَاعِدُ فِي الْخَيْرِ** - امام یعنی رهبر در خوبی، سپس شاهد مثال آورده و می‌فرماید: **فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ لِإِبْرَاهِيمَ** - پس آن مانند قول خدای تعالی است در سوره بقره به حضرت ابراهیم (ص)، **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا** - من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم. **يَغْنِي قَاعِدًا فِي الْخَيْرِ** - یعنی تو را رهبر در خوبی قرار می‌دهم. **يُقْتَدَى بِمِثَالِكَ وَ بِسُنَّتِكَ** - اقتدا شود به صفات تو و روش تو. بنابراین روشن شد قیادت و رهبری در حاق معنای امامت نهفته است البته آنگاه که در مورد انسانی به کار رود.

نکته چهارم: بعد از آنکه حضرت ابراهیم (ص) مژده منصب امامت را دریافت نمود عرض می‌کند: **وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي** - و از فرزندانم؟ قابل دقت است که حضرت عرض نکرده: **اللَّهُمَّ اجْعَلْ ذُرِّيَّتِي أَيْمَّةً** - خدایا فرزندان مرا هم امام گردان. و حتی عرض نمی‌کند: **اللَّهُمَّ اجْعَلْ مِنْ ذُرِّيَّتِي أَيْمَّةً** - خدایا بعضی از فرزندانم را امام قرار بده، بلکه عرض می‌کند: **وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي** - و از فرزندان من؟ یعنی آیا از فرزندان

من هم کسی امام می شود؟ این درخواست نیست بلکه سؤال و پرسش است. ولی معلوم است که دلش می خواهد بعضی از فرزندانش امام شود و با کمی دقت متوجه خواهیم شد که این نهایت خضوع را می رساند. خدای تعالی نیز در جوابش نمی فرماید: «لَا» نه، بلکه می فرماید: **لَا يَنْالُ عَهْدَ الظَّالِمِينَ** - ستمگران به عهد من نمی رسند. دقت فرمایید نفرموده: **لَا يَنْالُ عَهْدِي ذُرِّيَّتَكَ** - فرزندان تو به عهد من نمی رسند یعنی آری از فرزندان تو هم به منصب امامت می رسند ولی آنهایی به این منصب خواهند رسید که ظلم و ستمی نکرده باشند.

پس از این بخش آیه مبارکه به خوبی استفاده می شود که ظالم به مقام امامت نمی رسد و همین است دلیل قطعی بر اینکه امام باید معصوم باشد.

ضمناً مخفی نماید که عهد در این آیه مبارکه به معنای امامت است و این مورد علاوه بر اینکه مفسرین بر آن اتفاق نظر دارند، از سیاق آیه مبارکه هم پیداست.

- حال ممکن است کسی گوید که چون در آیه مبارکه سخنی از معصیت نشده، پس دلالت می کند بر اینکه ظالم نمی تواند امام باشد فلذا اگر کسی ستمی به غیر نکرده باشد ولی معصیت انجام داده باشد (مثل اینکه مشروب و یا گوشت حرام خورده باشد)، چنین کسی می تواند امام باشد چرا که ظالم نیست.

جواب این سخن این است که ظلم بر دو قسم است یکی ظلم به غیر و دیگری ظلم به نفس و گناه که سهل است، حتی اگر عمل مباح هم انجام داده باشد ظلم به نفس کرده. چرا که می توانسته در آن لحظه بجای عمل مباح، عمل مستحبی انجام دهد و ثواب ببرد. پس همین که عمل مباح انجام داده به خود ضرر زده و ستم نموده است. لیکن این ستمی است که به خاطر آن مورد سؤال قرار نمی گیرد ولی ستم بودنش ستم است.

از طرفی آیه مبارکه اطلاق دارد. مثل اینکه وقتی گوییم خط مستقیم، دیگر شامل خط منحنی نمی شود و زمانیکه بگوییم خط منحنی، دیگر شامل خط مستقیم نمی گردد. اما اگر بگوییم خط، هم شامل خط مستقیم می شود و هم شامل خط منحنی (هر دو). آیه مبارکه می فرماید ظالم به امامت نمی رسد و نفرموده ظالم به غیر و نفرموده ظالم به خود، پس هر دو ظلم را در بر می گیرد. بنابراین

ظلم به نفس هم مانع از رسیدن به مقام امامت است و چنانچه در بحث نبوت گذشت و به دلیل عقلی هم ثابت شد، این همان معنائی است که ما برای عصمت قائلیم.

- اگر کسی گوید: فردی که یک وقتی ظالم بوده ولی بعداً توبه کرده مشمول این آیه مبارکه نمی‌شود، چون زمانیکه توبه کرد دیگر ظالم نیست لذا چنین کسی می‌تواند امام باشد. جوابش این است که چنین کسی باز مشمول آیه مبارکه است و نمی‌تواند امام باشد چرا که:

اولاً: آیه مبارکه در این مورد نیز اطلاق دارد، یعنی استثنائی ندارد و فرموده: **لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ إِلَّا التَّائِبِينَ مِنْهُمْ** - ظالمین به عهد من نمی‌رسند مگر توبه کنندگانشان.

ثانیاً: با کمی دقت متوجه خواهیم شد اگر آقای زید فقط یک بار هم که ستم کند، قطعاً ظالم بودن بر زید صدق می‌کند و کاری که توبه انجام می‌دهد سبب می‌شود که خدای تعالی عقوبت و کیفر او را ببخشد. ولی علت اینکه ظالم نمی‌تواند امام باشد بدلیل تنفر مردم از اوست نه به جهت عقوبت که با بخشش از بین برود. مثل کسی که در زمان طاغوت ضد انقلاب بوده و الان واقعاً توبه کند و یک انقلابی واقعی هم بشود، مردم حاضر نیستند او را به رهبری پذیرند اگر چه توبه‌اش سبب شده که خدای تعالی دیگر عقوبتش نکند. این یک امر عقلی است و انحصار به ما ندارد. در تمام کره زمین هیچ عاقلی برای رهبری میل و رغبتی به پذیرش کسی که سوء پیشینه داشته باشد، ندارند.

ثالثاً: قبلاً به خوبی روشن شد که در حاقلاً معنای امامت، مقتدا بودن نهفته است و مردم باید در تمام افعال، پیرو کسی باشند که خدای تعالی او را مقتدا و الگو برای ایشان قرار می‌دهد. فلذا اگر کسی که فرضاً در گذشته یک بار مشروب خورده و بعداً هم توبه کرده امام شود، به همه مأمومین واجب می‌شود که یک مرتبه مشروب بخورند و بعداً توبه کنند و فساد آن به خوبی روشن است.

- اگر کسی گوید چه اشکالی دارد که خدای تعالی کسی را امام قرار دهد و بفرماید تنها در این یک کار بد از او پیروی نکنید.

جوابش این است که: خودِ استثناء اشکالی ندارد ولی در کار خوب نه بد. مثل اینکه بین مسلمانها مشهور و مسلم است که نماز شب بر پیغمبر (ص) واجب بوده ولی بر ما واجب نیست، در صورتی که پیغمبر (ص) مقتدای ماست. اما اگر آقای زید کار بدی انجام دهد مثلاً یک بار مشروب بخورد، بعد خدای تعالی بفرماید من زید را مقتدای شما قرار دادم به استثناء مشروب خوردنش، اشکالش این است که در این صورت خدای تعالی بهانه به دست افرادی داده که می‌خواهند معصیت کنند. زیرا آنها خواهند گفت آن کسی را که خدای تعالی برای مردم الگو قرار داده، به فرموده خود خدای تعالی مشروب خورده پس از من دیگر چه توقعی است. من اگر ده تا قتل هم بکنم مطابق یک بار مشروب خواری او نیست. این در حالی است که یک کلاغ و چهل کلاغش می‌کنند و می‌گویند حالا بین چقدر جنایت کرده که یک موردش را خود خدای تعالی فرموده، بشر مگر می‌شود معصیت نکند و...

ملاحظه می‌فرمائید که در این صورت بندگان چگونه به طرف گناه کشیده می‌شوند.

- اگر کسی گوید آیا پیش نماز هم باید معصوم باشد؟ چون او هم بالاخره مقتدا واقع می‌شود.

جوابش این است که: نه! ما معتقد نیستیم که پیش نماز حتماً باید معصوم باشد، چرا که پیش نماز در چند فعل معین و محدود و فقط برای چند نفر الگو است، نه مقتدا و الگوی همه مردم در تمام کارها تا روز قیامت.

- اگر کسی گوید که چنانچه فردی گنهکار باشد ولی کسی جز خدای تعالی از گناه او مطلع نگردد چه اشکالی دارد که چنین کسی امام باشد.

جوابش این است که در این صورت چنین گناهی برای دیگران هم جایز خواهد بود چرا که امام مقتدا است و حال اینکه جایز نبودن چنین گناهی از واضحات است.

- اگر کسی گوید: آیا خود پیامبر گرامی اسلام (ص) هم مقتدا بوده؟

جوابش این است که البته مقتدا بودن آن حضرت مورد اتفاق نظر تمام مسلمانان است، مراجعه

کنید به تفسیر آیه مبارکه ۲۱ سوره احزاب از هر تفسیری که می‌خواهید: **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ**

فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. «أُسْوَةٌ» به معنای سرمشق و مقتدا است خوب باشد

یا بد و لذا فرموده: **أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ**، یعنی: حتماً حتماً ثابت است که رسول خدای تعالی برای شما مسلمانان سرمشق خوبی است.

توجه: اگر چه آیات چندی در بحث عصمت هست ولی همانطور که ملاحظه می فرمائید گنجایش عقائد اجمالی بیش از این نیست.

۲- واما روایات:

از جمله محدثین جناب علامه مجلسی در جلد ۲۵ بحار از صفحه ۱۹۱ تا ۲۱۱ بیست و دو حدیث و بحث های جالبی در رابطه با عصمت بیان فرموده ولی چون بنابر اختصار است سه حدیث کوچک آن برای شما انتخاب شد.

یک: حدیث شماره ۵ است در صفحه ۱۹۴ و سند حدیث به آقا امام سجاد(ع) می رسد که فرموده: **الْإِمَامُ مِنَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا** - یعنی: امام از ما خانواده نمی باشد مگر معصوم. **وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقَةِ فَيُعْرِفَ بِهَا** - و عصمت در ظاهر خلقت نیست تا به ظاهر شناخته شود. **فَلِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنصُومًا** - پس از همین جهت امام نیست مگر منصوم.

یعنی چون عصمت چیزی نیست که از ظاهر کسی بشود فهمید، پس از این جهت امام به نص شناخته می شود، یعنی باید از جانب خدای تعالی تعیین و به وسیله پیامبر(ص) معرفی شود نه اینکه مردم او را انتخاب کنند چون مردم نمی دانند چه کسی معصوم است.

دو: حدیث شماره ۸ است در صفحه ۱۹۹، این حدیث از آقا امام صادق(ع) است که می فرماید: **الْأَنْبِيَاءُ وَ أَوْصِيَاءُهُمْ لِأَذْنُوبٍ لَهُمْ** - یعنی: پیامبران و اوصیاء پیامبران هیچگونه گناهی ندارند. **لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ** - به علت اینکه ایشان معصوم و مطهرند.

سه: حدیث شماره ۱۳ است که در صفحه ۲۰۱ می باشد. این حدیث شریف می رسد به ابن عباس که می فرماید: **سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ** - یعنی: از رسول خدای تعالی (ص) شنیدم که

می‌فرمود: **أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنْ
وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ** - من و علی و حسن و حسین و نه فرزند
از صُلب حسین مطهر و معصوم هستیم.

توجه: باید دانست که مسأله عصمت یکی از پر بحثترین مسائل اعتقادی است ولی خود می‌دانید
که گنجایش عقائد اجمالی بیش از این نیست. انشاء الله تعالی به بقیه مباحث آن در عقائد تفصیلی
خواهید رسید.

- و اما در رابطه با نص:

در گذشته روشن شد که امام باید منصوص باشد و مختصر اشاره‌ای به نصوص دوازده امام شد
برای اطلاع بیشتر در این رابطه به کتب مربوطه مراجعه فرمائید.

امامت خاصه

منظور از امامت خاصه مطالبی است که در خصوص امام عصر ارواحنا فداه بحث می کنید.

امروز جانشین خاتم الانبیاء کیست ؟

عقیده حقه این است که امروز جانشین حضرت خاتم الانبیاء (ص) جناب مهدی موعود حضرت حجة ابن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می باشد. پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسگری (ع)، والده ماجده اش حضرت نرجس خاتون (س)، تولدش در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری بوده و آن حضرت هم اکنون زنده است و در روی همین کره زمین زندگی می کند. لیکن به عللی که بعداً خواهد آمد ان شاء الله تعالی، مردم یا او را نمی بینند و یا می بینند ولی نمی شناسند و حتماً روزی ظاهر خواهد شد و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد.

آیا لازم است امام زمان خود را بشناسیم؟

جواب سؤال فوق مثبت است هم عقلاً و هم شرعاً:

اما عقلاً: در گذشته دانستیم امام یعنی مقتدا و پیشوا و عقلاً صحیح نیست کسی را که نمی شناسیم پیشوا و مقتدای خود قرار دهیم. با کمی دقت متوجه می شویم اندک غفلی در شناخت امام سبب خواهد شد که آدمی نه تنها سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت خود را از دست بدهد، بلکه موجب شقاوت و بدبختی دنیا و آخرت انسان می گردد. فلذا عقل سالم حکم می کند که با تمام نیرو در شناخت امام خود کوشا باشیم.

اما شرعاً: در جلد ۶ اثبات الهداة صفحه ۴۲۸ حدیث ۱۸۹ که سند حدیث می رسد به محمد ابن عثمان می فرماید: **سُئِلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ ابْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ الْخَبَرِ الَّذِي رُوِيَ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ**

- یعنی: از حضرت امام حسن عسگری (ع) پرسیدند از درستی این خبر که از پدران آن حضرت نقل شده. **إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُوا مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَي خَلْقِهِ** - اینکه قطعاً زمین از حجت خدای تعالی بر خلقش خالی نمی ماند. **وَ أَنْ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً** - و دیگر این خبر که فرموده اند هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته باشد، چون زمان جاهلیت (یعنی کافر) مرده است. **فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ** - پس حضرت عسگری (ع) در پاسخ فرمودند: آری این سخن درست و حق است همانطور که روز درست و حق می باشد. (یعنی همانطور که وجود روز را نمی توانیم انکار کنیم درستی این سخن را هم نمی توانیم انکار کنیم). **فَقِيلَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَكَ** - پس از آن حضرت پرسیدند که ای پسر رسول خدای تعالی پس از تو حجت و امام کیست؟ **فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنِي مُحَمَّدٌ** - پس حضرت فرمودند: پسر محمد. **هُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدِي** - امام و حجت پس از من اوست. **مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً** - هر کس بمیرد و او را نشناسد کافر مرده است.

پس به خوبی روشن شد که حتماً حتماً باید امام زمان خود را بشناسیم.

حدود شناخت امام عصر ارواحنا فداه:

در بین عوام معمول است که مثلاً اگر شکل و قیافه آقای زید در ذهن کسی بود بنحوی که هر وقت او را دید بدانند این همان زید است، می گوید زید را می شناسم و یا مثلاً بعضی مشخصات او مانند پدر و مادرش و یا آدرس خانه یا محل شغلش و یا حداکثر یکی دو تا از صفات خوب یا بدش را بدانند، می گوید او را می شناسم. البته نمی خواهم عرض کنم که اینها درست نیست ولی سخن در این است پس از آنکه ثابت و روشن شد که حتماً حتماً باید امام زمان خود را بشناسیم، حال این سؤال پیش می آید که آیا شناخت امام زمان هم مانند شناخت حسن آقا

و حاج محمد و امثال ذالک است و یا بگونه دیگری است؟ جواب چنین سؤالی این است که باید امام زمان خود را در تمام ابعاد بشناسیم و این مطلبی است که هم عقل پایش را امضاء می کند و هم شرع.

اما عقلاً: ملاحظه می کنیم که در زندگی روزمره لزوم شناخت ما نسبت به هر فردی به اندازه ای است که با او سر و کار داریم. مثلاً اگر شما یک کالای ضروری را بین افرادی توزیع می نمایم و یکی از مشتریان شما آقای زید است، در اینجا همین قدر کافی است شما قیافه زید را بشناسی که مبدا یک کالا را دوبار بگیرد. ولی اگر خواستی به او بصورت نسبه بفروشی، شناخت قیافه تنها کفایت نمی کند بلکه باید تا این حد او را بشناسی که اگر عادل هم نیست لااقل مال مردم خور نباشد و به قول معروف حق و حسابش خوب باشد. حال اگر روزی بخواهی نمازی را به او اقتدا کنی این مقدار شناخت کفایت نمی کند بلکه باید تا حد عدالت او را بشناسی و اگر روزی خواسته باشی با او وصلت کنی شناخت تا این اندازه هم کفایت نمی کند بلکه لازم است از بعضی خصوصیات زندگی او نیز آگاه گردی و به همین منوال هر چقدر سر و کار شما با زید حساس تر است شناخت او باید بیشتر و دقیقتر باشد تا اعتماد شما نسبت به او محکمتر گردد. با کمی دقت متوجه خواهیم شد که این، یک امر عقلی است و در تمام کره زمین از اهل هر مسلک و مرامی اینگونه اند مگر فردی که نخواسته باشد از عقل خود استفاده کند.

حال می دانیم که امام کسی است که نه تنها گفتار و کردارش بلکه عقیده اش برای من سرمشق و الگو است و اگر کوچکترین انحرافی در امام باشد در دنیا و آخرت، مرا بدبخت خواهد کرد و از طرفی چون امر امامت بزرگترین ریاستهاست خیلی ها حتماً به دروغ خودشان را امام جا می زنند تا به چنین ریاستی برسند و لذا هر عقل سالمی حکم می کند که امام خود را باید در تمام ابعاد بشناسیم.

و اما شرعاً: از حدیث شریف گذشته استفاده کردیم که هر کس بمیرد در حالیکه امام زمان خود را نشناخته باشد کافر مرده است و دلالت حدیث شریف، مطلق است. یعنی نفرموده شکش یا نسبش و یا امامتش را شناسد، بلکه بطور مطلق فرموده شناسد لذا شامل تمام انواع و ابعاد شناختها

می‌شود. مثل اینکه گفته شود کسی که خط را نشناسد... و خط در اینجا شامل خط مستقیم، منحنی، منکسر و دیگر خطها می‌شود. پس روشن شد که باید امام زمان خود را در تمام ابعاد بشناسیم.

نصوص امامتِ امام عصر ارواحنا فداه:

می‌دانیم که یکی از ابعاد مهم شناخت امام عصر ارواحنا فداه، امامت آن حضرت است. یعنی امامت آن جناب برای ما ثابت و روشن گردد و بشناسیم که امام ما چه کسی است تا دیگری را اشتباهاً امام خود قرار ندهیم و با عزمی راسخ پیرو حضرتش باشیم. از طرفی در گذشته به خوبی روشن شد که امامت هر امامی به نص ثابت می‌شود زیرا تنها خدای تعالی می‌داند که تمام شرائط لازم در چه کسی وجود دارد. از طرف دیگر بررسی نصوصی که در رابطه با آن جناب رسیده اگر چه برای یک مبتدی کار دشواری است ولی بالاخره کاری است که باید انجام شود و اگر بنده از روی تبلی و فرار از کار بدون تحقیق قبول کنم، عقیده راسخ برایم حاصل نمی‌گردد. لیکن خوشبختانه بزرگان ما در گذشته زحمتهای فراوانی کشیده‌اند و این کار را برای ما آسان نموده‌اند یعنی نصوص وارده را در کتابهای خود جمع آوری کرده‌اند.

مخصوصاً یکی از دانشمندان معاصر جناب آقای لطف الله صافی گلپایگانی به راستی که در این باره زحمت فراوانی کشیده و از میان صد و بیست و پنج کتاب معتبر شیعه و سی و دو کتاب معتبر برادران اهل سنت در مورد بیش از یکصد مطلب درباره امام عصر ارواحنا فداه ۶۲۶۰ حدیث انتخاب کرده است. وی در مقدمه کتاب صفحه ۹ فرموده که: «من به اندازه‌ای که ثابت شود از احادیث نقل کردم.» یعنی بنایشان بر این نبوده که تمام احادیث را در این مورد جمع آوری نمایند. آن بزرگوار احادیث مذکور را در کتابی بنام منتخب الاثر جمع آوری نموده و در هر حدیث نشانه کامل سند را مرقوم فرموده‌اند.

بنده هر چه فکر کردم دیدم مختصرتر از این نمی‌شود که تنها فهرست این کتاب را برای شما عزیزان عرض کنم. خود قضاوت کنید آیا کمتر از این می‌شود امام را شناخت که لااقل فهرست مقداری از احادیثی که در مورد آن حضرت رسیده بدانیم. ضمناً علاوه بر فهرست

نصوص، استفاده دیگر این فهرست آنست که متوجه می شویم از ناحیه شارع مقدس چه مطالبی راجع به آن حضرت رسیده است.

و اما فهرست مطالب:

لازم به یادآوری است که در بحث دوازده امام فهرست ۹۴۵ حدیث تحت عنوان هشت مطلب بیان شد اینک به بقیه آن توجه کنیم.

نه: ۶۵۷ حدیث در مورد بشارتهائی که راجع به ظهور و قیام حضرت مهدی می باشد.

ده: ۳۸۹ حدیث در مورد اینکه حضرت مهدی از خاندان و فرزندان حضرت رسول اکرم (ص) است.

یازده: ۴۸ حدیث در مورد اینکه اسم مهدی، اسم رسول الله (ص) و کنیه اش، کنیه رسول الله (ص) بوده و نیز آن حضرت از نظر شکل و گفتار و کردار شبیه ترین مردم به پیامبر گرامی اسلام (ص) است و همچنین آن جناب به روش رسول الله (ص) عمل می کند.

دوازده: ۲۱ حدیث در مورد شمائل و شکل حضرت مهدی ارواحنا فدا.

سیزده: ۲۱۴ حدیث در مورد اینکه آن جناب از نسل آقا علی (ع) است.

چهارده: ۱۹۲ حدیث در مورد اینکه آن حضرت از اولاد فاطمه (س) می باشد.

پانزده: ۱۰۷ حدیث در مورد اینکه آن جناب از اولاد سبطین یعنی حضرت حسن مجتبی (ع) و حضرت حسین (ع) است.

توجه: لازم به یادآوری است که مادر حضرت باقر (ع) دختر حضرت امام حسن مجتبی (ع) بوده و لذا از حضرت باقر تا حضرت مهدی (ع) تماماً از اولاد سبطین محسوب می شوند.

شانزده: ۱۸۵ حدیث در مورد اینکه حضرت مهدی از اولاد آقا امام حسین (ع) است.

هفده: ۱۶۰ حدیث در مورد اینکه نه تن از ائمه از اولاد آقا امام حسین (ع) هستند.

هجده: ۱۴۸ حدیث در مورد اینکه جناب مهدی (ع) نهمین فرزند آقا امام حسین (ع) است.

نوزده: ۱۸۵ حدیث در مورد اینکه جناب مهدی (ع) از اولاد علی ابن الحسین (ع) است.

- بیست: ۱۰۳ حدیث در مورد اینکه جناب مهدی (ع) از اولاد حضرت باقر (ع) است.
- بیست و یک: ۱۰۳ حدیث در مورد اینکه جناب مهدی (ع) از اولاد حضرت صادق (ع) است.
- بیست و دو: ۹۹ حدیث در مورد اینکه جناب مهدی (ع) ششمین فرزند امام صادق (ع) است.
- بیست و سه: ۱۰۱ حدیث در مورد اینکه جناب مهدی (ع) از فرزندان امام موسی کاظم (ع) است.
- بیست و چهار: ۹۸ حدیث در مورد اینکه جناب مهدی (ع) پنجمین فرزند امام موسی کاظم (ع) است.
- بیست و پنج: ۹۵ حدیث در مورد اینکه جناب مهدی (ع) چهارمین فرزند امام رضا (ع) است.
- بیست و شش: ۹۰ حدیث در مورد اینکه جناب مهدی (ع) سومین فرزند امام محمد تقی (ع) است.
- بیست و هفت: ۹۰ حدیث در مورد اینکه جناب مهدی (ع) از فرزندان امام علی النقی (ع) است.
- بیست و هشت: ۱۴۶ حدیث در مورد اینکه جناب مهدی (ع) از فرزندان امام حسن عسکری (ع) است.
- بیست و نه: ۱۴۷ حدیث در مورد اینکه اسم پدر آن حضرت، حضرت حسن (ع) است.
- سی: ۹ حدیث در مورد اینکه آن حضرت پسر سادات کنیزان است.
- سی و یک: ۲ حدیث در مورد اینکه هرگاه در ائمه سه اسم محمد و علی و حسن پشت سر هم آمد چهارمی قائم است.
- سی و دو: ۱۳۶ حدیث در مورد اینکه جناب مهدی (ع) دوازدهمین امام و خاتم امامان است.
- سی و سه: ۱۲۳ حدیث در مورد اینکه جناب مهدی (ع) زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد همانطور که پر از ظلم و جور شده است.
- سی و چهار: ۱۰ حدیث در مورد اینکه برای حضرت مهدی دو غیبت است که یکی از آن دو کوچکتر از دیگری است.
- سی و پنج: ۹۱ حدیث در مورد اینکه غیبت آن حضرت طول می کشد تا آن هنگام که خداوند به او اجازه خروج و قیام دهد.
- سی و شش: ۷ حدیث در مورد علت غیبت آن حضرت.

سی و هفت: ۷ حدیث در مورد بهره‌مند شدن مردم از آن حضرت در زمان غیبت و پاره‌ای از فوائد وجود آن حضرت و تصرف کردنش در امور.

سی و هشت: ۳۱۸ حدیث در مورد اینکه عمر آن حضرت جداً طولانی است.

سی و نه: ۸ حدیث در مورد اینکه آن جناب به سیمای جوانی است و به مرور زمان پیر نمی‌شود.

چهل: ۱۴ حدیث در مورد اینکه ولادت آن حضرت مخفی است.

چهل و یک: ۱۰ حدیث در مورد این که بیعت هیچ احدی بر گردن آن حضرت نیست یعنی تابع هیچ یک از ممالک روی زمین نیست.

چهل و دو: ۱۹ حدیث در مورد اینکه آن جناب دشمنان خدای تعالی را می‌کشد و زمین را از شرک و ستم پاک می‌کند و سلطنت زورگویان را از بین می‌برد و بر اساس تأویل قرآن کریم می‌جنگد همچنانکه رسول اکرم (ص) بر اساس تنزیل قرآن کریم می‌جنگید.

چهل و سه: ۴۷ حدیث در مورد اینکه آن حضرت فرمان الهی را اعلام می‌کند و دین حق را آشکار می‌سازد و از جانب خود خدای تعالی و فرشتگانش یاری می‌شود.

چهل و چهار: ۱۵ حدیث در مورد اینکه آن جناب مردم را به هدایت قرآن و سنت بر می‌گرداند.

چهل و پنج: ۴ حدیث در مورد اینکه آن حضرت از دشمنان خدای تعالی و دشمنان رسول اکرم (ص) و دشمنان ائمه طاهرین (ع) انتقام می‌کشد.

چهل و شش: ۲۳ حدیث در مورد اینکه آن حضرت روش انبیاء را دارا می‌باشد که از آن جمله غیبت است.

چهل و هفت: ۷ حدیث در مورد اینکه آن حضرت قیام به شمشیر یعنی قیام مسلحانه می‌کند.

چهل و هشت: ۱ حدیث در مورد اینکه مردم از سلطنت آن حضرت تمکین می‌کنند.

چهل و نه: ۳۰ حدیث در مورد سیره و روش آن حضرت.

پنجاه: ۴ حدیث در مورد زهد حضرت مهدی.

پنجاه و یک: ۷ حدیث در مورد گسترش عدالت آن حضرت و امنیت دولت آن جناب.

پنجاه و دو: ۵ حدیث در مورد علم و دانش آن حضرت.

پنجاه و سه: ۱۳ حدیث در مورد جود و سخای آن حضرت.

پنجاه و چهار: ۵ حدیث در مورد اینکه خدای تعالی معجزات انبیاء را بر دست آن حضرت آشکار می‌کند و با آن جناب است مواریث انبیاء.

پنجاه و پنج: ۲۴ حدیث در مورد اینکه آن حضرت آشکار نمی‌گردد مگر بعد از امتحان سخت.

پنجاه و شش: ۲۵ حدیث در مورد اینکه آن حضرت بر عیسی ابن مریم امامت می‌کند.

پنجاه و هفت: ۶ حدیث در مورد چگونگی پرچم آن حضرت.

پنجاه و هشت: ۲۱۴ حدیث در مورد تاریخ ولادت آن حضرت و برخی از حالات مادر ایشان.

پنجاه و نه: ۹ حدیث در مورد معجزات آن حضرت در زمان پدر بزرگوارش.

شصت: ۱۹ حدیث در مورد کسانی که آن حضرت را در زمان پدر بزرگوارش دیده‌اند.

شصت و یک: ۲۵ حدیث در مورد کسانی که در زمان غیبت صغری به دیدار آن حضرت کامیاب شده‌اند.

شصت و دو: ۲۷ حدیث در مورد برخی معجزات آن حضرت در زمان غیبت صغری.

شصت و سه: ۲۲ حدیث در مورد حالات سُفراء و نُوَّاب آن حضرت در زمان غیبت صغری.

شصت و چهار: ۱۲ حدیث در مورد معجزات آن حضرت در زمان غیبت کبری.

شصت و پنج: ۱۳ حدیث در مورد کسانی که در زمان غیبت کبری آن حضرت را دیده‌اند.

شصت و شش: ۱۲ حدیث در مورد بعضی کیفیات ظهور آن حضرت.

شصت و هفت: ۳۷ حدیث در مورد جریانات قبل از خروج آن حضرت.

شصت و هشت: ۲۹ حدیث در مورد بعضی از علائم ظهور آن حضرت.

شصت و نه: ۲۷ حدیث در مورد اینکه آن حضرت به نام و نام پدر بزرگوارش از آسمان ندا می‌شود.

هفتاد: ۲۳ حدیث در مورد قحطی و تورم و بیماری زیاد و امور دیگر قبل از ظهور.

هفتاد و یک: ۳۸ حدیث در مورد خروج سفیانی و غیره.

هفتاد و دو: ۱۲ حدیث در مورد خروج دَجَّال.

- هفتاد و سه: ۷ حدیث در مورد جایز نبودن تعیین وقت ظهور آن حضرت.
- هفتاد و چهار: ۷ حدیث در مورد خروج آن حضرت.
- هفتاد و پنج: ۱۷ حدیث در مورد مکان خروج آن حضرت.
- هفتاد و شش: ۱۱ حدیث در مورد چگونگی بیعت و رأی دادن به آن حضرت.
- هفتاد و هفت: ۱۲ حدیث در مورد اینکه آن حضرت بر شرق و غرب پیروز می‌گردد.
- هفتاد و هشت: ۷ حدیث در مورد اینکه ملت‌ها بر گرد اسلام جمع می‌شوند.
- هفتاد و نه: ۱۰ حدیث در مورد اینکه زمین گنج‌ها و معادن خود را آشکار می‌کند.
- هشتاد: ۱۲ حدیث در مورد آشکار شدن برکات آسمانی و زمینی در زمان آن حضرت.
- هشتاد و یک: ۲۵ حدیث در مورد جمع شدن سیصد و سیزده مرد بر گرد آن حضرت.
- هشتاد و دو: ۲ حدیث در مورد جمع شدن اهل شرق و غرب نزد آن حضرت.
- هشتاد و سه: ۱۲۹ حدیث در مورد پُر شدن زمین از عدل.
- هشتاد و چهار: ۲۹ حدیث در مورد ظهور حضرت عیسی (ع) از آسمان و نماز خواندنش پشت سر آن حضرت.
- هشتاد و پنج: ۶ حدیث در مورد اینکه آن حضرت دَجَّال را می‌کُشد.
- هشتاد و شش: ۲ حدیث در مورد اینکه آن حضرت با سُفیان‌ی می‌جنگد و او را می‌کُشد.
- هشتاد و هفت: ۵ حدیث در مورد عمران و آبادی زمین در دولت آن حضرت.
- هشتاد و هشت: ۷ حدیث در مورد آسان شدن کارها و کامل شدن عقلمها در زمان آن حضرت.
- هشتاد و نه: ۱۴ حدیث در مورد فضائل یاران آن حضرت.
- نود: ۵ حدیث در مورد نیرومندی یاران آن حضرت.
- نود و یک: ۱۸ حدیث در مورد مدت خلافت آن جناب بعد از ظهور.
- نود و دو: ۴ حدیث در مورد زندگی و لباس و خوراک آن حضرت.
- نود و سه: ۷ حدیث در مورد دعوت و عملکرد آن حضرت.
- نود و چهار: ۹ حدیث در مورد حُرمت انکار قائم.

نود و پنج: ۲۳ حدیث در مورد فضیلت انتظار فرج.

نود و شش: ۵۴ حدیث در مورد بعضی از تکالیف شیعیان آن حضرت نسبت به آن جناب.

نود و هفت: ۱۰ حدیث در مورد فضیلت کسی که آن حضرت را در کُ کند و پیروی نماید.

نود و هشت: ۲۳ حدیث در مورد فضیلت کسی که در زمان غیبت به آن حضرت ایمان بیاورد.

نود و نه: ۶ حدیث در مورد چگونگی سلام کردن و درود فرستادن بر آن حضرت.

صد: ۱۳ حدیث در مورد دعاهاى آن حضرت.

چرا امام‌ها در قرآن کریم به نام معرفی نشده‌اند؟

برای دریافت کامل پاسخ سؤال فوق با دقت به چند نکته ذیل توجه فرمایید:

نکته اول: مقدمتاً لازم است بدانیم که اصل و ریشه این سؤال مانند بسیاری از سؤال‌های دیگر از دستگاه‌های استعماری به منظور تفرقه افکنی نشأت گرفته و دیگران نیز در این راستا بطور خودآگاه یا ناخودآگاه مهره دست استعمار گشته‌اند.

البته این بدان معنی نیست که هر کس این سؤال را مطرح کرد قصدش این است که آب به آسیاب استعمار بریزد، زیرا امکان دارد بعضی افراد از ناحیه شیاطین جنّی یا انسی چنین سؤالى برایشان پیش آمده و منظورشان از سؤال رفع شبهه باشد.

از کجا بفهمیم که سائل از کدام دسته است؟

معمولاً اگر سؤال برای یادگیری و رفع شبهه باشد، سائل با لحن اعتراض آمیز نمی‌پرسد و قصد کوبانیدن و خیط کردن طرف مقابل را ندارد، مثلاً همین سؤال را ممکن است دو نفر با دو لحن مطرح نمایند.

- نفر اول: شخصی به نام زید اینطور طرح می‌کند: علت اینکه امام‌ها در قرآن به نام معرفی نشده‌اند چیست؟ و بعداً هم با دقت به پاسخ گوش می‌دهد. اگر جواب دلنشین شنید می‌پذیرد و تشکر می‌کند و اگر هم سؤال شونده نتوانست جواب دلنشینی بدهد، آخرین درجه اش این است که

می گوید پاسخ شما مرا قانع نکرد و در صدد جستجوی دانشمند دیگری برای پاسخ به سؤال خود بر می آید.

- نفر دوم: شخص دیگر به نام آقای ایکس سؤال فوق را با این عبارت می پرسد: بینم چطور اسم لقمان و ذوالقرنین در قرآن آمده اما اسم علی نیامده؟

و یا اینگونه مطرح می کند: چطور اسم شیطان و فرعون در قرآن آمده اما اسم علی نیامده؟ و بعداً هم تمام تلاشش این است که طرف مقابل را خیط کرده و بکوباند و گوشش به پاسخ بدهکار نیست و اگر به سخنان سؤال شونده گوش می دهد برای این نیست که اگر درست بود بپذیرد، بلکه برای این است که ببیند به کجایش می تواند ایراد بگیرد اگر چه بطور مغلطه باشد.

هر عاقلی متوجه می شود که دومی هر چند ناخودآگاه ولی مهره دست استعمار است و از نشانه های دیگر مهره های استعمار این است که این گونه سؤالات را از افراد عوام و ناوارد می پرسند.

نکته دوم: در یک حدیث طولانی که در کتاب کافی عربی جلد ۱ از صفحه ۲۸۶ تا صفحه ۲۸۸ و یا در ترجمه فارسی آن جلد ۲ از صفحه ۴۰ تا صفحه ۴۶ ادامه دارد، ابو بصیر که از اصحاب خاص حضرت صادق (ع) است عرض می کند که مردم می گویند چرا اسم علی و خانواده اش در کتاب خدای تعالی برده نشده و در ادامه نیز امام صادق (ع) جواب های مفصل و جالبی می فرماید که حتماً به این حدیث مراجعه فرمائید. ولی بنده در اینجا می خواهم تنها این نکته را عرض کنم که از این حدیث شریف استفاده می شود که در همان زمانهای صدر اسلام هم در میان مسلمانان دست استعمار و تفرقه افکنان نمایان بوده و این سیاست شیطانیه تفرقه بیانداز و حکومت کن، یک سیاست شیطانیه کهنه و قدیمی است. بنابراین سزاوار نیست که ما در چنین زمانی هنوز در این مورد هوشیار نباشیم.

نکته سوم: باید دانست که این سؤال شاخه های متعددی دارد و به اصطلاح علمی چند وجه پیدا می کند که در هر وجهی پاسخ مناسبی دارد. خوشبختانه جهت پاسخ به بیشتر وجوه آن می توانید از درس های گذشته استفاده کنید. اینک طرح آن وجوه:

الف) در صورتی که تشخیص دادیم سائل مهره استعمار است:

به یکی از وجوه ذیل هر کدام که مناسب حال باشد پاسخ می‌دهیم.

۱- اگر منظورت این هست که تفرقه بین ما و برادران اهل سنت ایجاد کنی، ما اگر گوشت یکدیگر را هم بخوریم استخوانمان را به غریبه نمی‌دهیم. ما گول شما را نمی‌خوریم.

برو این دام بر مرغِ دگر نه که عنقاء را بلند است آشیانه

۲- آیا منظورت این است که خدای حکیم حرف زدنش را بلد نبوده و تو هم که در زمان نزول وحی وجود نداشتی تا یادش بدهی و حالا هم چون دسترسی به خودش نداری آمدی به جان بنده‌هایش بیفتی؟ اگر حقیقتاً مُغرض نیستی من حاضرم برایت روشن کنم که آفریدگار مهربان ما دانا و حکیم است و حرف زدنش را بلد است.

آن وقت اگر فرضاً چنین بود، دلائلش را که بلدیم مخصوصاً با استفاده از دلیل پنجم بر اثبات صانع تعالی برایش بیان می‌کنیم. حکمت قصه لقمان و ذوالقرنین و شیطان و فرعون هم که روشن است برای این بوده که ما از آنها پند بگیریم.

۳- در صورتی که وی به حکمت خدای تعالی معترف باشد و قرآن کریم را قبول داشته باشد (که معمولاً هم مهره‌های استعماری که این سؤال را مطرح می‌کنند از این نوعند)، گوییم که خود شما باید پاسخ این سؤال را بدهی چرا که این برداشت شما، ایرادی است به خدای حکیم و قرآن کریم.

۴- از او می‌پرسیم که آیا لزوم وجود امام را قبول داری یا نه؟ اگر قبول نداشت برایش همانطور که بلدیم ثابت می‌کنیم و اگر داشت (که معمولاً هم قبول دارند)، آن وقت از او سؤال می‌کنیم آیا تو خود قائل به امامی هستی یا نه؟

اگر گفت نه، که نمی‌گوید چرا که در بین مسلمانان چنین کسی وجود ندارد ولی به فرض هم که بگوید، او باید دلیل بیاورد که با وجود آنکه لزوم وجود امام را پذیرفته چرا قائل به امامی نیست؟

اگر گفت قبول دارم، گوییم آنها چه کسانی هستند؟ در اینجا اگر همین امام‌هایی که ما قائلیم، قائل باشد جوابش بعداً خواهد آمد. ولی اگر غیر اینها افراد دیگری را امام بدانند گوییم مگر آن امام‌هایی را که تو امام می‌دانی اسمشان در قرآن هست؟

توجه: در اینجا بعضی گویند: ما قرآن را امام می‌دانیم به دلیل آیه مبارکه ۱۲ سوره احقاف که فرموده: **وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا** - یعنی: و پیش از قرآن کتاب موسی یعنی تورات امام بود، از این آیه استفاده می‌شود که فعلاً قرآن امام است.

در این صورت جوابش این است: همانطور که در بررسی معنای امام گذشت به قرآن کریم و به تورات امام گفته می‌شود به اعتبار پیروی کردن از دستورات آن، ولی این آن امامی نیست که ثابت کردیم وجودش بعد از پیغمبر لازم است. قرآن کتابی است آسمانی شامل دستورات مفید و سودمند ولی حتی یک صدم از امور مربوط به دین هم در آن با صراحت و بدون اجمال بیان نشده است. مثلاً واجب بودن نماز را صریحاً بیان فرموده ولی چند رکعت بخوانیم؟ روزی چند بار بخوانیم؟ چگونه بخوانیم؟ هیچ یک بیان نشده. همچنین واجب بودن زکات را صریحاً بیان فرموده ولی آیا به تمام اموال تعلق می‌گیرد یا به اموال معینی؟ چه مقدار تعلق می‌گیرد؟ چه وقت تعلق می‌گیرد؟ به همین صورت بسیاری از احکام دیگر زکات برای ما مجهول است و همچنین است روزه، حج و سایر احکام دینی.

در گذشته روشن شد که دین بعد از پیغمبر حافظ لازم دارد و کسی که حافظ دین است باید تمام اینها را از پیامبر فرا گرفته باشد و بدون اشتباه و تحریف و کم و زیاد به امت برساند و باید مانند خود پیامبر، امام بودنش جنبه رهبری داشته باشد و نیز معصوم و منصوص باشد. ما چنین امامی را ثابت کردیم که پس از پیامبر لازم است نه اینکه صرفاً به مناسبتی به او امام گفته شود.

در رابطه با همین تورات که صریحاً در سوره احقاف فرموده امام است، در آیه مبارکه ۲۳ و ۲۴ سوره سجده چنین می‌فرماید: **وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ** - یعنی: و همانا به تحقیق به موسی (ع) کتاب یعنی تورات را دادیم. **فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ** - پس بدون شک تو ای پیامبر موسی را خواهی دید (پیغمبرمان در معراج با حضرت

موسی (ع) دیدار کرده و آیه مبارکه وعده آن دیدار را می‌دهد). **وَ جَعَلْنَا هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ - و تورات یا موسی را هادی یا راهنمایی برای بنی اسرائیل قرار دادیم. وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا - و قرار دادیم از بنی اسرائیل امام‌هایی که رهبری کنند به فرمان ما.**

ملاحظه می‌فرمایید اگر تورات امامی بود که بعد از موسی مردم را از امام ناطق بی‌نیاز می‌گرداند «**وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا**» به چه علت است؟ به عبارت دیگر اگر تورات امامی بود که بعد از موسی مردم را بی‌نیاز می‌کرد، دیگر وجود امام‌های بنی اسرائیلی بیهوده بود لیکن خدای تعالی حکیم است و کار لغو و بیهوده انجام نمی‌دهد. فلذا همانطور که با وجود تورات، وجود امام‌هایی لازم است به همین صورت با وجود قرآن کریم، وجود امام‌هایی لازم و ضروری است.

پس روشن شد اگر چه از نظر لغوی بر قرآن، اطلاق امام می‌شود ولی این، آن امامی نیست که ثابت شد پس از پیامبر حافظ دین باشد. قرآن کریم کتاب دین است نه حافظ دین. به سخن دیگر قرآن کریم کتاب قانون است نه مجری قانون و قانون مجری می‌خواهد. آیا تا کنون در دنیا کشوری بوده یا امکان دارد باشد که فقط کتاب قانون داشته باشد و دولتی وجود نداشته باشد که مجری آن قوانین باشد؟ همانطور که خود پیامبر مجری قوانین اسلام بود، بعد از پیامبر هم مجری لازم است و کتاب قانون نمی‌تواند مجری قوانین باشد.

(ب) و اما در صورتی که تشخیص دهیم سائل برای رفع شبهه می‌پرسد:

جوابش این است که:

اولاً: نیامدن اسم ائمه طاهرین (ص) در قرآن کریم دلیل بر بطلان امامت ایشان نمی‌باشد چرا که اگر بنا باشد هر آنچه در قرآن کریم به صراحت نیامده باشد ترک کنیم، آنگاه نود و نه درصد از دین را باید رها کرد.

ثانياً: خود قرآن کریم در آیه مبارکه ۷ سوره حشر می فرماید: **مَا آتَيْكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَيْكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا** - یعنی: هر چه رسول اکرم (ص) برای شما آورد بپذیرید و از هر چه پیغمبر (ص) شما را نهی کرد باز ایستید و در آیه مبارکه ۳ و ۴ سوره نجم می فرماید: **وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ** - یعنی: پیامبر گرامی اسلام (ص) از روی هوی و هوس سخن نمی فرماید، نیست سخن او مگر وحیی که بر او شده.

پس معلوم می شود آنچه پیغمبرمان در ارتباط با دین بفرماید، وحی الهی است و ما موظفیم آن را به عنوان یک دستور الهی بپذیریم. همچنین در گذشته روشن شد که پیغمبرمان یک یک ائمه را نام برده و معرفی فرموده و از پنجاه حدیثی که در یک کتاب در این رابطه آمده بود یکی از باب نمونه بیان شد.

پس ائمه طاهرین (ص) حتی در قرآن کریم یک یک بنام معرفی شده اند ولی بطور غیر مستقیم. مثل این می ماند که ما از قرآن کریم و در واقع از آفریدگار مهربانمان پرسیم نام های امام ها چیست؟ و او تعالی پاسخ را به پیغمبرمان حواله دهد، بعد پیامبر ما (ص) یک یک آنها را به نام معرفی کند.

حالا ممکن است برسید: برای چه بطور غیر مستقیم!؟

البته این پرسشی است که باید به آن جوابی کافی و دلنشین داده شود.

و اما جواب: مقدمتاً باید توجه شما را به نکته ای جلب کنم و آن این است که در افراد مختلف، نیروی خودداری از معصیت متفاوت است. مثلاً فردی را می بینیم که برای بدست آوردن یک ریال از مخالفت با یک عظمت نامتناهی پروایی ندارد، یک دروغ می گوید برای اینکه یک ریال بدست آورد. دیگری را می بینیم حتی برای ده ریال هم حاضر نیست معصیت کند اما اگر رقم هزار تومان شد، دیگر طاقت نمی آورد و دیگری در برابر این مقدار طاقت دارد اما اگر یکصد هزار تومان به او بدهند حاضر به معصیت می شود. البته هر چه رقم بالاتر رود افراد، کمتر می شوند.

مثلاً اگر به یکصد میلیون تومان برسد بندرت افرادی پیدا می‌شوند که بتوانند از یکصد میلیون تومان صرف نظر کرده و معصیت خدای تعالی را نمایند.

گویند شخصی گفت این چه حرفی است که می‌گویند اگر فردی با ایمان باشد به هیچ قیمتی گناه نمی‌کند مثلاً اگر به کسی هزار تومان بدهند که یک زنا بکند آیا نمی‌کند؟ شخصی گفت اگر ده هزار تومان هم به من بدهند زنا نمی‌کنم. پرسید اگر یکصد هزار تومان بدهند چطور؟ گفت اگر یک میلیون تومان هم بدهند نمی‌کنم. مجدد پرسید اگر صد میلیون تومان بدهند چطور؟ گفت حالا کیست که صد میلیون تومان را بدهد؟

حال همین پول را که آدمی به خاطر آن این همه خود را به آب و آتش می‌زند، اکثر قریب به اتفاق مردم فدای جان خود می‌کنند یعنی یک میلیارد در هنگام ناراحتی و خطر جانی حاضر است ثروت خود را فدای جانش کند. همچنین هر فرد غیرتمندی مال و جان خود را فدای ناموس می‌کند یعنی اگر امر، دائر شود به اینکه مال و جانش از دست برود یا ناموسش، مال و جان را فدای ناموسش می‌کند. و اما اهل ایمان همه اینها را فدای دین می‌کنند. یعنی یک فرد متدین اگر امر، دائر شود به اینکه مال و جان و ناموسش از دست برود یا دینش، همه را فدای دین می‌کند. ولی با کمی دقت متوجه خواهیم شد که انگیزه ریاست از همه اینها بالاتر است. در طول تاریخ افراد بسیاری بوده‌اند که مال و جان و ناموس و حتی دینشان را فدای ریاست کرده‌اند و ناگفته پیداست که هر چه این ریاست وسیعتر و مهمتر باشد، حُب آن شدیدتر است. حال اگر ریاست توأماً در امور دین و دنیا شد، یعنی آن ریاستی که هر یک از مرئوسین با انگیزه دین و مذهب بر خود واجب می‌داند که بدون چون و چرا در خلوت و جلوت و در ظاهر و باطن از آن رئیس اطاعت کند و به سخن دیگر هر یک از مرئوسین خوشبختی دنیا و آخرت خود را قلباً در سایه اطاعت از آن رئیس می‌داند و شقاوت و بدبختی دنیا و آخرت خود را قلباً در اثر نافرمانی از آن رئیس می‌داند، چنین ریاستی خواهان بسیار زیادی دارد و با تفاسیر فوق تصور نماید که طالبین چنین ریاستی برای رسیدن به آن، آیا کاری هم هست که از دستشان بیاید و انجام ندهند؟

پس از توجه به این مقدمه حال فرض کنید که پیغمبرمان (ص) در همین زمان بود و خدای تعالی هم در قرآن کریم صریحاً می‌فرمود رئیس دین و دنیای مردم پس از پیغمبر (ص) علی ابن ابیطالب است، آن وقت می‌دانید چه می‌شد؟ اداره ثبت احوال را زیر و رو می‌کردند و تمام شناسنامه‌ها می‌شد علی ابن ابیطالب. لذا با همه این حرفها بنده عرض نمی‌کنم همه، ولی آیا از بین میلیونها نفر دست کم هزار نفر پیدا می‌شدند که این ادعا را بنمایند؟ مخصوصاً در آن زمان که شناسنامه و اداره ثبت احوال وجود نداشت. فلذا امروز پس از چهارده قرن برای بنده و شما چقدر مشکل بود که علی ابن ابیطالب حقیقی را از میان هزار علی ابن ابیطالب قلبی بدست آوریم.

این در حالی است که با اندک مطالعه‌ای در اوضاع و احوال صدر اسلام متوجه خواهید شد که صدها کار خیلی مهم انجام داده‌اند که عوض کردن اسم پیش آنها اصلاً هیچ است. علی‌الخصوص اگر تمام ائمه در قرآن کریم به نام معرفی می‌شدند این کار خیلی آسانتر بود چرا که از اول نام خود را علی و حسن و حسین و... می‌گذاشتند. بلکه در همان هنگام نزول آیه مفروض، همه ریاست طلبان نام خود و فرزندانشان را منطبق می‌کردند با آن اسم‌هایی که در قرآن بود و روشن است که در این صورت چه هرج و مرج عجیبی در همان صدر اسلام بوجود می‌آمد. مثلاً اگر قرآن کریم می‌فرمود که امام دوم، حسن فرزند علی است، آنگاه در دنیا دست کم یکصد میلیون حسن پسر علی داشتیم. ریاست امامت که جای خود دارد، فرض کنید اگر از صد سال پیش قانونی داشتیم که رئیس تهران کسی است که نامش تقی فرزند حسن است و فرض بر این باشد که حتماً به این قانون عمل می‌شود، آن وقت فکر می‌کنید آیا در روی کره زمین اصلاً شناسنامه‌ای وجود داشت که غیر از این نام در آن ثبت شده باشد؟ حتی شناسنامه زنها؟! چه کسی گفته که زنها ریاست طلب نیستند؟ این در حالیست که اگر فقط دو نفر اسمشان تقی فرزند حسن می‌بود، روشن است که چه نزاعها بر پا می‌شد.

ملاحظه می‌فرمائید بسیار روشن است که به هیچ وجه صلاح نبود قرآن کریم بطور مستقیم

نام امام‌ها را ببرد.

ثالثاً اگر چه قرآن کریم به خاطر عدم مصلحت مستقیماً نام ائمه طاهرين (ص) را نبرده، ولی بطور رمز و غیر صریح اشارات محکمی به آن بزرگواران دارد. در این رابطه علاوه بر کتابهای اعتقادی می‌توانید مراجعه کنید به تفاسیری که بحث روایی دارند و تأویل آیات را بیان کرده‌اند و اکثر تفاسیر شیعه اینطورند. در این دوره اجمالی هم یک نمونه یادآوری شد (آیه مبارکه ۳۶ سوره توبه که اشاره به این دوازده امام داشته).

یک آیه درباره امام عصر ارواحنا فداه:

آیاتی که تأویل آنها دلالت بر امام عصر ارواحنا فداه می‌کند بنابر آنچه جناب علامه مجلسی قدس سره جمع آوری فرموده ۹۰ آیه است. در این رابطه می‌توانید به جلد ۵۱ بحار از صفحه ۴۴ تا صفحه ۴۶ یا کتاب مهدی موعود که ترجمه فارسی آن است از صفحه ۶۶ تا صفحه ۹۳ مراجعه فرمائید و یا آیات را از بحار اخذ کرده، به تفاسیر فارسی یا عربی مراجعه نمائید. بنده هم یکی از آن آیات را از باب نمونه برای شما عزیزان عرض می‌کنم.

و آن آیه مبارکه ۵۵ سوره نور است که می‌فرماید: **وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ - یعنی: به کسانی از شما مسلمانان که مؤمنان صالح‌العمل باشند خدای تعالی وعده و نوید داد لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ - که در زمین خلیفه و جانشینشان گرداند. كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ - همانطور که خلیفه کرد افرادی را که پیش از ایشان بودند. وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ - و نیز خدای تعالی وعده داد که برای ایشان قدرت دهد دینشان را، همان دینی که پسندیده است برای ایشان (یعنی دین اسلام). وَ لَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا - و باز وعده داد که خوف ایشان را تبدیل به امنیت فرماید. يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا - تنها مرا خواهند پرستید و هیچگونه شرکی به من نمی‌ورزند. وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ -**

و آنان که بعد از انجام این عمل کفر ورزند آنان آری خود ایشان خروج از حق را به اوج خود رسانیده‌اند.

وجه دلالت آیه مبارکه بر مقصود ما:

البته آیه مبارکه از چند جهت قابل بحث است ولی آن مقداری که مربوط به بحث فعلی ما می‌شود و قابل درک برای مبتدی است عبارتست از اینکه:

آنچه مسلم و روشن است آفریدگار مهربانمان به یک عده سه وعده داده:

وعده اول: اینکه این عده را خلیفه و جانشین گرداند. حالا خلیفه و جانشین چه کسی؟ در اینجا مفسرین دو قول بیشتر ندارند:

- **قول اول:** خلیفه الله یعنی نماینده خدای تعالی در روی زمین شوند.

- **قول دوم:** یک گروه را جانشین گروه دیگر گرداند.

البته صاحبان هر قول دلائلی دارند ولی چون هر کدام که باشد برای ما فرقی نمی‌کند لزومی ندارد به بحث درباره آن پردازیم.

وعده دوم: اینکه به ایشان در کار دین که همان دین اسلام است، قدرت دهد.

وعده سوم: اینکه خوف ایشان را تبدیل به امن فرماید.

دقت شود: لبه تیز سخن در این است که ما بگردیم و پیدا کنیم آن عده چه کسانی هستند که آفریدگار مهربانمان این سه وعده را به آنها داده است. در اینجا مفسرین عالی قدر شش قول دارند که با یاری پروردگار مهربانمان به بررسی آنها می‌پردازیم.

- **قول اول:** اینکه آن عده امت اسلام است که جانشین امتهای قبلی می‌گردد. ولی این قول قابل پذیرش نیست چرا که:

اولاً: آیه مبارکه به بخشی از مسلمانان که مؤمن صالح العمل باشند این وعده را داده نه به همه امت اسلام.

ثانیاً: به آنها هم تازه وعده می‌دهد و خود وعده مُشعر آینه است.

- **قول دوم:** خلفاء ثلاثه، این قول نیز منطبق با آیه مبارکه نیست. چون آیه مبارکه صراحت دارد که خدای تعالی این عده را خلیفه می گرداند در صورتی که حتی یک نفر هم قائل نشده به اینکه ایشان از جانب حق تعالی به خلافت نصب شده اند بلکه عقیده دارند که عده ای یا همه مسلمانان خلافت ایشان را پذیرفته اند.

- **قول سوم:** خلفاء راشدین، یعنی همان خلفاء ثلاثه به اضافه آقا علی (ع). این قول هم قابل پذیرش نیست به همان دلایل قبلی اگرچه آقا علی (ع) بنا به عقیده شیعه منصوص و منصوب است ولی آن کسانی که به عقیده سوم قائلند خلافت آقا علی (ع) را همانند خلفاء ثلاثه می دانند. وانگهی با وجود آن همه شرارتهای معاویه خوف ایشان تبدیل به امن نشده بود پس منطبق با آیه مبارکه نیست.

- **قول چهارم:** آقا علی (ع) و اصحابش. این قول هم مردود است به دلیل اینکه خوف ایشان تبدیل به امن نشده و تاریخ زمان آن حضرت خود روشنگر این حقیقت است.

- **قول پنجم:** ائمه اثنی عشر. این قول هم مردود است به دلیل اینکه تمام آن بزرگواران شهید شدند و اصلاً شیعه تا قرن هفتم در تقیه بود.

- **قول ششم:** حضرت مهدی (ع) و اصحابش. این قول ثابت است به دلایلی:

• **دلیل اول:** اینکه می دانیم آفریدگار مهربانمان حتماً به وعده خود وفا می کند پس این عده مصداقی خواهند داشت و تا اینجا را همه قبول دارند که هست. همانطور که ملاحظه فرمودید شش قول مختلف اینجا وجود دارد و پس از آنکه روشن شد پنج قول آن مردود است، ثابت می شود یک قول باقی مانده.

- اگر کسی گوید: شاید قول هفتمی هم وجود داشته باشد.

جوابش این است که: «شاید» نه چیزی را نفی می کند و نه اثبات و هیچ ارزش علمی ندارد. البته اگر زمانی کسی مدعی شد که قول هفتمی هم هست و آنگاه قول ششم را با دلیل رد کرد و قول خودش را با دلیل اثبات نمود، آن وقت خواهیم پذیرفت ولی فعلاً حتی کسی پیدا نشده که همان شاید را بگوید.

• دلیل دوم: آنکه این قول ششم، قول خاندان عصمت و طهارت (ص) است و روشن است که قول ایشان اقوی است نسبت به قول دیگران و احادیث مربوط به این مطلب را می‌توانید در تفاسیر ذیل همین آیه مبارکه مطالعه فرمایید.

• دلیل سوم: آنکه در مورد آن حضرت امن بعد از خوف به نیکی صدق می‌کند و خواص آن جناب در این مورد تابع آن حضرتند و این مطلب را هم عقل و هم نقل تأیید می‌کند:

اما عقلاً: غیبت آن حضرت (حتی از دوستان خود)، دلیل روشنی است بر خائف بودن آن حضرت. زیرا اجداد طاهرینش خبر داده بودند که آن جناب ریشه کن کننده ستمگران از روی کره زمین است و لذا تمام ستمگران روی زمین دشمن آن حضرت می‌باشند. همچنین اگر برای دوستان ظاهر می‌گشت دشمنان، دوستان را تحت شکنجه قرار می‌دادند تا آن حضرت را نشان دهند. پس خوف آن حضرت از این جهت است که اگر ظاهر می‌بود حدّ اقلش این بود که یک دنیا مزاحم نمی‌گذاشتند به کارهایش برسد و باید تمام وقت خود را صرف دفع مزاحمت دشمنان می‌کرد.

و اما نقلاً: در منتخب الاثر صفحه ۲۶۹ حدیث ۴ علی ابن راب از زراره که از اصحاب خاص امام صادق (ع) است نقل می‌کند که امام فرمودند: **إِنَّ لِقَائِمٍ غَيْبَهُ قَبْلَ ظُهُورِهِ** - یعنی: بی‌شک برای قائم پیش از ظهورش غیبتی خواهد بود. **قُلْتُ لِمَ** - عرض کردم برای چه؟ **قَالَ يَخَافُ الْقَتْلَ** - فرمود: از کشته شدن خوف دارد.

این قول زراره را فرمایش آقا علی (ع) به کمیل ابن زیاد در صفحه ۱۱۴۸ نهج البلاغه فیض تأیید می‌کند که فرموده است: **لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِلَّا مَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَ أَمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا** - یعنی: زمین خالی نمی‌ماند از کسی که دین خدای تعالی را به حجت و دلیل برپا دارد حال آن کس یا آشکار و مشهور است (مثل بسیاری از پیامبران و امامها) و یا ترسان و پنهان (مثل امام عصر ارواحنا فداه). پس روشن شد که حقیقتاً خوف بر آن حضرت صدق می‌کند.

و اما روشن است که امن آن حضرت و خواصش بعد از خوف، هنگام ظهور است زیرا می دانیم وضع طوری می شود که دیگر خوف ایشان تبدیل به امن می گردد.

• دلیل چهارم: آنکه آفریدگار مهربانمان خبر می دهد که ایشان پس از تبدیل خوف به امن، مرا می پرستند به طوری که هیچ گونه شرکی (حتی ریا که شرک خفی است) در عبادت آنها وجود ندارد. حال اگر مقصود این باشد که همان کسانی که خلافت الهی دارند عبادتشان چنین خواهد بود، اینکه توضیح و اضحات است و زینده قرآن کریم که فرمایش خدای حکیم است نمی باشد که همه می دانند مشرک لیاقت خلیفة الهی ندارد.

و حتی اگر مقصود این باشد که عده خاصی از مردم چنین خواهند بود، این هم مانند فرض قبلی است چرا که در هر زمانی عده خاصی از مردم عبادتشان خالی از ریا بوده و بجا نبود که این مورد را بفرماید.

پس اگر نگوییم همه، حداقل این است که اکثر مردم چنین عبادتی خواهند داشت و روشن است که چنین امری از زمان ظهور اسلام تا هم اکنون تحقق نیافته و این مطلب را هم قرآن کریم تأیید می کند و هم حس.

اما قرآن کریم: در آیه ۱۰۳ سوره یوسف (ع) می فرماید: **وَ مَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ** - یعنی: ای پیامبر گرامی (ص) هر چند تو حریص بر ایمان آوردن مردم هستی ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند. همچنین در آیه مبارکه ۱۰۶ همین سوره می فرماید: **وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ** - یعنی: اکثر این افرادی که ایمان به خدای تعالی آوردند مشرکند.

و اما حساً: امروز برای ما محسوس و ملموس است که یک پنجم جمعیت دنیا حتی مسلمان اسمی هم نیستند، چه رسد به اینکه مؤمن مخلص باشند.

پس همانطوری که آیه مبارکه ۵۵ سوره نور خبر می دهد، روزی خواهد آمد که به رهبری امام عصر ارواحنا فداه، دین اسلام آنچنان قدرتی خواهد یافت که لااقل اکثر مردم دنیا عبادتی خالصانه داشته باشند.

مسأله غیبت امام عصر ارواحنا فداه:

باید دانست مسأله غیبت آن جناب، پیش از به دنیا آمدنش مطرح بوده و همانطور که در بیان فهرست مطالب راجع به آن حضرت دانستیم، احادیث فراوانی در رابطه با غیبت آن جناب نقل شده است. از آن جمله حدیث شماره ۲۲ می‌باشد که در صفحه ۲۶۴ و صفحه ۲۶۵ آمده است. در این حدیث شریف پیغمبرمان (ص) یک یک ائمه را برای عمّار یاسر بر می‌شمارد تا اینکه پس از معرفی امام یازدهم می‌فرماید: **ثُمَّ ابْنُهُ الَّذِي يَغِيْبُ عَنِ النَّاسِ غَيْبَةً طَوِيلَةً** - یعنی: بعد از حضرت امام حسن عسکری (ع)، فرزندش امام است که از مردم غایب می‌شود آن هم یک غیبت طولانی.

اصلاً چرا آن بزرگوار غایب است آن هم اینقدر طولانی؟

از اینکه حضرات معصومین (ص) که در واقع نمایندگان خدای تعالی هستند پیش از آنکه آن جناب به دنیا بیاید مکرر در مکرر خبر داده‌اند که آن حضرت برای یک مدت طولانی غایب خواهد بود، بخوبی روشن است که این غیبت به خواست خدای حکیم بوده و صد البته کار حکیم بی علت نیست. پس مسلماً این غیبت علت حکیمانه‌ای داشته گرچه ما علت آن را ندانیم. ولی همینقدر می‌دانیم که این کار حساب شده است چرا که منظور نظر حکیم علی الاطلاق است. با این حال از دقت در مطالعه اخباری که در اوضاع و احوال آن بزرگوار رسیده علل بسیاری فهمیده می‌شود که فهرست بعضی از آنها عبارتست از:

۱- آنکه مردم به این غیبت امتحان شوند. آنهایی که باطنشان خراب است و برای فریفتن مؤمنین ظاهرسازی کرده‌اند، چون در واقع عقیده صحیحی ندارند لذا زورشان می‌آید که بر اساس دین عمل کنند. بر همین اساس چنین افرادی برای دفاع از عملکرد خود دائماً دنبال بهانه‌ای می‌گردند که عیب و ایرادی به مبانی دینی بگیرند. مثلاً یکی از عقاید حقه این است که پیامبر (ص)

معصوم است و از طرفی مسلمان یعنی کسی که پیامبر گرامی اسلام (ص) مقتدای اوست. لیکن آن کسی که اعمالی ضد اعمال پیامبر (ص) دارد، می بیند که با اعمالش ادعای مسلمانی وی یک دروغ شاخ دار است. معذک از طرفی مصلحت خود نمی بیند که دست از این ادعا بردارد و از طرف دیگر هوای نفسش به او اجازه نمی دهد که اعمال خود را منطبق با اعمال پیغمبر (ص) کند و لذا می کوشد تا به مسأله عصمت عیب و ایرادی وارد کرده و بدین وسیله وجدان خود را آرام نماید.

مثال فوق از باب نمونه بود ولی با کمی دقت متوجه خواهیم شد برای کسانی که ایده و عقیده واقعی به اصل دین ندارند، کلّ دین همین حکم را دارد و لذا اندک بهانه ای که دستشان بیاید فوری همان را دست آویز قرار می دهند. از جمله چیزهایی که می تواند دست آویز این افراد قرار بگیرد همین مسأله غیبت و طول مدت آن است و وقتی آن را بهانه قرار دادند، بدین وسیله باطن خود را بروز می دهند و در نتیجه مؤمنین ایشان را شناخته و خود را از شرّ ایشان حفظ می کنند.

۲- علت دیگر، جدا شدن خبیث و طیب از یکدیگر است اگر چه این هم به واسطه همین امتحان مذکور است ولی به دو اعتبار:

الف) مصون ماندن مؤمنین از حيله منافقین.

ب) جدا شدن خبیث و طیب از یکدیگر.

در رابطه با این دو مورد با مطالعه احادیثی که در خصوص غیبت آن جناب در کتاب منتخب الاثر موجود می باشد که به بسیاری مطالب جالب برخورد می کنیم. ولی چون این کتاب ترجمه نشده از جمله می توانید به جلد ۱ کافی صفحه ۳۶۹ تا صفحه ۳۷۱ و یا به جلد ۲ ترجمه فارسی آن از صفحه ۱۹۴ تا صفحه ۱۹۷ مراجعه فرمائید.

- اگر کسی گوید: چگونه خود خدای تعالی بهانه به دست منافقین می دهد؟

جوابش این است که: خود آنها این را بهانه قرار می دهند و آنچه آفریدگار مهربانمان انجام می دهد آزمایش است و نتیجه آزمایش هم منافق شدن آنها نیست بلکه آشکار شدن نفاق آنها است.

۳- اگر حضرت ظاهر باشد به خاطر مصالحی که در کار است، مانند اجداد طاهرینش مجبور به مسالمت کردن با رؤسای جور خواهد شد و طبق اخبار وارده خدای تعالی نخواست که آن حضرت چنین باشد چرا که آن حضرت باید با هر نوع ستمی مبارزه کند و مبارزه با مسالمت سازش ندارد. در این رابطه نیز روایات فراوانی داریم. به سه نمونه ذیل توجه فرمایید:

الف) در جلد ۶ کتاب اثبات الهداة صفحه ۳۹۶ حدیث ۱۱۹ از حضرت مجتبی (ع) نقل شده که:
مَا مِنَّا إِلَّا وَ تَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِّطَاغِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي عَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلْفَهُ - یعنی: هیچ یک از ما نیست جز اینکه بیعت گردنکش زمانش را به گردن دارد، جز آن قائمی که عیسی ابن مریم (ع) پشت سرش نماز گزارد.

ب) در صفحه ۲۶۷ کتاب منتخب الاثر حدیث ۲ در پاسخ به سؤالی، خود آقا امام عصر (عج) چنین مرقوم فرموده اند: **إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْ آبَائِي (ع) وَ قَدْ أَوْقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِّطَاغِيَةِ زَمَانِهِ** - یعنی: حقیقت این است که نبوده است برای هیچ یک از پدرانم (ع) جز اینکه واقع شده است به گردن او بیعت گردنکش زمانش. **وَ أَنِّي أَخْرَجُ حِينَ أَخْرَجُ وَ لَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاعِيَةِ فِي عُنُقِي** - و من از پرده غیبت بیرون می آیم آنگاه که بیرون آیم بیعت هیچ یک از گردنکشان بر گردنم نمی باشد.

ج) در صفحه ۲۶۹ منتخب الاثر حدیث ۳ علی ابن فضال از حضرت رضا (ع) از علت غیبت آقا امام مهدی (ع) می پرسد. پس حضرت رضا (ع) در پاسخ می فرمایند: **لَكِنَّ لَا يَكُونُ فِي عُنُقِهِ لِأَحَدٍ بَيْعَةٌ إِذَا قَامَ بِالصِّيْفَةِ** - یعنی: غیبت آن حضرت به علت این است که آنگاه که قیام مسلحانه کند بیعت احدی به گردنش نباشد.

توضیح مطلب این است که: می دانیم از زمانی که زندگی اجتماعی در بشر بوجود آمد، هر گروه و اجتماعی تابع مقرراتی بوده اند و از جمله آن مقررات، بودن یک فرد در رأس اجتماع است حال به هر نامی که باشد. به رسمیت شناختن چنین فردی را در عرب آن زمانها بیعت

می گفتند. لکن بیعت آن زمان، امروزه حتی در کشورهای عربی به صورت شناسنامه در آمده است. بدین معنی که شما چون از ایران شناسنامه دارید، مقررات جمهوری اسلامی ایران را پذیرفته‌اید. حال در ایران هر کس برای ریاست جمهوری رأی کافی بیاورد، این فرد رئیس جمهور شما هم هست اگر چه شما به او رأی نداده باشید. چرا که طبق مقررات کشور ایران، هر کس بر اساس شرائط تعیین شده فلان مقدار رأی بیاورد رئیس جمهور ایران است و شما قبلاً این مقررات را پذیرفته‌اید. همچنین قانونی که در مجلس شورای اسلامی ایران تصویب می شود درباره شما نیز اجرا می گردد، هر چند شما به هیچ یک از وکلای مجلس رأی نداده باشید و یا وکیلی که شما به او رأی داده‌اید به این قانون رأی منفی داده باشد. چرا که این از مقررات کشور است و شما چون شناسنامه این کشور را دارید تابع این کشورید یعنی به مقررات آن گردن نهاده‌اید.

این پذیرش و گردن نهادن یا تبعیت همان بیعت است اگر چه به زور یا خلاف میل و یا خلاف ایده و عقیده باشد.

از روایات خاندان عصمت (ص) بخوبی استفاده می شود که چنین پذیرش و گردن نهادنی اگر چه به اجبار در اجداد طاهرنش بوده است ولی خدای تعالی نخواسته که آن حضرت مانند اجداد طاهرنش چنین اجباری داشته باشد و لذا مقرر فرموده که آن حضرت غائب باشد. اگر کسی گوید: چگونه می شود باور کرد که ائمه طاهرن (ص) با اینکه سبب مبارزه بوده‌اند با رؤسای جور سازش کنند؟

جوابش این است که: زمانی که سخن از سازش می شود ممکن است اینگونه به ذهن آید که نعوذ بالله امام (ع) با یزید و معاویه و امثال ذالک ساخت و پاخت کرده و مثلاً به یزید بگوید هر کاری دلت می خواهد بکن، من هم چون در میان مردم و جبهه‌ای دارم از تو پشتیبانی کرده و به اعمال تو صحه می گذارم و یا لااقل هیچ نمی گویم و در عوض تو هم حق السکوتی به ما بده و بگذار گوشه‌ای از مملکت را چپو کنیم و خلاصه با یکدیگر از اینگونه ساخته پاخته‌های محرمانه داشته باشند. از آفتاب روشن تر است که چنین سازشی از امام محال است، مگر نه اینکه ما ثابت کردیم آن بزرگواران معصومند بگونه‌ای که حتی عمل مباح هم انجام نمی دهند حال چه رسد به

سازش با ظالم. ولی یک وقت امام(ع) وظیفه شرعی دارد که در میان مردم ترویج کرده و عده‌ای را تربیت نماید و لیکن چاره‌ای ندارد جز آنکه بالاخره در مملکتی زندگی کند تا بتواند این کارها را انجام دهد. روشن است که نمی‌شود در کره مریخ زندگی کند لذا بالاخره باید تابع مملکتی باشد هرچند مقررات آن کشور خلاف عقیده و ایمان او باشد. در این حال امام(ع) چاره‌ای ندارد جز آنکه با این وضع بسازد و این ساختن از آن ساختن هاست که در عرف گفته می‌شود باید سوخت و ساخت. این سازش آن سازشی است که اگر نداشته باشد دیگر دین و ایمان در میان بشر به صفر می‌رسد و باید فاتحه اسلام خوانده شود. **مسأله تقیّه ائمه طاهرین(ص)** نیز خود مؤید همین مطلب است.

۴- محفوظ ماندن از شرّ منافقان. همانگونه که **مُخْبِرینِ صادق** خبر داده‌اند آن جناب کسی است که حتماً متصدی ریاست تمام روی کره زمین خواهد شد و از طرفی روشن است که آن حضرت به تنهایی نمی‌تواند یک جهان را اداره کند بلکه مانند **جَدّ بزرگوارش آقا امام علی(ع)** نیاز به کارگزارانی دارد. یعنی استاندار، بخش‌دار، شهردار و... می‌خواهد. حال اگر قبل از فرا رسیدن زمان قیام، آن حضرت آشکار بود، یک عده افرادی که اصلاً به خدای تعالی هم عقیده‌ای نداشتند ولی ریاست طلب بودند، دور آن حضرت را می‌گرفتند و چه بسا به خاطر اینکه به ریاستی برسند خدمت‌هایی هم می‌کردند و ظاهر خود را نیز می‌آراستند. روشن است که چنین افرادی به مؤمنین واقعی مجال نمی‌دادند و نتیجه این می‌شد که پیش از قیام می‌بایست سر و کار آن حضرت با یک عده منافق باشد و پس از قیام اگر بخواید همه را طرد کند، مسلم است که چه آشوبهایی بر پا خواهند کرد و باعث گمراهی دیگران هم می‌شوند و اگر هم بخواید که با این منافقان عدل و داد برقرار کند، فسادش روشتر است.

پس ملاحظه می‌فرمایید که اصلاً صلاح نیست آن حضرت آشکار باشد و مسأله منافقین که این همه آیه در قرآن کریم دارد خود روشنگر این حقیقت است، آیاتی که بیانگر مشکلاتی است که همین منافقین برای اسلام و مسلمانان بوجود آوردند و ضربه‌هایی که زدند. البته پیغمبرمان(ص)

نمی‌توانست غائب باشد و در عین حال کارش را هم انجام دهد اما وضع حضرت قائم (ع) طوری است که می‌تواند غائب باشد و کارش را هم انجام دهد تا وقت قیامت برسد.

۵- آنکه چون برای برخی از پیامبران پیشین غیبتی بوده، آفریدگار مهربان خواسته است که در این روش هم آن حضرت شباهتی به ایشان داشته باشد. در فهرست مطالب آن حضرت گذشت که تنها در کتاب منتخب الاثر ۲۳ حدیث آورده که آن جناب از پیامبران پیشین نشانه‌هایی دارد و از جمله آن نشانه‌ها غیبت است. مثل اینکه حضرت موسی (ع) مدت ۱۸ سال از میان قوم خود غائب بوده و یا حضرت عیسی (ع) از زمانی که یهود در صدد قتل او برآمدند تا زمان ظهور پیامبر گرامی اسلام که حدود پنج قرن و اندی است با اینکه آن حضرت زنده و پیامبر واجب **الاطاعة** مردم بود، ولی از قوم خود غائب بود.

در این مسأله غیر از منتخب الاثر از جمله می‌توانید مراجعه فرمایید به جلد ۵۱ بحار صفحه ۲۱۵ تا ۲۲۵ و یا ترجمه فارسی آن کتاب مهدی موعود از صفحه ۲۹۸ تا ۳۱۱ و از مطالب جالب و ارزنده‌ای که در این مورد از حضرات معصومین (ص) رسیده استفاده کنید. بنده هم بخشی از حدیث شماره ۱۸ که در صفحه ۲۶۳ منتخب الاثر است برای نمونه به عرض می‌رسانم.

در این حدیث شریف آقا امام صادق (ع) می‌فرمایند: **إِنَّ لِقَائِمٍ مِنَّا غَيْبَةً يَطُولُ أَمَدُهَا** - یعنی: بطور حتم برای قائم از ما غیبتی خواهد بود که انتهای آن طولانی است. **فَقُلْتُ لَهُ، وَ لِمَ ذَلِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ** - (راوی خبر که سُدّیر است می‌فرماید): عرض کردم ای پسر رسول خدای تعالی برای چه در یک مدت طولانی غائب است؟ **قَالَ - فرمودند: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَبَى أَنْ يَجْرِيَ فِيهِ سُنَنُ الْأَنْبِيَاءِ فِي غِيَابَاتِهِمْ** - بی شک خدای عز و جل ابا دارد جز اینکه جاری سازد روش پیامبران را در آن حضرت در مورد غیبت‌هایشان. (یعنی اراده خدای تعالی این است که حتماً حتماً همانطور که انبیاء غیبت‌هایی داشته‌اند آن حضرت هم مدتی غائب باشد). **وَ إِنَّهُ، لِأَبَدٍ لَهُ يَا سُدَيْرُ مِنْ إِسْتِغَاءٍ مَدَدٍ غِيَابَاتِهِمْ** - و حقیقت این است که حتمی است برای آن حضرت ای سُدّیر از

تکامل یافتن غیبت‌های پیامبران. (یعنی به اندازه غیبت‌های تمام انبیاء باید غیبت کند و از این جهت غیبت آن حضرت طولانی است.)

۶- تا آنکه مؤمنین از اصلاب کفار بیرون آیند. در رابطه با این مطلب از شرع انور شواهد متعددی داریم و از آن جمله داستان نفرین کردن حضرت نوح(ع) است که در سوره نوح آیه مبارکه ۲۶ می‌فرماید: رَبِّ لَا تَذُرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً - یعنی: پروردگارم بر روی زمین از مردم کافر احدی را باقی نگذار. إِنَّكَ إِنْ تَذُرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ - چون اگر آنها را باقی گذاری بندگان را گمراه خواهند نمود. وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاَجِرًا كَفَّارًا - و بجز نسل گناهکار و ناسپاس تولید نخواهند کرد.

توضیح آنکه حضرت نوح(ع) ۹۵۰ سال صبر کرد تا آنکه مؤمنین از اصلاب کفار بیرون آمدند و پس از آن نفرین کرد.

از نظر عقل و حس نیز می‌بینیم که درخت گُل تا گُل می‌دهد، عقلاً به خاطر گلها از خارهای آن هم پذیرایی می‌کنند ولی زمانی که دیگر گُل ندهد نه تنها خارها را پذیرایی نمی‌کنند بلکه آن را ریشه کن کرده و نابود می‌سازند.

۷- از اخباری که در رابطه با آن حضرت رسیده استفاده می‌شود که قیام آن حضرت وقت معینی دارد و آن زمان را هم خدای تعالی می‌داند بنابراین آن حضرت باید منتظر رسیدن آن وقت باشد. حال اگر غائب نبود، یک عده منافق و یا دوستان نادانی که تحت تأثیر وساوس شیاطین جنی یا انسی قرار گرفته بودند، دائماً به آن حضرت فشار می‌آوردند که چرا قیام نمی‌کنی؟ مگر نمی‌بینی که چنین و چنان شده پس دیگر کی می‌خواهی قیام کنی؟ و دست کم این بود که وقت گرانبهای آن حضرت می‌باید صرف دفع مزاحمتها می‌شد. بنابراین باید غائب باشد تا بتواند وقتش را صرف کارهای ضروری کند.

۸- چون به تواتر قطعی از پیامبر(ص) و سایر اجداد بزرگوارش این مطلب رسیده که آن حضرت بیدادگری را از جهان ریشه کن خواهد کرد، لذا تمام ستمگران جهان دشمن آن حضرت بوده و هستند. پس باید غائب باشد که از شر دشمنان محفوظ بماند تا آنگاه که هنگام ظهورش فرارسد.

۹- یاری نکردن مردم آن حضرت را. چون اگر مردم آن حضرت را به قدر کافی یاری کنند ممکن است حتی با وجود بودن دشمن، ظاهر باشد. ولی روشن است که این مردم بقدر کفایت آن حضرت را یاری نمی کنند چنانچه اجداد طاهرنش را با وجود آنکه مأمور بودند با مردم مسالمت کنند، یاری نکردند.

۱۰- چون مردم آن حضرت را یاری نمی کنند لذا سزاوارند که از فیوضات ظاهری آن حضرت محروم بمانند چرا که کفران هر نعمتی سزایش سلب آن نعمت است.

۱۱- چون احتیاجات مردم به قدر کافی از حضرات معصومین (ص) رسیده و از طرفی خود آن حضرت نیز در باطن امر مراقب و نگهبان است لذا فعلاً نیاز چندانی به ظاهر بودن آن حضرت نیست و غائب بودن امام (ع) هم برای مردم نوع دیگری از امتحان است. امتحانی غیر از آنچه که سابقاً گفته شد و آن عبارتست از امتحان خود مؤمنین. زیرا در غیبت امام (ع) خود مؤمنین نیز وظایفی دارند و همانطور که در فهرست گذشت تنها در منتخب الاثر ۵۴ حدیث در این رابطه رسیده است. بنابراین در زمان غیبت روشن می شود که چه کسی به این وظیفه ها عمل می کند. لذا در حدیث دیگری که در صفحه ۲۵۴ حدیث ۱ می باشد آقا امام صادق (ع) مطالبی را درباره امام غائب به پیر مردی می فرماید از جمله اینکه: **يَا شَيْخُ وَ اللَّهُ - یعنی: ای پیر مرد به خدای تعالی سوگند! لَوْ لَمْ يَبْقِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ - اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ - حتماً خدای تعالی آن روز را طولانی می گرداند، حَتَّى يَخْرُجَ قَائِمُنَا أَهْلُ الْبَيْتِ - تا اینکه قائم ما اهل بیت از پس پرده غیبت بیرون آید (پس از آن امام (ع) هشدار می دهد که:)** **أَلَا - آگاه باشید (حواستان جمع باشد) أَنْ شِيعَتْنَا - قطعاً شیعیان ما تَقَعُونَ فِي فِتْنَةٍ وَ حَيْرَةٍ فِي غَيْبَتِهِ - در زمان غیبت قائم در آزمایش و سرگردانی واقع می شوند.**

دقت شود: از اینکه امام صادق (ع) می فرماید شیعیان ما در امتحان واقع می شوند، به خوبی روشن است که این امتحان غیر از امتحانی است که سابقاً گفته شد تا نفاق منافقین ظاهر شود. بلکه این

امتحان مختصّ شیعیان است که در غیبت آیا به وظایف خود عمل می‌کنند یا نه و اصلاً اطلاع ندارند که در خصوص زمان غیبت چه وظایفی به عهده دارند.

۱۲- تا آنکه مردم جهان تشنهٔ یک حکومت عادلانهٔ واقعی گردند زیرا که قدر هر نعمتی در نبودنش معلوم می‌شود.

اگر کسی گوید: عدالت چیزی است که بطور طبیعی همهٔ افراد دوست دارند، جوابش این است که: آری عدالت را همه کس در همه وقت دوست دارد البته آن قسمت را که کسی به او ظلم نکند. لکن این بخش را که بخواهد جلوی ظلم و هوی و هوسش را بگیرد معلوم نیست هر کسی دوست داشته باشد و چنانچه این قسمش را همه دوست می‌داشتند، اصلاً ظلمی واقع نمی‌شد. اگر کسی اطلاع دقیق از زمان حکومت آقا علی(ع) داشته باشد می‌داند که حتی بسیاری از مسلمانان از عدالت آن حضرت به ستوه آمده بودند و این در صورتی است که آقا علی(ع) حکومتش جهانی نشد.

آری در طول این مدت از طرفی سطح فکر توده مردم بالا می‌رود و از طرف دیگر طعم تلخ بی‌عدالتی‌ها در جای جای جهان دلها را رنج می‌دهد تا آنجا که حتی آنهایی هم که به خدای تعالی اعتقاد ندارند، یگانه آرزویشان این است که ای کاش روزی بیاید که یک حکومت عادلانه واقعی بر جهان حکومت کند. در نتیجه حکومت حضرت مهدی ارواحنا فداه را که به راستی چنین حکومتی است، فرد فرد جهانیان با آغوش باز می‌پذیرند چرا که پذیرفتن چنین حکومتی مساوی است با رسیدن به منتهای آرزو.

این بود فهرست مختصری از علل بسیاری که از مدارک شرعی و عقلی استفاده می‌گردد. پس به خوبی روشن شد که چرا آن حضرت غائب است آن هم اینقدر طولانی.

معنای غیبت امام عصر ارواحنا فداه:

- در دسته ای از روایات بطور واضح و روشن فرموده شده که آن جناب مردم را می‌بیند ولی مردم او را نمی‌بینند. برای نمونه به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

در جلد ۵۲ بحار از صفحه ۱۵۱ الی ۱۵۸ تا ۲۱ روایت در این رابطه نقل شده است. در حدیث ۲ حضرت صادق(ع) می‌فرماید: **يَرَاهُمْ وَ لَا يَرَوْنَهُ** ، - یعنی: آن حضرت مردم را می‌بیند و مردم او را نمی‌بینند. همچنین در حدیث ۱۶ امام صادق(ع) می‌فرماید: **يَرَى النَّاسَ وَ لَا يَرَوْنَهُ** ، - یعنی: آن حضرت مردم را می‌بیند و مردم او را نمی‌بینند.

در اثبات الهداة جلد ۶ صفحه ۳۵۳ حدیث ۶ حضرت هادی(ع) فرموده‌اند: **أَنْكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ** ، - یعنی: شما خود آن حضرت را نمی‌بینید. همچنین در صفحه ۴۲۱ حدیث ۱۷۶ حضرت هادی(ع) فرموده‌اند: **لَا يُرَى شَخْصَهُ** ، - یعنی: خود آن حضرت دیده نمی‌شود. در صفحه ۴۴۳ نیز در حدیث ۲۲۹ حضرت هادی(ع) می‌فرماید: **لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ** ، - یعنی: خود آن حضرت را نمی‌بینید. همچنین در صفحه ۴۲۱ حدیث ۱۷۵ حضرت جواد(ع) می‌فرماید: **يَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصَهُ** ، - یعنی: خود مهدی از مردم پنهان است. و باز در صفحه ۳۹۴ حدیث ۱۱۵ حضرت جواد(ع) می‌فرماید: **يَغِيبُ شَخْصَهُ** ، - یعنی: خود مهدی پنهان است. بالاخره در صفحه ۳۵۵ حدیث ۱۵ حضرت کاظم(ع) می‌فرماید: **يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصَهُ** ، - یعنی: خود او از چشم‌های مردم پنهان است.

- دسته دیگر از روایات دلالت دارند بر اینکه مردم او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند. در همان جلد ۵۲ بحار صفحه ۱۵۲ حدیث ۴ محمد ابن عثمان نائب خاص آن حضرت می‌فرماید: **يَرَى النَّاسَ وَ يَعْرِفُهُمْ وَ يَرَوْنَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ** ، - یعنی: آن حضرت مردم را می‌بیند و می‌شناسد و مردم او را می‌بینند و نمی‌شناسند.

و در صفحه ۱۵۴ حدیث ۹ که حدیثی طولانی است امام صادق(ع) آن حضرت را به حضرت یوسف(ع) تشبیه فرموده‌اند، از این جهت که برادران یوسف، یوسف را نمی‌شناختند تا آنکه آن حضرت خودش را معرفی فرمود. در بخشی از این حدیث شریف آمده است: **صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ - یعنی: صاحب امر امامت يَتَرَدَّدُ بَيْنَهُمْ -** بین مردم رفت و آمد می‌کند. **وَ يَمْشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ -** و در بازارهایشان راه می‌رود. **وَ يَطَأُ قَرْشَهُمْ -** و بر فرش ایشان قدم می‌نهد. **وَ لَا يَعْرِفُونَهُ** ، - و او را نمی‌شناسند.

حَتَّىٰ يَأْذَنُ اللَّهُ لَهُ، أَنْ يَعْرِفَنَّهُمْ فَهُمْ نَفْسُهُ - تا اینکه خدای تعالی به او اجازه دهد که خودش را معرفی کند.

جمع بین این دو دسته از روایات: زمانی اینگونه است که اصلاً آن حضرت را نمی‌بینند و زمانی هم این طور است که می‌بینند ولی او را نمی‌شناسند. به احتمال قوی قسم اول مربوط به زمانهای اول غیبت شده و امکان دارد در همین زمان هم گاهی این طور باشد که اصلاً او را نبینند و گاهی هم این طور باشد که ببینند ولی نشناسند. پس معنای غیبت آن حضرت بخوبی روشن شد.

یک سؤال کودکانه: بعضی‌ها می‌پرسند حال که امام زمان این طور است که مردم شخص او را نمی‌بینند پس چرا از این موقعیت خود به نفع مسلمانان استفاده نمی‌کند. مثل اینکه برود و صدام را بکشد یا درب زندانهایی را که مسلمانان در آن زندانی هستند باز کند و همه را فراری دهد و این گونه سؤاها هر چند خیلی کودکانه است ولی بالاخره باید جواب داده شود.

این گونه افراد باید بدانند که آن حضرت اگر بخواهد چنین کارهایی انجام دهد، از راه تصرفات ولایتی هم می‌تواند یعنی نیازی ندارد که مثلاً حرکت کند و به سراغ صدام برود بلکه در هر جا که باشد می‌تواند از همان جا اراده نموده و صدام را هلاک نماید. چنین قدرتی را خود پیامبر(ص) و دیگر رسولان نیز داشتند، اما چرا از این قدرت خود جز در موارد خاصی استفاده نکردند؟ علتش این است که آن بزرگواران فقط در جایی از قدرت خود استفاده می‌کنند که خدای تعالی به آنها اجازه بدهد. آفریدگار مهربانمان در آیه مبارکه ۳۸ سوره رعد می‌فرماید: **مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** - یعنی: در خور هیچ رسولی نیست که معجزه‌ای بیاورد مگر به اذن الهی. یک فرد معمولی ولی مُتَدَيِّن هم بدون اذن الهی همین کارهای عادی را انجام نمی‌دهد حال چه رسد به کسی که الگو و سرمشق عملی است برای جهان بشریت و آن هم در یک کار غیر عادی.

از طرف دیگر مگر تردیدی هست که اگر خود خدای تعالی اراده کند صدام نیست محض شود؟ بی‌تردید یقیناً می‌شود پس چرا چنین اراده‌ای نمی‌کند؟ علت این است که حکمتش چنین اقتضا کرده و اگر در جایی حکمتش اقتضا کند که به دست امام عصر ارواحنا فداه یک کار غیر

عادی انجام شود البته آن حضرت انجام می دهد. ولی مقتضای حکمت الهی این است که کارها به روال عادی پیش برود مگر در موارد خاصی که خودش صلاح می داند. چرا که دنیا محل امتحان بشر است و در امتحان آزادی و قدرت لازم است.

آیا کسی می تواند از مکان سکونت آن حضرت آگاه شود؟

جواب سؤال فوق منفی است هم عقلاً و هم شرعاً:

اما عقلاً: اگر راهی باشد که بشود از آن راه به محل سکونت آن حضرت پی بُرد، در این صورت دیگر غیبت معنایی ندارد. چرا که دشمنان آن حضرت اگر چه آن جناب را نمی بینند ولی می دانند که در فلان محل است و قطعاً خود آن محل را نابود کرده و آن حضرت را شهید می نمایند، همانطور که اجداد طاهرینش را شهید کردند. خلاصه اینکه دیگر غائب بودنش برای حفظ جانش کارایی ندارد. بنابراین هر عقل سلیمی حکم می نماید بر اینکه کسی نباید بتواند از محل سکونت آن جناب مطلع شود.

و اما شرعاً: مدارک شرعی هم به سؤال فوق جواب منفی می دهد.

در جلد ۵۲ بحار صفحه ۱۵۶ حدیث ۱۵ امام باقر (ع) می فرماید: **إِنَّ لِقَائِمَ غَيْبَتَيْنِ - یعنی: قطعاً برای قائم، دو غیبت است. يُقَالُ فِي إِحْدَاهُمَا هَلَكَ -** در یکی از آن دو غیبت گفته می شود که مرده است. (یعنی عده ای می گویند که آن حضرت مرده است) **وَ لَا يَدْرِي فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ -** و کسی نمی داند که در کدام دره ای می رود. (کنایه از اینکه کسی راه به محل سکونت آن حضرت نمی برد)

همچنین در صفحه ۱۵۲ حدیث ۵ حضرت صادق (ع) می فرماید: **لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضُوعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلَدِهِ وَ لَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَا الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ ،** - یعنی: بر جایگاه آن حضرت مطلع نیست هیچ یک از فرزندان او و نه غیر فرزندان او جز آن مددکاری که در کار حضرت کمک می کند.

توجه: از فرمایش امام صادق (ع) پنج استفاده می شود:

الف) اینکه آن حضرت فرزندان دارد.

ب) اینکه آن حضرت مددکاری دارد که او را در کارش کمک می‌کند.

ج) این کار یک کار مخصوصی است نه هر کاری که کمک و یاری به دین باشد چرا که چنین یاری و کمکی را بسیاری از مؤمنین و علماء انجام می‌دهند. در صورتی که محسوس است که هیچ یک، از محل آن حضرت اطلاعی ندارند. پس روشن است که قطعاً حضرت کارهای مخصوصی دارد که باید به آن کارها برسد و در این کارها مددکار هم دارد.

د) آنکه فقط و فقط همین مددکاران مخصوص از جایگاه آن حضرت مطلعند.

هـ) آنکه غیبت آن حضرت به این معنی نیست که حتی یک نفر روی کره زمین هم او را نبیند و یا اگر ببیند نشناسد.

در جلد یک کافی صفحه ۳۴۰ حدیث ۱۶ و یا در جلد دو ترجمه فارسی آن صفحه ۱۴۰ حدیث ۱۶، راوی خبر که از شخصیت‌های برجسته شیعه یعنی ابو بصیر است از آقا امام صادق (ع) نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: **لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَتِهِ -** یعنی: به ناچار برای صاحب این امر (یعنی امر امامت) غیبتی است. **وَلَا بُدَّ لَهُ، فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عَزْلَةٍ -** و به ناچار در زمان غیبتش گوشه‌گیری کند. **و نِعْمَ الْمَنْزِلُ طَيِّبُهُ -** و چه خوب منزلی است «طیبه». **وَمَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ -** و در سی (۳۰) وحشتی نیست.

همانطور که ملاحظه می‌فرمایید حدیث شریف شامل یک سری مطالب سر بسته است. معلوم می‌شود که ابو بصیر کسی بوده که با همین اشارات امام (ع) آنچه باید بفهمد را فهمیده و دیگر از حضرت توضیح نخواسته است. اما وقتی دیگران این حدیث را می‌شنوند معلوم نیست آنچه را که ابو بصیر از فرمایشات امام (ع) درک کرده، همان را بفهمند و لذا در اینگونه موارد برداشتها مختلف می‌شود. ولی آنچه به احتمال قوی می‌شود از این حدیث شریف فهمید چند چیز است:

الف) آنکه آن حضرت بطور حتم غیبتی خواهد داشت.

ب) آنکه وضع آن حضرت در زمان غیبت طوری است که مانند سایر اجداد طاهرینش نمی‌تواند بین مردم بوده و یا اینکه با مردم همدم و معاشر باشد و به ناچار باید در کناری زندگی کند و منزل گزیند.

ج) منزل آن حضرت حال در هر گوشه و کناری که باشد، منزلی است پاک و پاکیزه نه یک گنج ویرانه و لذا امام(ع) اسمش را طیبه فرموده است.

د) با در نظر گرفتن حدیث قبلی که از بحار نقل شد مددکاران خصوصی آن حضرت که جایگاه آن جناب را می‌دانند سی نفر می‌باشند.

در جلد ۵۲ بحار صفحه ۱۵۳ حدیث ۶، همین حدیث را از ابو بصیر به این عبارت نقل کرده که امام صادق(ع) فرمودند: **وَ لَا بُدَّ مِنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ عَزَلَةٍ** - یعنی: و چاره‌ای نیست برای صاحب امر امامت از گوشه‌گیری. **وَ لَا بُدَّ فِي عَزَلَتِهِ مِنْ قُوَّةٍ** - و چاره‌ای نیست در گوشه‌گیری‌اش از نیرو... و بقیه حدیث مانند کافی است.

بنا بر این روایت، استفاده پنجمی از حدیث شریف می‌شود و آن اینکه در زمانی که آن حضرت غائب و گوشه گیر است بطور حتم یک نیرویی لازم دارد. حال نیرو را برای چه می‌خواهد؟ حتماً کارهای مهمی در آن زمان دارد که بوسیله این نیرو باید به انجام آن کارها پردازد که امام صادق(ع) می‌فرماید: **وَ لَا بُدَّ فِي عَزَلَتِهِ مِنْ قُوَّةٍ**.

در جلد ۲ احتجاج طبرسی صفحه ۳۲۲ تا ۳۲۴ در نامه ای که در اواخر ماه صفر سال ۴۱۰ هجری خود آن حضرت به شیخ مفید نوشته، مطالب مهمی وجود دارد و ترجمه این نامه در صفحه ۱۰۶۶ تا صفحه ۱۰۶۸ کتاب مهدی موعود هم موجود می‌باشد ولی چون مفصل است، بنده تنها ترجمه بخشی از این نامه را که مربوط به بحث فعلی ما می‌شود نقل می‌کنم. شما خود می‌توانید به تفصیل آن مراجعه کنید.

می‌فرماید: " هر چند ما در جایی منزل کرده‌ایم که از محل سکونت ستمگران دور است و این هم به علتی است که خدای تعالی صلاح ما و شیعیان با ایمان ما را تا زمانی که دولت دنیا از آن

فاسقان باشد در این دیده است، ولی در عین حال از اوضاع و احوال شما کاملاً آگاهیم و چیزی از آن بر ما پوشیده نمی ماند.

ما از لغزشهایی که از بعضی شیعیان سر می زند از هنگامی که بسیاری از آنها میل به بعضی کارهای ناشایسته ای نموده اند که نیکان گذشته از آنها احتراز می کردند و پیمانی که از آنها برای توجه به خدای تعالی و دوری از زشتی ها گرفته شده و آن را پشت سر انداخته اند، اطلاع داریم. گویا آنها نمی دانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده ایم و اگر جز این بود از هر سو گرفتاری به شما روی می آورد و دشمنان شما، شما را از بین می بردند." **توجه:** از همین مقدار فرمایشات امام زمانمان استفاده های زیادی می شود که بعضی از آنها عبارتند از:

(الف) محل سکونت آن حضرت، حال هر جا هست از محل سکونت ستمگران دور بوده و از قرینه پیداست که این دوری تنها دوری مسافتی نیست بلکه یک نوع دوری مسافتی است که ستمگران دسترسی به آن ندارند. به سخن دیگر از آسیب دشمنان دور است.

(ب) عده ای از شیعیان که امام (ع) آنها را شیعه با ایمان می خواند همراه آن جناب می باشند.

(ج) تا زمانی که حکومت دنیا در دست فاسقان باشد این دوری ادامه خواهد داشت بنابراین هر کس دوست دارد آن حضرت زودتر ظاهر شود باید با حکومت فاسقان مبارزه کند و حکومت فاسقان را بر اندازد.

(د) آنکه دوری محل سکونت مانع از ارتباط آن حضرت با شیعیانش نیست. بلکه کاملاً شیعیان خود را تحت پوشش داشته و از اوضاع و احوال ایشان آگاه است و شرّ دشمنان را از آنها دفع می کند ولی این خود آنها هستند که به سبب بعضی کارهایشان، خویشان را در گرفتاری می اندازند.

آیا برای دیدن یا ارتباط برقرار کردن با آن حضرت راهی وجود دارد؟

باید دانست که هیچ راهی وجود ندارد و هیچ مدرک شرعی که از قول معصوم (ص) در این رابطه رسیده باشد، نداریم. هر کس که مدعی است بیاورد و اثبات کند.

سؤال: پس در طول غیبت، کسانی که مدعی دیدار آن حضرت شده‌اند و حتی در بسیاری از آنها آثار خرق عادت‌ی عیان شده و تعدادشان نیز یکی دو تا نبوده بلکه آن مقدارش که در کتابها ضبط شده به صدها نفر می‌رسد، آیا باید همه اینها را تکذیب کرد؟

جواب: باید دانست که دیدار از این طرف ممنوع است نه از آن طرف. دلیل اینکه دیدار از این طرف ممنوع است همان است که مکرراً حضرات معصومین (ص) فرموده‌اند که مردم شخص آن حضرت را نمی‌بینند و یا می‌بینند و نمی‌شناسند چنانکه مدارک آن گذشت.

و اما دلیل اینکه از آن طرف ممنوع نیست این است که مکرراً فرمودند که آن حضرت مردم را می‌بیند و می‌شناسد و هرگاه خدای تعالی اجازه بفرماید خود را معرفی می‌کند چنانکه روایات آن را در گذشته ملاحظه فرمودید.

آیا آنچه مشهور است که اگر کسی گفت من امام زمان را دیدم تکذیبش کنید، درست است؟

باید دید گوینده چه کسی است و چه وضع و حالی دارد و چه می‌گوید. مثلاً:

الف) زمانی یک نفر را افراد زیادی می‌شناسند و به یقین می‌دانند که او مبتلا به یک بیماری لاعلاج بوده و اکنون مشاهده می‌کنند که دفعتاً بهبود یافته، ضمناً مدعی است که شخصی را دیده که مثلاً دست بر سرش گذاشته و فرضاً خود را هم معرفی کرده که من امام زمانم و تو را شفا دادم. روشن است چنین کسی بر ادعای رؤیت، دلیل محکم و واضحی دارد و از طرفی هم مدارک شرعی به ما می‌گوید در جایی که خدای تعالی اجازه بفرماید آن حضرت خود را معرفی می‌کند. پس برای چه تکذیبش کنیم در صورتی که نه مانع عقلی دارد و نه مانع شرعی.

ب) یک وقت فردی دلیل روشنی بر مدعای خود نداشته و جز رؤیت، ادعای دیگری هم ندارد بلکه تنها مدعی است که امام زمان را دیده‌ام.

چنین کسی را نه تکذیب می‌کنیم و نه تصدیق. راست و دروغش به گردن خود او.

(ج) آنکه فرد مدعی باشد که من امام زمان را دیده‌ام و از آن حضرت برای شیعیان پیامی دارم.

اینجا است که قضیه بو می‌دهد. البته این گونه افراد امکان دارد با چند نفر دیگر سازش

کرده و کاملاً موزیانه اثر و نشانه‌ای هم برای خود درست کنند.

زمانی مکرر می‌شنیدم که می‌گفتند امام زمان یک پاسدار را شفا داده و بوسیله او پیامی به

امام خمینی فرستاده، بنده می‌پرسیدم یعنی پیش امام زمان اجر و قرب آن پاسدار بیشتر از خود امام

خمینی بوده که صدها هزار پاسدار درست کرده و اگر همت او نبود پاسداری وجود نداشت؟ پس

چرا امام زمان شخصاً به خود امام خمینی حرفش را نمی‌زند؟

توجه: امکان دارد بعضی از پیامها به جایی هم برخورد نکند مثل اینکه بگوید امام فرموده‌اند که

نمازتان را اول وقت بخوانید، وقت دیگری نیز بوسیله فرد دیگر پیام این باشد که معصیت‌ها را

ترک کنید و چند تا از این پیامها که میان توده مردم شایع شده و در ذهن مردم اینگونه جا افتد که

هیچ مانعی ندارد امام زمان بوسیله پیامهایی دستورات خود را به مردم برساند. آن وقت است که به

نام پیام مقاصد اصلی دشمنان شایع می‌شود. مثل اینکه یک وقت می‌بینی شایع شد که امام زمان

پیام داده که نباید فلان جنگ را بنمائید یا باید با آمریکا بسازید و یا از امروز به بعد نباید از فلان

مرجع تقلید کنید، من او را از نیابت خود عزل کرده‌ام و یا پیام دیگری از این قماش. آن موقع با

کدام قدرت می‌شود به توده عوام فهمانید که بابا همان پیام که نمازها را به موقع بخوانید هم توطئه

بوده است.

ملاحظه می‌فرمایید که اگر باب پیام باز شود، تمام قُلُدُرهای جهان بدون سرمایه‌گذاری

کلان و بی هیچ زحمت دیگری، از همین راه پیام خیلی، سهل و آسان به مقاصد شوم خود خواهند

رسید. پس یکی از مواردی که سخت باید محکوم گردد در جایی است که طرف، مدعی پیامی از

آن حضرت باشد اگر چه پیام خوب.

۵) در جایی که طرف، مدعی باشد که من امام زمان را می بینم و می شناسم نه اینکه دیده ام، یعنی من اگر بخواهم آن حضرت را بینم یک راهی بلام که از آن راه می بینم و در هنگام دیدن و یا بعد از دیدن متوجه می شوم که امام زمان بوده.

باید دانست که چنین ادعایی هم از نظر عقل و هم از نظر شرع محکوم است:

اما از نظر عقلی: همان فساد شماره (ج) را دارد بلکه در اینجا فسادش بیشتر است. چون مردم که خود امام زمان را نمی بینند تا از آن حضرت پرسند که آیا درست است که این آقا با شما ارتباط دارد، پس راهی برای اثبات ادعای او نیست. از طرفی اگر این در ذهن جا بیفتد که فلان آقا با امام زمان ارتباط دارد و هر وقت بخواهد می تواند آن حضرت را ببیند، مردم به نظر مقدسی به او می نگرند و برای گفته های او ارجحی قائلند. مخصوصاً مدعیان دروغین برای اینکه طرفدارانی را جذب کنند آوانسهایی هم به مردم می دهند، مثلاً حرامهایی را برای ایشان حلال می کنند.

بعنوان نمونه فرض کنید در اجتماعی یک چنین مدعی جا افتاده باشد. یک روز اعلام کند که: بله من امام زمان را دیدم و حضرت فرمودند که برداشت فقها از قرآن و حدیث در رابطه با اینکه نگاه از روی ربه حرام است اشتباه می باشد، مخصوصاً اگر چهار تا شبهه و مغلطه هم به عنوان دلیل بیاورد. هر روزی که این را اعلام کند روشن است که در کمتر از یک هفته میلیونها نفر به مریدانش اضافه می شود. دیگر شما خود حدیث مفصل از این مُجمل بخوانید.

و اما شرعاً: این همه فرمایشات معصومین (ع) که فرموده اند مردم آن حضرت را نمی بینند و یا اگر ببینند نمی شناسند، خود دلیل روشنی است بر محکومیت این عقیده که کسی مدعی باشد از یک راهی می توان آن حضرت را دید و اصلاً اگر امکان آن وجود داشت که حضرت را از یک راهی دید، دیگر غیبت معنائی نداشت.

خود امام عصر ارواحنا فداه نیز در آخرین توقیعی که به چهارمین و آخرین نائب خاص خود یعنی علی ابن محمد سمری مرحمت فرموده آورده است که: **أَلَا - یعنی: آگاه باشید! فَمَنْ أَدَّعَى الْمَشَاهِدَةَ - پس کسی که ادعای مشاهده کند، قَبْلَ خُرُوجِ**

السُّفْيَانِي - پیش از قیام سفیانی وَ الصَّيْحَةَ - و پیش از صدای آسمانی فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٌ - پس او دروغگو و افترا زننده است. (بحار جلد ۵۲ صفحه ۱۵۱ حدیث ۱)
توضیح: می دانیم مشاهده مصدر از باب مفاعله است و این باب بیشتر به معنای بَیِّنَ الْاِثْنَيْنِ می آید یعنی کسی که مدعی باشد ما یکدیگر را می بینیم چنین کسی دروغ می گوید و تهمت و افترا زده است.

سؤال: اینکه در بعضی کتابها اعمالی نوشته که اگر کسی فلان کار را انجام دهد امام زمان را می بیند، آیا این مطالب درست است؟

جواب: طبق دلائل فراوانی که تعدادی از آنها را تا کنون دانسته ایم، اینها به هیچ وجه مقرون به صحت نیست ولیکن اگر خیلی هم خواسته باشیم مُمَاشَات کنیم حداکثر مطلب این است که مُنتَج بودن اینها احتمالی بیش نیست و آن هم احتمالی بسیار ضعیف و مطلبی به این سستی چیزی نیست که عقیده گروهی مانند پیروان اهل البیت باشد.

حال اگر کسی مدعی شد که من امام زمان را می بینم، تکلیف ما نسبت به او چیست؟

اتفاقاً چنین سؤالی را مُفَضِّلِ ابْنِ عُمَرَ از امام صادق (ع) پرسیده است. حدیث در جلد ۵۲ بحار صفحه ۱۵۷ حدیث ۱۸ آمده و امام (ع) پاسخ فرمودند: **إِنْ ادَّعَى مُدَّعٍ - یعنی: اگر ادعا کننده ای ادعا کرد، فَسَأَلُوهُ عَنْ تِلْكَ الْعِظَائِمِ الَّتِي يُجِيبُ فِيهَا مِثْلَهُ ، - مسائل مهمی را که یک چنین کسی باید پاسخگو باشد از او پرسید.**

یعنی اگر خود امام عصر ارواحنا فداه آشکار بود چه سؤالهای مهمی از آن حضرت می کردید؟ از کسی هم که مدعی است می تواند امام زمان را ببیند همان مسائل را پرسید تا هر که در او غش باشد اگر گفت نمی دانم سیه روی شود. بگوئید تو که می توانی امام زمان را ببینی از او پرس و به ما بگو تا نشانه ای باشد از اینکه تو آن حضرت را دیده ای.

چه خوب بود امام عصر ارواحنا فداه اقلأ از شیعیان و دوستان خود غائب نبود:

اگر چنین بود آن وقت دشمنان، دوستان را تحت فشار و شکنجه قرار می دادند که آن حضرت را به آنها نشان دهد. پس به خاطر حفظ مال و جان دوستان، از خود ایشان هم غائب است. ولی همانطور که از بحث های گذشته دانستیم غیبت آن حضرت به این معنی هم نیست که احدی از مخلوقات، آن حضرت را نبیند. بلکه در این رابطه دوستان آن حضرت را می توان به چهار دسته تقسیم کرد:

- ۱- خدمتکاران خصوصی آن حضرت (نه خدمتکاران عام که بعضی از مؤمنین و علماء باشند) و همانطور که دانستیم ایشان قطعاً آن جناب را می بینند.
 - ۲- کسانی که یک یا چند بار آن حضرت را دیده اند و در هنگام رؤیت آن حضرت را شناخته اند.
 - ۳- کسانی که آن حضرت را دیده اند ولی هنگام رؤیت شناخته اند بلکه بعداً متوجه شده اند آن کسی را که دیده اند همان منتهای آرزویشان بوده است.
- از دو دسته اخیر برخی از بزرگان آن مقداری را که برخورد کرده اند در کتابهای خود ضبط نموده اند. فهرست کتاب مُتَّخَبُ الْأَثَرُ را که دانستیم و برای مطالعه بیشتر چند کتاب ذیل نیز معرفی می شود:

الف) کتاب نَجْمُ الثَّقَابِ حاج میرزا حسین نوری

ب) جلد دوم كِفَايَةُ الْمُوَحِّدِينَ از صفحه ۷۹۲ تا ۸۳۶

ج) هِدَايَةُ الطَّالِبِينَ فاضل کاشانی صفحه ۳۹۱ تا ۴۸۷

د) مهدی موعود ترجمه جلد ۱۳ بحار صفحه ۴۱۱ تا ۶۵۹

ه) جلد هفت اثبات الهداة صفحه ۲۷۰ تا ۳۸۳

اینها نمونه هایی از کتابهای فارسی بودند و فکر نمی کنم شما فرصت مطالعه بیش از این مقدار را داشته باشید.

- ۴- کسانی که به هیچ یک از سه قسم سابق خدمت حضرتش شرفیاب نشده اند ولی هنگام توسل به آن حضرت، از الطاف کریمانه اش کامیاب گشته اند و این مورد حتی در همین زمان خودمان

بسیار اتفاق افتاده است. برای یک مورد نمونه می‌توانید مراجعه کنید به کتاب جامع الشُّتات از صفحه ۵۰۶ تا ۵۲۱ و مدارک و دلائل زنده آن را ببینید.

از چه زمانی حضرت مهدی علیه السلام غیبت فرمودند؟

همانطور که در گذشته هم دانستیم موضوع غیبت آن حضرت از زمان خود پیغمبر(ص) مطرح بوده است. حتی در احوالات ائمه طاهرین(ص) وارد شده که حضرت امام علی النقی(ع) کمتر با مردم تماس می‌گرفت و گاهی از اوقات از پشت پرده به آنها سخن می‌فرمود و این روش در فرزند ارجمندش حضرت عسگری(ع) بیشتر بوده است تا آنکه شیعیان را به غیبت امام(ع) عادت دهند. از روزی که امامت به امام عصر ارواحنا فداه انتقال یافت، حضرت در اثر تعقیب معتمد عباسی برای دستگیر کردن آن جناب، غیبت فرمود و حتی برای خواص هم رسماً ظاهر نمی‌شد. لیکن یکی از بزرگان شیعه را که عثمان ابن سعید نام داشت و از نواب پدر و جد بزرگوارش بود، به نیابت از جانب خود انتخاب فرمود و گاه گاهی بر او ظاهر می‌شد و دستورات خاصی می‌فرمود. شیعیان همانگونه که در دوران امامت حضرت عسگری(ع) هم به عثمان ابن سعید رجوع می‌کردند، در زمان حضرت مهدی(ع) نیز مراجعاتشان در نزد آن جناب بود و اگر سؤالاتی داشتند می‌نوشتند و به وسیله ایشان جواب می‌گرفتند. همچنین به برکت امام عصر ارواحنا فداه، شیعیان از جانب عثمان ابن سعید امور غریبه مشاهده می‌کردند. مانند اینکه اموالی را که آورده بودند و می‌خواستند تسلیم وی کنند، خبر می‌داد از مقدار آن و حلال و حرام بودن آن و نام صاحبان اموال را می‌فرمود که چه کسانی هستند و امثال اینها.

حضرت هادی و حضرت عسگری(ع) نیز قبلاً توثیق نموده و به شیعیان خود خبر داده بودند که آن جناب نائب حضرت مهدی(ع) است و نیابت ایشان تا سال ۲۸۰ هـ. ق. امتداد یافت. از سال ۲۸۰ پسرش محمد ابن عثمان به نیابت خاصه از جانب حضرت انتخاب شد. حضرت عسگری(ع) نیز در زمان خود به شیعیان خبر داده بود که او نائب حضرت مهدی(ع) است. محمد ابن عثمان از سال ۲۸۰ تا سال ۳۰۵ هـ. ق. از آن حضرت نیابت می‌نمود و در دوران حیات خود

کراراً شیعیان را توصیه فرمود به اینکه بعد از وفات او امر نیابت با حسین ابن روح است و همین حسین ابن روح در زمان نیابت محمد ابن عثمان به امر وی و از جانب او متصدی بعضی از امور بود.

به هر حال بعد از وفات محمد ابن عثمان از سال ۳۰۵ تا سال ۳۲۶ هـ. ق. امر نیابت خاصه با حسین ابن روح بود. در احوالات آن جناب ثبت شده که آنچنان حُسنِ سُلُوکی داشت که هر یک از مذاهبِ عامه او را از خود می‌دانستند و به وجود وی افتخار می‌کردند. ایشان نیز به امر امام عصر ارواحنا فداه علی ابن محمد سمری را به نیابت برگزید و بعد از وفات حسین ابن روح از سال ۳۲۶ تا ۳۲۹ هـ. ق. امر نیابت با علی ابن محمد سمری بود. ایشان نیز در نیمه شعبان ۳۲۹ وفات نمود.

محل نیابت و وفات این چهار بزرگوار در بغداد بوده و مزارشان نیز در بغداد معروف است و همچنین کرامات بسیاری از این بزرگان نقل و ثبت شده است. مدت نیابت این چهار بزرگوار را غیبت صغری و خود آن بزرگواران را نُوَاب خاص می‌نامند.

اما غیبت کبری: مرحوم میرزا اسماعیل طبرسی در صفحه ۷۸۸ جلد ۲ کفایة الموحدین از کمال‌الدین صدوق نقل فرموده که چون علی ابن محمد سمری را وفات نزدیک شد توقیعی بیرون آورد و به مردم نشان داد که عین ترجمه توقیع از صفحه مذکور نقل می‌شود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ای علی ابن محمد سمری خداوند برادران دینی تو را در مصیبت تو اجر عظیم کرامت فرماید. به درستی که در اثناء این شش یوم (روز) وفات خواهی نمود پس جمع نما امر خود را و در کار خود آماده باش و به احدی وصیت نیابت نما که بعد از وفات تو قائم مقام تو شود. به درستی که غیبت کبری واقع گردید پس مرا ظهوری نخواهد بود مگر به اذن خدای تعالی. و این ظهور بعد از این است که زمان غیبت طول بکشد و دلها را قساوت فرا گیرد تا پُر شود زمین از جور و ستم. و زود است که می‌آیند کسانی از شیعیان من که دعوی مشاهده مرا می‌کنند. آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی و رسیدن به صیحه آسمانی دعوی مشاهده نماید پس او کذاب و افترازننده است. راوی گوید نسخه علی ابن محمد سمری را

نوشتم و از نزد او بیرون رفتم. چون روز ششم سر رسید نزد او رفتم و دیدم که در حالت احتضار است آنگاه گفته شد که وصی تو بعد از تو کیست؟ گفت: خدا را امری است که باید آن را به اتمام برساند. این را گفت و وفات نمود **أَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ الشَّرِيفُ**»
توجه: این حدیث شریف در جلد ۲ کمال الدین صدوق صفحه ۵۱۶ و همچنین در جلد ۵۲ بحار صفحه ۱۵۱ نیز نقل شده است.

پس وفات آن بزرگوار ابتداء غیبت کبری بوده ولیکن انتهای آن را جز آفریدگار مهربانمان احدی نداند و بعد از او هر کس ادعای نیابت خاصه کند کذاب است.

پس اینکه می گویند فقها نواب امامند یعنی چه؟

اینها نیابت عامه دارند، به این معنی که قبل از امام عصر ارواحنا فداه نیز به کسی که واجد شرائط خاصی بود (البته همان شرائط را هم حضرات معصومین (ص) تعیین فرموده بودند) به طور کلی اجازه می دادند که اشخاص عوام در مسائل حلال و حرام به ایشان مراجعه نمایند. پس این اختصاص به زمان امام عصر ارواحنا فداه ندارد و بحث آن اصلاً خارج از علم عقائد است (خصوصاً که بنا بر اجمال هم باشد).

چند جمله مودیانه از تفرقه افکنان نوکر استعمار:

بعضی از تفرقه افکنان استعماری جملات مودیانهای به ذهن عوام تلقین می کنند تا بدین وسیله افکار آنان را مسموم کرده و عقیده آنها را نسبت به امام عصر ارواحنا فداه سست نمایند.

- گویند: این امامی که شما به او عقیده دارید نه مورد قبول شرع است و نه مورد قبول عقل.
و اما از نظر شرعی: امامی را که قرآن معرفی می کند اثر وجودی او هدایت مردم است چنانکه در آیه ۷۳ سوره انبیاء می فرماید: **وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ** - یعنی: و آنها را امامانی قرار دادیم که هدایت می کردند.

و اما از نظر عقلی: هر عقل سالمی از معتقدین به امام غائب می‌پرسد: شما که به یک موجود محجوب غیبی ایمان دارید و آن را پیشوا و رهبر و امام زمان خود می‌دانید، کدام مشکل دینی یا اجتماعی خود را بوسیله او حل می‌کنید و اصلاً چه فائده‌ای بر وجود این موجود غیبی مترتب است؟

و اما جواب: باید دانست که این قبیل سخنان شاید در ذهن افراد بی‌اطلاع اندک اثر موقتی بگذارد که آن هم با مراجعه به اهلش یقیناً برطرف می‌گردد. ولی خوشبختانه برای افرادی که آگاهی اعتقادی آنها به همین اندازه‌ای باشد که شما محصلین عزیز تاکنون خوانده‌اید، همین اثر موقتی را هم ندارد. اینک برای باز کردن مشت این تفرقه افکنان به تحلیل جملات موزیانه فوق می‌پردازیم. پس گوئیم:

اولاً: در بخش اعتقادی شریعت مقدس اسلام، هیچ مسأله‌ای به اندازه مسأله امام عصر ارواحنا فداه مورد توجه قرار نگرفته است. شما ملاحظه فرمودید که تنها در یکی از کتب فراوانی که از نظر شرعی راجع به آن حضرت بحث کرده، ۶۲۶۰ حدیث در مورد بیش از یکصد مطلب در ارتباط با امام عصر ارواحنا فداه آمده و آن هم از بین سی و دو کتاب معتبر برادران اهل سنت مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم و مانند اینها و نیز یکصد و بیست و پنج کتاب معتبر شیعه مانند کافی و کمال الدین صدوق و غیره. آن وقت آقای تفرقه افکن! این مسأله چگونه مورد قبول شرع نیست؟

اگر چنین مسأله‌ای مورد قبول شرع نباشد پس کدام مسأله مورد قبول شرع است؟

توجه: باید دانست که تفرقه افکنان در اینجا همان سخن (چرا اسم شیطان تو قرآن اومده و ...) را پیش می‌کشند و البته جواب مفصل آن را دانستیم.

ثانیاً: به این آقای تفرقه افکن می‌گوئیم آیه مبارکه ۷۳ سوره انبیاء که شما تلاوت کردید یک کلمه اش را چشم شما ندیده و آن کلمه **بِأَمْرِنَا** است: **وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا** - یعنی: آنها را امامانی قرار دادیم که به دستور ما هدایت می‌کردند. بدین معنی که ایشان سر خود کار نمی‌کنند و هر جور ما که خدائیم دستور بدهیم هدایت می‌کنند، اعم از حیث اینکه چه وقت هدایت کنند، چگونه هدایت کنند مثلاً به نرمی یا با خشونت، از کجا شروع کنند،

آیا خودشان شخصاً تبلیغ کنند یا مبلغینی بوجود بیاورند و یا هر دو، زیر زمینی کار کنند یا آشکارا و

خلاصه در کادر رهبری و هدایت و دعوت به حق، مو به مو طبق دستور ما و با اجازه ما کار می کنند نه سر خود (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) .

پس اگر چه قبول داریم که امام، رهبری می کند ولی این آیه مبارکه در مقام این نیست که این مطلب را بفرماید بلکه در مقام این است که بفرماید رهبری ایشان مو به مو طبق دستور است نه سر خود و نه طبق هوی و هوس تفرقه افکنان یعنی خدای تعالی می فرماید اگر ما صلاح دانستیم رهبری آنها در زمان معینی متوقف گردد یا زیر زمینی کار کنند همان کار را می کنند اگر چه مطابق میل تفرقه افکنان نباشد. آنها آماده و گوش به زنگ دستور ما هستند تا چه وقت و چه جور دستور دهیم (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) .

- اگر کسی عوام فریبی کند و بگوید: ای بابا! مگر دعوت به حق هم اجازه لازم دارد نیکی که دیگر پرسش نمی خواهد.

جوابش این است که: آفریدگار مهربانمان در آیه مبارکه ۴۵ و ۴۶ سوره احزاب بخشی از صفات پیغمبرمان را بیان فرموده است. از جمله اینکه می فرماید وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ - یعنی: و دعوت کننده ای به سوی خدای تعالی با اجازه او تعالی. حال دیگران که از خود پیامبر گرامی اسلام (ص) بالاتر نیستند. او هم همین دعوت به حق را با اجازه انجام می دهد نه سر خود.

- اگر کسی گوید: مگر دعوت به حق هم وقت معینی دارد؟

جوابش این است که: آری، پیامبر گرامی اسلام (ص) تا چهل سال میان همان بت پرستان زندگی می کرد و تبلیغی علیه بت پرستان نمی نمود چون هنوز دستوری نرسیده بود که تبلیغ را شروع کند.

- اگر کسی گوید: مگر اولیاء حق کار زیر زمینی هم دارند؟

جوابش این است که: آری، اگر اطلاع نداری مراجعه کن به داستان حضرت خضر و حضرت موسی (ع) در سوره کهف از آیه مبارکه ۶۰ تا ۸۲ و بین یکی از اولیاء حق یعنی حضرت خضر (ع)

که مأموریت‌های باطنی و پنهانی و یا به اصطلاح امروزی مأموریت زیر زمینی داشته تا چه اندازه مأموریتش زیر زمینی بوده که حتی پیغمبری چون حضرت موسی (ع) از آن بی اطلاع بود و تا خود خضر (ع) پرده از کارش بر نمی دارد جناب موسی (ع) از ظاهر کار او، بی آرام و شگفت زده بوده است (داستان بسیار جالبی است شما هم اگر اطلاع ندارید حتماً به آن مراجعه فرمائید).

- اگر کسی گوید: امامت و رهبری هم مگر زیر زمینی می شود؟

جوابش این است که: آری، اتفاقاً رهبری زیر زمینی از مسائل روز است. البته از دیر زمان نیز معمول بوده که هر رهبر خائفی رهبری خود را زیر زمینی می کرده و می کند، چه رهبر حق و چه رهبر باطل.

- اگر کسی گوید: گرچه رهبرانی هستند که پیروان خود را زیر زمینی رهبری می کنند، ولی وضع آنها اینگونه است که شخص رهبر از دشمن پنهان است اما ارتباط رهبر با دوستان برقرار است. لیکن شما معتقد هستید که ارتباط دوست و دشمن از رهبر شما قطع است لذا در این صورت دیگر رهبری امکان ندارد.

جوابش این است که: ما هرگز چنین عقیده‌ای نداریم که ارتباط امام زمان ما با مردم قطع است بلکه ما معتقدیم که توده مردم شخص او را نمی بینند و یا اگر ببینند نمی شناسند ولی آن حضرت ارتباطش با مردم برقرار است، در بازارهای ما رفت و آمد دارد، بر فرشهای ما قدم می نهد و خدمتکاران مخصوص دارد لیکن چیزی که هست چون خودش آشکار نیست فعالیتش هم آشکار نیست. مثلاً فرض کنید بواسطه توجه دادن شخصیتی به امر مهمی، یا برداشتن موانعی از پیش پای افراد خاصی، یا فراهم آوردن اسباب و وسائل یک امر مهم اجتماعی، یا سنگ اندازی پیش پای دشمنی و یا هزار و یک جور دیگر که ما نمی دانیم و لازم هم نیست بدانیم. ولی این را می دانیم و حتی یک میلیارد هم تردید نداریم که هر طور خود خدای حکیم صلاح بداند و به نماینده‌اش دستور و اجازه داده باشد، هم برای آن حضرت آسان است و هم حتماً انجام می دهد. چرا که خود خدای تعالی او را برای رهبری این زمان تعیین فرموده و به وسیله رسول گرامی معرفی نموده است. ما نیز به وضوح می بینیم که آئین راستین محمدی با این همه دشمن تا به امروز سالم مانده بطوریکه

هر جوینده حقی می تواند به آن دست یابد. با کمی دقت متوجه خواهیم شد که این آئین حتی اگر رهبر ضعیفی هم داشت، تا به حال نابود شده بود چه رسد به اینکه اصلاً رهبری نداشته باشد. پس وجود دین با سلامت تا به امروز، خود دلیل روشنی است بر وجود رهبری لایق و با کیفیت و فعال و کاری، حتی اگر چه ما از نوع فعالیت و کارهایش هیچ گونه اطلاعی نداشته باشیم.

پس تا اینجا به خوبی روشن شد که امام عصر ارواحنا فداه نه تنها مورد قبول شرع و عقل هست بلکه از مهمترین مسائلی است که در بخش اعتقادی مورد توجه شارع مقدس قرار گرفته است. ضمناً آن حضرت رهبری هم می کند چیزی که هست در حال حاضر فعالیت او زیر زمینی است و هر عقل سالمی فعالیت زیر زمینی را برای چنین رهبری نه تنها بی اشکال بلکه لازم و ضروری می داند.

توجه: باید دانست به فعالیت زیر زمینی امام عصر ارواحنا فداه در روایات متعددی اشاره شده است. از آن جمله حدیث ۸ در جلد ۵۲ بحار صفحات ۹۲ و ۹۳ می باشد که سند حدیث به جابر ابن عبدالله انصاری می رسد: **عَنْ جَابِرِ الْأَنْصَارِيِّ أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ (ص) هَلْ يَنْتَفِعُ الشَّيْعَةُ بِالْقَائِمِ فِي غَيْبَتِهِ -** یعنی: جابر از پیامبر (ص) می پرسد آیا شیعه از وجود قائم در مدت غیبتش بهره مند می شود. (قابل توجه آنکه علیرغم آنچه تفرقه افکنان می گویند که مذهب شیعه در زمان صفویه بوجود آمده، از این سؤال جابر معلوم می شود که هم مذهب شیعه و هم مسأله قائم در زمان خود پیامبر گرامی (ص) مطرح بوده و چیز نو در آمدی نیست اینک به پاسخ پیغمبرمان توجه می کنیم: **فَقَالَ (ص) -** پس پیامبر گرامی (ص) فرمودند: **اي وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ -** آری قسم به خداوندی که مرا به پیامبری مبعوث گردانید **أَنَّهُمْ لَيَنْتَفِعُونَ وَ يَسْتَضِيُونَ بِنُورِ وَايَاتِهِ فِي غَيْبَتِهِ -** حتماً حتماً در طول غیبتش از نور ولایتش (پرتو رهبریش) بهره مند می شوند. **كَانَتْ فِئَاةُ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَ إِنْ جَلَّتْهَا السَّحَابُ -** همانطور که مردم از خورشید بهره مند می شوند و اگر چه ابر آن را پوشانیده باشد.

ملاحظه می‌فرمائید آن حضرت با اینکه پیغمبر است و فرمایشش صد در صد مورد قبول می‌باشد، در عین حال آن هم برای شخصی مثل جابر، سوگند می‌خورد و کلمه «آن» و نیز لام تأکید می‌آورد مبنی بر اینکه در طول غیبت، آن حضرت شیعیان را تحت پوشش خود دارد و شیعیان از آن حضرت بهره‌مند می‌شوند و این بهره‌مند شدن را به بهره‌مند شدن مردم از خورشید پشت ابر تشبیه کرده. یعنی همانطوری که مردم از خورشید پنهان و غائب بهره‌مند می‌شوند، شیعیان هم از امام غائب خود بهره‌مند می‌شوند و به عبارت دیگر فعالیت و رهبری آن حضرت پنهانی و به اصطلاح امروزی زیر زمینی است.

و اما فوائد وجود امام عصر ارواحنا فداه:

فوائد وجود آن حضرت را بطور کلی می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

دسته اول: آن فوایدی که امام (ع) چه غائب باشد و چه آشکار فرق نمی‌کند یعنی در هر صورت آن فوائد حاصل است. فهرست این گونه فوائد آن مقدار که از درسهای گذشته استفاده می‌شود عبارتست از:

- ۱- حافظ و نگهبان دین است از دستبرد دشمنان و از اشتباه دوستان.
 - ۲- رهبری پیروان خود، اگر چه فرم کارش در زمان حضور و غیبت فرق داشته باشد ولی در هر صورت رهبری خود را انجام می‌دهد.
 - ۳- دادرسی شیعیان هنگام توسل به آن حضرت.
 - ۴- وجود آن حضرت بر روی زمین سبب نزول برکات و خیرات و نیز سبب دفع بلاهاست.
- دسته دوم:** فوایدی که غیبت در آنها مؤثر است، یعنی در صورتی که امام (ع) غائب باشد آن فوائد حاصل می‌شود و این گونه فوائد آن مقداری که از درسهای گذشته استفاده می‌شود عبارتست از:

- ۱- امتحان منافقین و شناخته شدن ایشان در اثر غیبت امام (ع).
- ۲- جدا شدن خبیث و طیب از یکدیگر.

- ۳- امتحان خود مؤمنین بوسیله غیبت امام.
 - ۴- مجبور نشدن به مسالمت با رؤسای جور.
 - ۵- بیرون آمدن مؤمنین از اصلاب کفار.
 - ۶- محفوظ ماندن از شر دشمنان.
 - ۷- حفظ مال و جان دوستان.
 - ۸- ادب کردن مردم به جهت یاری نکردن امام (ع).
 - ۹- تشنه شدن مردم جهان برای یک حکومت عادلانه واقعی.
 - ۱۰- محفوظ ماندن خود آن حضرت از شرارت‌های منافقان.
 - ۱۱- آسوده بودن خود آن حضرت از شرّ دوستانی که مهره دست دشمنان قرار می‌گیرند.
 - ۱۲- محفوظ بودن خود آن حضرت از مزاحمت‌های دشمنان شیطان صفت و دوستان نادان و در نتیجه بهتر و بیشتر رسیدن به کارهای اساسی.
- دسته سوم:** آن فوایدی که حضور در آن مؤثر است، یعنی در زمان غیبت آن فواید حاصل نمی‌شود و آن یک فائده بیشتر نیست که همانا استفاده از فیض حضور امام (ع) می‌باشد.
- اگر کسی گوید: شما از کجا فهمیدید این نوع فائده یکی بیشتر نیست؟
- جوابش این است که: از اینجا که در طول چهارده قرن دشمنان با این همه تلاش، همین یکی را پیدا کرده‌اند و اگر دومی آنرا می‌یافتند حتماً آنرا هم به رخ می‌کشیدند.
- پس تا اینجا روشن شد تا آن مقداری که در بحث عقاید اجمالی دانسته‌ایم، وجود امام عصر ارواحنا فداه اولاً چهار فائده دارد که چه غائب باشد و چه حاضر فرق نمی‌کند و ثانیاً دوازده فائده دارد که از غیبتش نشأت می‌گیرد، پس اگر چه یک فائده‌ای که از حضورش نشأت می‌گیرد در زمان غیبت منتفی می‌باشد ولی در عوض دوازده فائده دوره غیبت حاصل است. لذا اکنون به آقای تفرقه افکن که می‌گوید چه فائده‌ای بر وجود امام غائب مترتب است، گوئیم اتفاقاً فواید امام غائب بیش از امام حاضر است.

- اگر کسی گوید: بنابراین خوب بود تمام امام‌ها غائب باشند و یا خود امام زمان هم برای همیشه غائب باشد چرا که فائده غیبت بیش از حضور است.

جوابش این است که: این سخن خیلی کودکانه است چرا که هر باشعورِ مطلعی متوجه است که این فوائد غیبت در اثر موقعیتی است که برای امام عصر ارواحنا فداه پیش آمده و توضیح همه این فوائد سابقاً گذشت. ما که نمی‌گوئیم هر غیبتی بهتر از هر حضوری است و با در نظر گرفتن مباحث گذشته مطالب کاملاً روشن است.

فهرست مختصری از حالات آن حضرت:

اسم مبارکش محمد، کنیه همایونش ابوالقاسم و لقب شریفش بسیار است از جمله: مهدی، قائم و صاحب‌الامر. پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسگری(ع)، والده ماجده‌اش حضرت نرجس خاتون(س)، تاریخ تولدش در سحرگاه نیمه شعبان ۲۵۶ یا ۲۵۵ هجری قمری، محل تولدش شهر سامراء و در منزل ملک‌پدر بزرگوارش که اکنون صحن و حرم عسگریین(ع) است و قابله‌اش حضرت حکیمه خاتون عمه پدر بزرگوارش می‌باشد. در مورد خصوصیات ولادتش چون مفصل است باید به کتب مبسوطه رجوع شود اما همین قدر یادآوری می‌گردد که حمل آن حضرت مانند حمل حضرت موسی(ع) مخفی بود، یعنی اثر حمل بر مادرش ظاهر نبود. همچنین تا سال ۲۶۰ که از سن شریفش چهار یا پنج سال می‌گذشت در کفالت پدر بزرگوارش بود و در این مدت نیز از همه کس مخفی بود بجز بعضی از خواص که حضرت را دیده بودند. از سال ۲۶۰ که پدر بزرگوارش به زهر معتمد عباسی شهید شد، امامت به آن حضرت منتقل گردید. امسال (۱۴۰۶ هجری قمری) که مطابق است با سال ۱۳۶۵ هجری شمسی از سن شریفش ۱۱۵۰ یا ۱۱۵۱ سال قمری می‌گذرد اما روزی که انشاء الله تعالی ظاهر شود، به سیمای جوانی چهل ساله یا کمتر خواهد بود.

شکل آن حضرت :

در مورد شکل آن حضرت احادیث بسیاری در کتب مربوطه آمده است که هم از حضرات معصومین (ص) نقل شده و هم از کسانی که آن حضرت را دیده‌اند. جهت تفصیل موضوع باید به کتب مفصله رجوع گردد ولی مختصر اشاره‌ای از فهرست آن احادیث در رابطه با شکل آن حضرت عبارتست از:

جوان چهار شانه کشیده قامت اما نه بلند و نه کوتاه، پیشانی‌ش گشاده و صاف و روشن، ابرو باریک و کشیده و نزدیک به هم اما نه پیوسته، چشمانش سیاه و درشت و فرو رفته، پلکهایش درخشنده، بینی کشیده و بالا آمده و دارای مختصر برآمدگی در وسط، دندانها مخصوصاً دندانهای جلو گشاده و به هم پیوسته، رنگ موی ریش و سر سیاه، صورت خوش رو و درخشنده به طوری که نور آن بر سیاهی موی ریش و سر غالب است، دو گونه وی روان و بدون برآمدگی، بر گونه راستش خال سیاهی است، رنگ چهره‌اش سفید درخشنده و سرخ گونِ خالص و سیر در سرخی اما رنگ سایر بدن گندمگون و سبزه مایل به سفیدی نه سیاهی، سر مبارکش گرد و مدور، علامت ریختگی مو یا موهای ریز در بعضی از مواضع سر پیدااست، استخوان سرشانه نرم و بزرگ و سر دوش پایین افتاده و مابین دو شانه پهن و نیز مابین دو شانه آن حضرت از طرف چپ خالی است بر خلاف رنگ بدن، در پشت مبارک او دو خال است یکی به رنگ بدن و دیگری شبیه به خال پیغمبر (ص)، بر بازوی راستش دو آیه نوشته شده یکی آیه مبارکه ۸۱ سوره اسراء: «جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً» و دیگر آیه مبارکه ۱۱۵ سوره انعام: «وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدلاً لَا مُبَدِّلَ بِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»، کف دست آن حضرت پهن و بزرگ، سینه پهن و فراخ و از گودال گلو تا ناف خطی از مو کشیده شده، شکم برآمده و بزرگ، دو ران او پهن و پر گوشت، بر ران راست خالی است بر خلاف رنگ بدن، دو زانو رو به جلو آمده از بزرگی، قوت او چنان است که اگر بخواهد، بزرگترین درخت را از جای بر کند و اگر میان کوهها صبحه زند سنگها از جای کنده شود و از هم بپاشد و همچنین او را سایه نباشد و نهایت آنکه تمام علائمی که سایر ائمه داشته‌اند، آن بزرگوار دارد (رجوع شود به کتب مربوطه).

مسأله طول عمر و جوان ماندن امام عصر ارواحنا فداه:

باید دانست که مسأله طول عمر و جوان ماندن آن جناب چیزی نیست که امروزه با آن برخورد کرده باشیم تا در صدد جواب درست کردن برای افرادی که به نظرشان بعید می‌آید برآئیم. بلکه مسأله طول عمر و جوان ماندن آن حضرت را پیش از اینکه آن جناب به دنیا بیاید مکرر اجداد طاهرینش (ص) بیان فرموده بودند.

اما راجع به طول عمر آن حضرت: تنها در کتاب منتخب الاثر ۳۱۸ حدیث نقل کرده که برای نمونه یکی از آنها یادآوری می‌شود. در صفحه ۲۷۵ حدیث دو از آقا امام سجاد (ع) است که فرموده: **فِي الْقَائِمِ سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ وَ هُوَ طَوَّلُ الْعُمُرِ** - یعنی: در قائم روشی از نوح (ع) است و آن طول عمر می‌باشد.

و اما در رابطه با جوان ماندن آن حضرت: تنها در کتاب منتخب الاثر ۸ حدیث آورده که از باب نمونه یکی از آنها یادآوری می‌شود. در صفحه ۲۸۴ حدیث دو که سند حدیث می‌رسد به **أَبُو الصَّلْتِ هِرَوِي: قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ** - یعنی: می‌فرماید به حضرت رضا (ع) عرض کردم: **مَا عَلَامَاتُ الْقَائِمِ مِنْكُمْ إِذَا خَرَجَ** - نشان‌های قائم از شما خانواده چیست آنگاه که خروج کند (ظاهر شود و قیام کند)؟ **قَالَ** - فرمودند: **عَلَامَتُهُ أَنْ يَكُونَ شَيْخُ السِّنِّ** - نشانه قائم آل محمد این است که از نظر سنی پیر است. **شَابُّ الْمَنْظَرِ** - ولی از نظر سیما جوان است. **حَتَّى أَنْ النَّاطِرَ لِيَحْسِبُهُ , إِبْنٌ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْ مَادُو نَهَا** - تا آنجا که هر بیننده‌ای گمان می‌برد آن حضرت چهل سال یا کمتر از چهل سال دارد. **وَ أَنْ مِنْ عَلَامَاتِهِ لَا يَهْرَمُ بِمُرُورِ الْأَيَّامِ وَ الْيَالِي حَتَّى يَأْتِيَهُ أَجَلُهُ** - و باز از نشانه‌های قائم این است که گذشت زمان قوای جسمی آن حضرت را فرسوده و پیر نمی‌گرداند که اجلش فرا رسد.

طول عمر و جوان ماندن امام عصر ارواحنا فداه معجزه است:

پس از ثبوت امامت آن حضرت و خبر دادن قبلی معصومین (ص) درباره طول عمر و جوان ماندن آن حضرت، جای هیچگونه تردیدی نمی ماند که آن جناب عمر طولانی خواهد داشت و طول عمر، آن حضرت را پیر نمی کند. ولی آیا طول عمر و جوان ماندن معجزه است یا نه یک امر عادی است؟

و اما جواب: تحقیق این است که جوان ماندن با یک عمر طولانی معجزه است.

توضیح مطلب: معجزه عبارت از کاری است که عادتاً صدور آن از مخلوق محال باشد ولی خدای تعالی بر آن قادر است و بخاطر اثبات نبوت یک پیامبر و یا اثبات امامت یک امام درباره فردی انجام دهد تا مردم بدانند که آن فرد ارتباط خاصی با خدای تعالی دارد و به این وسیله مدعی صادق از کاذب شناخته شود. به عبارت دیگر می توان گفت معجزه، کارت شناسائی پیامبر یا امام است که از جانب خدای تعالی صادر می شود. معجزه بر سه قسم است:

قسم اول: آنکه در یک امر غیر عادی خدای تعالی دعای فردی را اجابت کند مثل زنده شدن مرده مدفون به دعای حضرت عیسی (ع) (سوره آل عمران آیه ۴۹)

قسم دوم: خدای تعالی یک قدرت نفسانی به فردی می دهد که می تواند با قدرت نفسانی خود امر خارق عادتاً انجام دهد مثل اینکه در کمتر از یک چشم بر هم زدن عاصف ابن برخیا تخت بلقیس را از یمن به شام آورد. (سوره نمل آیه ۴۰)

البته آن کسی که چنین قدرتی دارد، تا هنگامی که خدای تعالی به او اجازه ندهد از قدرت خود استفاده نمی کند. (سوره رعد آیه ۳۸)

قسم سوم: آنکه خود خدای تعالی امر خارق عادتاً درباره فردی انجام دهد مثل سرد و سلامت شدن آتش نمرود بر حضرت ابراهیم (ع). (سوره انبیاء آیه ۶۹)

جوان ماندن امام عصر ارواحنا فداه به انضمام طول عمر از قسم سوم است اگر چه امکان دارد از قسم دوم هم باشد. این مطلب از فرمایش حضرت رضا (ع) به وضوح استفاده می شود زیرا که راوی نشانه های قائم را می پرسد یعنی کسی که ریاست دینی و دنیایی تمام روی کره زمین را

خواهد داشت. سؤال می‌کند که خیلی‌ها ممکن است به دروغ مدعی چنین منصبی شوند، من از کجا بفهمم که مدعی این منصب راست می‌گوید؟ پس باید نشانه‌ای داشته باشد که به طور عادی در دیگران یافت نشود و خدای تعالی در زمان او تنها درباره او انجام داده باشد. حضرت هم در جواب می‌فرماید: یکی از نشانه‌های این است که عمر طولانی دارد و با این حال گذشت زمان او را پیر و فرسوده نمی‌نماید. در طول تاریخ دست‌های استعمار قائم‌های قلبی زیاد درست کرده ولی چون در آنها این نشانه نبوده رسوا گشته‌اند و لذا طرفداران آنها منکر اصل معجزه شده‌اند. این در صورتی است که قرآن کریم معجزات بسیاری بوضوح از پیامبران نقل کرده و اگر کسی منکر قرآن کریم شود، منکر خود محمد (ص) است و در این صورت دیگر محمدی در کار نیست که او قائم خاندانش باشد.

قابل دقت است اگر چه در طول تاریخ افرادی عمرهای طولانی کردند ولی همه آنها پیر شدند. بنابراین اگر تنها طول عمر منهای جوان ماندن بود امکان داشت یک امر عادی ولی نادرالوجود باشد اما طول عمر بعلاوه جوان ماندن اختصاص به آن حضرت دارد و این در دنیا تا کنون نظیر نداشته است. البته به حق نشانه چنین نماینده‌ای از جانب خدای تعالی باید این چنین نشانی باشد چرا که خدای تعالی نماینده‌ای با این خصوصیات تا کنون در روی کره زمین نداشته که ریاست دین و دنیای تمام روی کره زمین را متصدی گردد و نه تنها لیاقتش را مثل خود پیامبر گرامی اسلام و سایر ائمه طاهرین (ع) داشته باشد و از طرفی چون مخبرین صادق خبر داده‌اند که آن حضرت در قیامش حتماً موفق است، علاوه بر جنبه دین و مذهب، اصولاً گرایش به طرف چنین رئیسی از اول بار خیلی زیاد است و لذا بسیاری کوشش می‌کنند خود را اینگونه جا بزنند که من همان هستم. از این جهت خدای تعالی یک خصوصیتی در او قرار می‌دهد که کسی نتواند به دروغ خود را به جای آن حضرت معرفی کند. ضمناً مخفی نماند که برای چنین نماینده‌ای همین یک نشانه کافی نیست و لذا حضرت رضا (ع) هم می‌فرماید **مِنْ عَلَامَاتِهِ** - یعنی: یکی از نشانه‌های این است، بقیه نشانه‌های آن حضرت را از فهرست مطالبی که راجع به آن حضرت گذشت می‌توان استفاده کرد.

توجه: راجع به مسأله طول عمر و جوان ماندن آن حضرت حقیقت مطلب همین بود که به عرض رسید ولی از آنجا که طبایع و سلیقه‌ها مختلف است راههای دیگری در این رابطه بیان شده است، اما چون بنا بر اختصار است برای اطلاع بیشتر در این رابطه می‌توانید به کتب مربوطه (بحث مهدویت) مراجعه فرمائید.

و اما رفع استبعاد :

برای کسانی که عقیده به خدای تعالی و دین و مذهب ندارند باید گفت: طول عمر و صحت مزاج چیزی است که حدی برای آن نمی توان قائل شد چنانکه احدی از دانشمندان متخصص در این رشته تا کنون نگفته اند که عمر آدمی از فلان مقدار نمی شود زیادتر باشد بلکه همه عکس این مطلب را قائلند. همچنین بین دانشمندان بزرگ جهان هیچ جا سخن از این نیست که چه شده که مثلاً فلانی جوان مانده چرا که طبعاً باید جوان بماند، بلکه تماماً سخن از این است که چه می شود که آدمی پیر می شود و همه تلاش دانشمندان در رفع علت پیری و مرگ است. هر که مدارک و دلایل این سخنان را از قول دانشمندان نامی جهان خواهد مراجعه کند به کتاب پاسخ ما جلد ۶ صفحه ۸ تا ۴۷ و یا جلد دو کتاب اولین دانشگاه و آخرین پیامبر از صفحه ۱۹۸ تا ۲۳۳ تألیف شهید دکتر پاک نژاد که در آنها آنقدر دلایل و مدارک نقل شده که هر صاحب شعوری هر چند عقیده و دین و مذهبی هم نداشته باشد این مطلب برایش خیلی ساده و روشن می گردد.

چند جمله مودیانه: پاره ای از تفرقه افکنان مهره دست استعمار، در مسأله طول عمر امام عصر ارواحنا فداه شبهه ای به ذهن عوام القاء می کنند.

- **گویند:** درست است که در آینده آن حضرت جهان را پر از عدل و داد می کند و این را هم قبول داریم که خدای تعالی قادر است یک نفر را میلیونها سال زنده نگاه دارد ولی خدای تعالی، حکیم است و کار لغو و عبث نمی کند. یعنی نیاز نیست که سالیان دراز امام را در آب نمک بخواباند تا یک روز جهان را پر از عدل و داد نماید. بلکه هر وقت زمان ظهور فرا رسید چهل سال قبل خدای تعالی آن حضرت را به دنیا می آورد و در چهل سالگی هم قیام می کند و کارش را انجام می دهد مثل خود پیغمبر که در چهل سالگی قیام کرد.

- و اما جواب این سؤال :

اولاً: آنچه ما در رابطه با امام عصر ارواحنا فداه می گوئیم متکی بر صدها مدارک شرعی است و آنچه تو می گویی حتی یک مدرک شرعی هم ندارد.

ثانیاً: این یک سنت الهی است که آنچه را که بعداً لازم است، قبلاً بوجود می آورد. چنانکه همین خدای حکیم پنج ماه قبل از اینکه طفل بدنیا بیاید به او چشم و گوش و دهان و بینی و دست و پا و دیگر اعضاء را داد و این در صورتی است که در عالم رَحِم به هیچ یک از آنها نیازی نداشت. پس معلوم می شود این یک کار حکیمانه است اگر چه ما حکمتش را ندانیم.

ثالثاً: آمادگی قبل از نیاز، یک امر عقلانی است. چنانکه تمام مردم روی زمین برای بوجود آوردن و آماده کردن ارتش میلیاردها دلار پول خرج می کنند و میلیونها نفر زحمتهای کشیده و خود را آماده می کنند که اگر احتمالاً در آینده جنگی بود آمادگی داشته باشند و هیچ عاقلی هم نگفته شما که با کسی جنگ ندارید و فعلاً هم که جنگی نیست، برای چه این همه پول و وقت و جان صرف می کنید. بلکه به عکس اگر فرضاً کشوری این آمادگی قبلی را در خود ایجاد نکند اهل آن کشور را سفیه و دیوانه می دانند.

رابعاً: ثمره وجود آقا امام عصر ارواحنا فداه تنها همین گسترش عدل در جهان نیست بلکه فوائد وجودی بسیاری دارد که تفصیل نسبی آن را در مسأله غیبت دانستیم.

خامساً: همانطور که در اول بحث امامت عامه ثابت و روشن شد، وجود امام پس از پیامبر در هر زمانی لازم است. پس به خوبی روشن گشت که وجود امام زمان (عج) لغو نیست چنانکه تو پنداشته ای.

- سخن دیگری از تفرقه افکنان در رابطه با جوان ماندن آن حضرت: بعضی از تفرقه افکنان گویند احادیث در صورتی درست است که مخالف با قرآن نباشد و آن دسته از احادیثی که می گویند امام زمان پیر نمی شود، مخالف قرآن است چرا که آیه ۶۸ سوره یس می فرماید: **وَ مَنْ نَعَمْرُهُ نُكْسُهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ** - یعنی: هر که را عمر دراز دهیم خلقت او را وارونه کنیم پس چرا تعقل نمی کنند. یعنی همانطور که نیروی بدنی به تدریج قوی شده به عکس رو به ضعف می رود بنابراین احادیثی که می گویند امام زمان (عج) پیر نمی شود مخالف قرآن و مردود است و ما موظفیم تعقل کنیم و احادیث مخالف قرآن را نپذیریم.

- و اما جواب :

اولاً: آیه مبارکه در مقام توجه دادن بشر است به اینکه به قوای جوانی مغرور نشود بلکه توجه داشته باشد به اینکه این قوا همانطور که به تدریج قوی شده، به تدریج هم از دست می‌رود و لذا می‌فرماید: **أَفَلَا يَعْقِلُونَ**. درست است که حدیث مخالف قرآن را نباید پذیرفت ولی این آیه مبارکه این مطلب را نمی‌خواهد بفرماید بلکه می‌خواهد بفرماید چرا توجه ندارید به اینکه این قوا همیشه باقی نخواهد ماند، «خربزه به دروازه زدن شأن خردمندان نیست».

ثانیاً: آیه مبارکه حالت طبیعی و عادی بشر را بیان می‌فرماید و ما هم این را قبول داریم که عادتاً بطور طبیعی بشر در اثر طول عمر پیر و فرتوت می‌شود. ولی مگر ما مدعی هستیم که امام عصر ارواحنا فداه عادتاً جوان است؟ ما که معتقدیم معجزه است و نام معجزه با خود اوست یعنی به خلاف عادت پیر نمی‌شود. بله اگر ما معتقد بودیم که عادتاً پیر نمی‌شود، مخالف آیه مبارکه بود.

ثالثاً: آیه مبارکه در عین حالی که اطلاق دارد، جای استثناء را باقی گذاشته یعنی نفرموده بلااستثناء هر کس عمرش دراز شد پیر می‌شود. نظیر این مطلب را باز هم در قرآن کریم داریم مثلاً در آیه مبارکه ۲۷۵ سوره بقره می‌فرماید: **أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ** - یعنی: *خدای تعالی خرید و فروش را حلال کرده*. آیا در اسلام معامله حرام نداریم؟ در صورتی که آیه مبارکه اطلاق دارد یعنی بطور مطلق فرموده خرید و فروش حلال است. ولی جای استثناء را هم باقی گذاشته یعنی نفرموده بلااستثناء هر خرید و فروشی حلال است. آیه مبارکه ۶۸ سوره یس هم همین طور است البته این را قبول داریم که استثناء هم باید از خود شارع برسد نه این که من در آوردی باشد.

پس روشن شد که احادیث جوان ماندن امام عصر ارواحنا فداه مخالف با قرآن کریم نیست.

عقائد خرافی در رابطه با امام عصر ارواحنا فداه:

۱- آنکه گویند چون حضرت تشریف بیاورد تمام چیزهایی که کفار سازنده آنها بوده‌اند، همه از کار می‌افتند حتی اتومبیلها و ماشینهای کارخانجات.

عزیز من چه اشکالی دارد که امام عصر ارواحنا فداه در تلویزیون موعظه فرماید و تمام اهل عالم هم خود امام (ع) را ببینند و هم موعظه‌اش را بشنوند؟ شاید این مطلب خرافی از اینجا در ذهن بعضی از عوام جای گرفته که مثلاً زمانیکه از دانشمندی سؤال شده چگونه امام زمان با این همه اسلحه‌های جدید بوسیله شمشیر می‌جنگد و تمام دنیا را به زیر فرمان خود در می‌آورد، جواب داده که امام زمان ما ارواحنا فداه از جانب خدای تعالی و رسول اکرم (ص) ولایت کلیه دارد یعنی تمام عوامل طبیعت از ماه و ابر و باد و خورشید و حتی جن و ملکک تحت فرمان و در تسخیر حضرتش می‌باشند. چه مانعی دارد که قلب عالم امکان اجازه ندهد مثلاً بمب منفجر شود؟ اگر چه ما نمی‌دانیم واقع امر چگونه خواهد شد اما همین قدر اعتقاد داریم که می‌جنگد و پیروز می‌شود، حال به این نحو باشد یا به طریقی دیگر. چرا که از راه طبیعی هم برای آن حضرت آسان است. مثلاً امر می‌فرماید که ملائکه یا جن موادی را بر روی بمب بریزند که منفجر نشود و خلاصه آنکه به هر صورتی که باشد، کار برای آن حضرت آسان است.

حال کسی چنین جوابی را شنیده و به دیگری گفته که در زمان ظهور اسلحه از کار می‌افتد و کم کم کار به اینجا رسیده است. پس روشن گشت که حتی اسلحه هم معلوم نیست از کار بیفتد و این فرضیه فقط یک احتمال است لکن پیروز شدن آن حضرت با آن همه قدرت قطعی است. نتیجه چنین سخنان بی مغزی این است که آن متجدد روشنفکر این کلام را از ناحیه دین می‌داند و شروع می‌کند به مسخره کردن دین. می‌گوید امام زمان مانند کسی است که بجای برق چراغ دودی و یا شمع متعفن مصرف می‌کند و امثال این سخنان را به آن حضرت نسبت می‌دهد.

پس ای شیعه بی اطلاع، تو به خیال خود خواسته‌ای که امام زمانت را بزرگ کنی اما چقدر پستش نموده‌ای! ای امان از افراد نادانی که با انسان چه می‌کنند.

۲- آنکه گویند آن حضرت که تشریف بیاورند هفت آسیاب از خون آخوند و ملا راه می‌اندازد و اینگونه مزخرفات که مثلاً به پسرها می‌گوید گردن پدران خود را بزنید و به پدرها می‌گوید گردن پسران خود را بزنید و خلاصه امام زمانی که در ذهن بسیاری از عوام هست جلد دوم چنگیز مغول است.

همه اینها نتیجه نشناختن امام(ع) است. آیا این افراد نادان فکر نمی کنند که امام(ع) از

جانب خدای تعالی و رسول اکرم(ص) برای هدایت مردم منصوب شده نه برای کشتن مردم؟

اولاً: بر اساس آنچه از روایات استفاده می شود اهل سیزده شهر و طایفه بیشتر با آن حضرت نمی جنگند و بقیه ممالک روی زمین خود، تسلیم آن حضرت می شوند زیرا آنگونه که از خاندان عصمت و طهارت (ص) رسیده، آن حضرت به رُعب یاری می شود و این واضح است. چون زمانیکه آن حضرت حال یا از راه طبیعی و یا از راه غیر طبیعی اسلحه های ممالک جهان را خنثی کند، دیگران چیزی ندارند که با آن حضرت بجنگند حتی همین شمشیر را هم نخواهند داشت. از طرف دیگر چون آن حضرت را با آن همه قدرت فوق العاده ببینند دیگر چاره ای جز تسلیم ندارند. مضافاً اینکه در آن روز بشریت تشنه یک حکومت عادلانه واقعی گشته فلذا با آغوش باز آن حضرت را می پذیرند. از همه این حرفها گذشته وقتی مردم جهان به وضوح لمس کنند که آن حضرت قصد دوشیدن آنها را ندارد و جز سود آنها چیزی نمی خواهد و در حد اعلاهی امکان، کفایت و لیاقت رهبری جهان را دارد، بطور طبیعی و غریزی تابع آن حضرت می شوند. زیرا که به روشنی درک می کنند که مقاومت در برابر آن حضرت به ضرر خود آنهاست و طبیعی است که هیچ عاقلی ضرر خود را نمی خواهد مخصوصاً در زمانی که سطح فکر مردم بالا رفته باشد.

ثانیاً: جنگ آن حضرت یک جنگ اتمی نیست که با فشار دادن یک دکمه میلیونها نفر را دفعتاً نابود کند.

ثالثاً: آنطور که در احوالات آن حضرت رسیده، پس از اتمام حجتها و امتحانات عدیده، کسانی را می کشد که صد در صد عضو فاسد جامعه هستند و کشتن چنین افرادی خود لطفی است هم برای خود آنها و هم برای تمام جامعه بشریت.

اما اینکه کشتن ایشان برای خود آنها لطف است، پس به جهت آنکه خود ایشان افرادی هستند که هر چه بمانند گناهانشان زیادتیر می شود و در نتیجه عذاب ایشان سخت تر می گردد. پس هر چه زودتر بروند برای ایشان بهتر است.

اما اینکه کشته شدن ایشان لطفی است برای همه بشر، پس به جهت اینکه ایشان خود که اصلاح نمی‌شوند هیچ، دیگران را هم فاسد می‌کنند پس هر چه زودتر بروند ضررشان کمتر خواهد بود. مضافاً اینکه این اعضاء فاسد اگر زنده بمانند، در اثر فسادِ اینها میلیونها نفر از افراد نیک کشته خواهند شد چنانکه از صدر عالم تا کنون نمونه‌ی اینها دیده شده است.

۳- آنکه کراراً خود بنده از بعضی عوام شنیده‌ام و اگر نشنیده بودم باور نمی‌کردم، می‌گویند ما که به سامراء مشرف شدیم به زیارت امام زمان (ع) هم رفتیم. از ایشان می‌پرسیدم مگر امام زمان مقبره هم دارد. می‌گفتند نه ولی در آنجا سردابی وجود دارد و در آن سرداب چاهی است که حضرت در آن چاه هستند و دیگر هر آنچه به فکر باطلشان می‌رسد به این مطلب اضافه می‌کنند که گفتنش جز اتلاف وقت چیز دیگری ندارد.

آنچه راجع به سرداب است اینکه آن حضرت را در آن سرداب دیده‌اند که از نظر غائب شده است. دیگر مزخرف بودن این همه سخنان راجع به سرداب بقدری واضح است که احتیاج به گفتن ندارد، گویا این عده بنابراین دارند که از عقلشان استفاده نکنند.

۴- بعضی اخبار از خاندان عصمت رسیده که از حوادثی خبر داده‌اند که بعداً واقع می‌شود و در برخی از آنها هم فرموده‌اند: آنگاه که چنین حادثه‌ای رخ داد شما انتظار فرج داشته باشید. سپس نمی‌دانم بعضی از دوستان نادان یا دشمنان دانا این گونه احادیث را جمع آوری کرده و کتابی کرده‌اند به نام علائم ظهور و میان مردم عوام منتشر ساخته‌اند. اکنون دشمنان دین از این عمل بهره‌برداری می‌کنند و می‌گویند: دیدی که همه علائمی که گفته‌اند اتفاق افتاده ولی آن حضرت نیامده است.

در اینجا عوام را باید متوجه دو نکته کرد:

۱- اینکه خبر دادن از حوادث آینده غیر از علامت ظهور آن حضرت است اگر چه حتی فرموده باشند در آن هنگام انتظار فرج داشته باشید.

۲- آنکه عوام در خواندن هر کتابی خصوصاً در این زمان باید از اهلش سؤال کنند که آیا خواندن آن صلاح است یا خیر؟

۵- خواب نامه‌هایی است که دشمنان در هر سال به دست دوستان منتشر می‌کنند که شیخ احمد متولی، پیغمبر را در خواب دیده که چنین و چنان می‌شود و امام زمان ظهور می‌کند.

۶- گویند هر کسی دارای انصاف باشد خود آن حضرت هر روز به دیدنش می‌آید و استدلال می‌کنند به افسانه‌هایی که هیچ اساسی ندارد. به هر حال اگر ما هم به عقل خود مراجعه نکنیم و این عقیده خرافی را از او بپذیریم، در کنار این مطلب باید پذیرفت که اصلاً در روی زمین اهل انصافی وجود ندارند و اگر هم باشد یکی دو نفر بیشتر نیستند و گرنه امام(ع) به نمازهای یومیه خود هم وقت نمی‌کرد برسد. بنده نمی‌خواهم بگویم انصاف ارزش ندارد اما بسیاری از صفات هست که مسلماً ارزش آنها از انصاف بالاتر است مانند موحد بودن، ارشاد کردن جاهل، مجاهده کردن در راه خدای تعالی به مال و جان و امثال اینها. از طرف دیگر ممکن است شخصی مشرک باشد و در عین حال منصف هم باشد وانگهی مگر امام(ع) بیکار است که هر روز بلند شود و به دیدار این و آن برود آن هم فقط به دیدار اهل انصاف. پس در این صورت معلوم می‌شود خود امام(ع) هم برای سایر صفات خوب ارزشی قائل نیست و گرنه باید یا صفات بهتر از انصاف را مقدم می‌داشت و یا لااقل در ردیف انصاف بشمار می‌آورد.

۷- گویند هر کس مرجع تقلید است حتماً یک رابطه سِری با امام(ع) دارد و اَلَا او مرجع حقیقی نیست.

بنده نمی‌دانم ایشان این باید را از کجا آورده‌اند. آیا از جانب شرع است یا خیالبافی خود آنهاست؟ اگر از جانب شرع است مدرکش کجاست و اگر براساس خیالبافی خود حکم می‌کنند، مگر نمی‌دانند حتی پیغمبر هم حق ندارد حکمی از خود و به خیال خود بگوید چه رسد به عوام کالانعام! البته این مطلب هست که مراجع عظام علاوه بر اینکه طبق شرائط خاصی از جانب شرع انور بطور عام تعیین شده‌اند و سلسله اجازات ایشان در بیرون آوردن حکم از ادله شرعی به معصوم می‌رسد و به هر حال دارای مقام بزرگی هستند، اما نه اینکه باید رابطه سِری با امام(ع) داشته باشند. مضافاً اینکه اگر چنین بود ایشان از طرف دشمنان هیچگونه امنیتی نداشتند.

۸- گویند امام (ع) که تشریف بیاورند قرآن چهل جزئی می آورد و قرآن اصلی آنست. باید دانست که این عقیده باطل است چنانکه در باب نبوت ثابت شد که حتی یک حرف از قرآن کریم هم کم یا زیاد نشده است.

۹- عده ای معتقدند هر کس که به خدمت امام (ع) برسد از همه کس بالاتر و بهتر است اگرچه فاسق و جاهل باشد و از این روی به هر کس که گمان ببرند به خدمت آن حضرت رسیده، نهایت احترام را می گذارند و لذا شیادان بسیاری پیدا شده اند که از این الاغها سواری خوبی می گیرند. چشمشان کور نتیجه دنبال تعالیم دین نرفتن همین است و چه بسا آن شیادان نظر سواری گرفتن از آنها را نداشته باشند اما چون می بینند این الاغ خوبی است حیفشان می آید که سوار نشوند.

۱۰- عده ای قائلند به اینکه بعضی اعمال هست

که اگر کسی بجای آورد امام (ع) را می بیند. لذا دائماً در جستجوی این هستند که ببینند چه کسی از این گونه اعمال اطلاعی دارد. خصوصاً اعتمادشان در این باره به اشخاص مرموز صوفی مسلک بیشتر است و عبد و عبید اینها می شوند که یک ختمی یا چله ای یا وردی به آنها یاد دهند تا ایشان خدمت امام (ع) برسند و در اینجا شیادان بازارشان داغتر است.

بطلان این عقیده را از درسهای سابق به خوبی می توان استفاده کرد.

۱۱- برداشت اشتباهی از مسأله انتظار:

البته هیچ شکی نیست که در انتظار حکومت عادلانه آسمانی امام عصر ارواحنا فداه بودن، هم از نظر عقلی و وجدانی مطلوب و ممدوح است و هم از نظر شرعی فضائل بسیار و ثوابهای فراوانی درباره آن رسیده است. چنانکه در فهرست مطالب مربوط به آن حضرت اشاره شد، تنها ۲۳ حدیث در کتاب منتخب الاثر از صفحه ۴۹۳ تا ۴۹۸ در این رابطه نقل شده است. من جمله در حدیث شماره پنج پیغمبرمان (ص) می فرمایند: **أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ** - یعنی: با فضیلت ترین اعمال نزد امتم انتظار فرج از خدای عزوجل است. همچنین در حدیث هفتم آقا علی (ع) فرموده اند: **الْمُنْتَظَرُ لِأَمْرِنَا كَالْمُتَشَخِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** - یعنی: کسی که منتظر امر ما باشد مانند

کسی است که در راه خدای تعالی در خون تپیده است. سایر احادیث را خود شما می‌توانید مراجعه فرمائید.

ولی با کمال تأسف باید گفت که شیاطین جنی و انسی موفق گشته‌اند که در مسأله انتظار، ذهن عده‌ای را به سمت یک برداشت اشتباه بکشانند.

این عده می‌پندارند انتظار، این است که نباید هیچگونه مبارزه‌ای با ظلم و فسادهای اجتماعی انجام شود و نباید هیچ قدمی در جهت بهبود اجتماع برداشت بلکه باید در انتظار حضرت ولی عصر ارواحنا فداه نشست تا خود آن حضرت بیاید و همه کارها را درست کند.

اگر نزد این عده سخن از یک نارسائی به میان آید مثلاً دوستش پیش او درد دل کند که بیمارم را بردم فلان بیمارستان ولی بستریش نکردند و گفتند تخت خالی نداریم، با لحن خاصی می‌گوید: باید دعا کنی خودش بیاید. یا اگر نزد آنها سخنی از ظلم و ستمی مطرح گردد مثلاً گفته شود صهیونیستها فلان مقدار از مسلمانان را به خاک و خون کشیدند، با لحن خاصی می‌گوید: باید دعا کرد خودش بیاید.

اگر از آنها راجع به عقیده شان دلیل و مدرک خواسته شود ایشان بعضاً به احادیثی که در فضیلت انتظار فرج رسیده و گاهی هم به خوابهایی که معلوم نیست چه کسی دیده استدلال می‌کنند. اگر با حساب دو دو تا چهار تا برای چنین کسی روشن کنی که مبارزه با ظلم و فساد لازم است، می‌گوید: من تعجب می‌کنم از اینکه شما کارهای به آن سختی را انجام می‌دهید اما با اینکه دعا کنیم تا خودش بیاید کارها را درست کند مخالفید.

چنین افرادی اگر در یک مورد ظلمی از طرف ابرجنایتکاران وجود داشته باشد که دولت اسلامی و امت حزب الله هنوز نتوانسته باشند جلوی آنها بگیرند، همان را دستاویز قرار داده و می‌گویند همین مورد دلیلی است بر اینکه هیچ کس نمی‌تواند درست کند و باید خودش بیاید. آخرین تیر ایشان نیز این است که مخالفین عقیده خود را متهم می‌کنند به اینکه از اهل ولایت نیستند و جالب این است که بسیاری از این افراد خود نمی‌دانند ولایت اصلاً خوردنی است یا جویدنی و اگر از آنها بپرسی ولایت یعنی چه، مثل آهو پایشان در گل گیر می‌کند مگر آنکه

بره‌ای مانند خود بیابند. به هر حال چه می‌شود کرد به قول بعضی‌ها دنیا جنگل مولا است و همه گونه بشری در آن زندگی می‌کنند. البته عده‌ای دیگر از ایشان نیز ولایت را معنا می‌کنند اگر چه با هم اختلاف نظر دارند.

از آنجا که آگاه نمودن افراد بر اشتباهاتشان وظیفه عقلی و وجدانی و شرعی هر مسلمانی است، بنده در کمال تواضع با آن عده‌ای که چنین اشتباهی کرده‌اند و نمی‌خواهند خود را به خواب خرگوشی بزنند بلکه طالب حَقِّد اگر چه مخالف میل باطنشان باشد، سخنی چند دارم. لیکن تنها یک خواهش از ایشان دارم و آن اینکه به عرایض دقت فرمایند اگر درست نبود آقائی کنند و این ناچیز را آگاه نمایند و اگر درست و حق بود اختیار با خود ایشان است چنانچه خواستند پذیرند و اگر نخواستند نپذیرند. پس با یاری پروردگار مهربانم عرض می‌کنم:

(۱) ما (بنده و کسانی که با بنده هم عقیده‌اند) همانطور که قبلاً اشاره شد عقلاً و شرعاً و جداً به فضیلت انتظار ایمان داریم ولی معتقدیم این برداشت شما از مسأله انتظار اشتباه است.

(۲) به کسانی که ما را از اهل ولایت نمی‌دانند و خودشان هم معنای روشنی برای ولایت نمی‌دانند می‌گوئیم اگر ما را از اهل ولایت نمی‌دانید، ندانید. ما هیچ اصراری نداریم که شما ما را از اهل ولایت بدانید ولی یک سؤال: آیا شما اهل ولایت هستید یا نه؟ اگر خود شما هم نیستید پس این چه طعنه‌ای است که به ما می‌زنید؟ و اما اگر خودتان را اهل ولایت می‌دانید ولایت یعنی چه؟ اگر کاسه‌ای زیر نیم کاسه نیست برای چه معنای ولایت را برای ما صریح و روشن بیان نمی‌کنید؟

و اما آن دسته از ایشان که ولایت را معنا می‌کنند:

- عده‌ای گویند: مقصود از ولایت دوستی اهل بیت است. عرض می‌کنم دوستی با امام زمان این است که کارهای خطرناک و سخت را برای شخص امام زمان بگذاریم و خود شانه خالی کنیم و یا اینکه کارهای سخت و دشوار را خود بر عهده بگیریم و در این راستا آن حضرت را یاری دهیم؟ خود قضاوت کنید کدام یک از این دو، دوستی است.

به راه دوستی، آنکس قدم توآند زد که رنج، خود طلبد از برای راحتِ دوست

- عده‌ای گویند: منظور از ولایت در خط اهل بیت بودن است.

عرض می‌کنم: ما که هرچه می‌نگریم سیره و روش انبیاء و ائمه هدی (ص) مبارزه با فساد و ستم بوده به دلیل اینکه ابر جنایتکاران و قلدُرهای زمان، دشمن ایشان بودند. هیچ شکی نیست در اینکه آن بزرگواران هر یک وجیه الملة واقعی بودند بنابراین اگر همین قدر که فقط در مقابل فساد و ظلم طاغوت‌های زمان سکوت اختیار می‌کردند، محبت نمودن طاغوت‌ها به ایشان به نفع خود آن طواغیت بود. چرا که روشن است از این راه موفق به کسب محبوبیت در اجتماع می‌شدند. پس همین که می‌بینیم طواغیت زمان نه تنها به آن بزرگواران محبتی نکردند بلکه تا آنجا که از دستشان بر می‌آمد به ایشان ستم روا داشتند، می‌فهمیم که آن بزرگواران در مقابل ظلم و ستم طاغوت‌های زمان ساکت نبودند. حال خود قضاوت کنید چه کسی در خط اهل بیت است، آنکه عقیده دارد باید با فساد و ظلم مبارزه کرد و یا آنکه وادادگی پیش گرفته و می‌گوید: باید خودش بیاید و کارها را درست کند.

- عده‌ای گویند: منظور از اهل ولایت بودن این است که مقام‌های عالی معنوی برای ائمه طاهرین (ص) قائل شویم.

عرض می‌کنم: آیا مقام عالی قائل شدن برای اهل بیت صرفاً به لفظ است یا همراه با عقیده می‌باشد؟ اگر همراه با عقیده است، آیا عمل کاشف از عقیده هست یا نه؟ اگر عمل کاشف از عقیده است، خود قضاوت کنید آیا آن کسی که در راه امام عصر ارواحنا فداه (که همان مبارزه با ظلم و فساد است) از مال و جان دریغ نمی‌کند مقام و منزلت معنوی برای آن حضرت قائل است یا آنکه از کار فرار می‌کند و می‌گوید خودش بیاید و این کار را بکند؟

- عده‌ای گویند: باید شخص امام عصر دستور خاصی بدهد تا ما این کار را انجام دهیم.

عرض می‌کنم: این یک بهانه جوئی بیش نیست به دلیل اینکه بنده از شما می‌پرسم که شما در سایر احکام دینت چه می‌کنی؟ آیا به دستور خاص امام زمانت نماز می‌خوانی یا وضو می‌گیری و یا احکام شکیات و روزه و حج و غیره را انجام می‌دهی؟ یا امام زمانت تو را در اینجا رها کرده؟ و یا اینکه هیچ یک از این دو نیست بلکه امام زمانت یک کانالی را تعیین فرموده که از این کانال

دستور دریافت می‌نمائی. خلاصه در سایر احکام دین در زمان غیبت چه می‌کنی؟ این هم خود یکی از احکام دین است.

- عده‌ای گویند: این مسأله یک استثناء است چون منجر به ریختن خون افرادی می‌شود.

عرض می‌کنم:

اولاً: حالا خودمانیم راستش را بگو، آیا این واقعاً یک مسأله استثناء است یا برای شما بذل جان دشوار است؟

ثانیاً: مگر شما مبارزه با فساد و ستم را تا آن مقدار که منجر به خونریزی نشود قبول ندارید؟ آیا حاضرید برای مبارزه با ستم، ضرر مالی ببینید، زندان بروید، شکنجه بشوید و خلاصه آیا تا حد قبل از خونریزی را حاضرید؟

اگر تا همین مقدار هم حاضر باشید دیگر «باید خودش بیاید» چه معنائی دارد؟

ثالثاً: آیا ارزش جان امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و سایر ائمه هدی (ع) بالاتر است یا ارزش جان بنده و شما؟ چه شد که تمام آن بزرگواران بدون استثناء جان خود را در این راه بذل می‌کنند ولی به بنده و شما که می‌رسد تعلیق به محال می‌شود؟

توضیح: همانطور که سابقاً روشن شد به استثناء خدمتکاران خصوصی آن حضرت، دسترسی به امام عصر ارواحنا فداه برای دیگران محال است اگر چه محال عادی. پس اگر بنده گفتم فلان کار را در صورتی انجام می‌دهم که شخص امام زمان به من در مورد آن کار دستور خاص داده باشد، این کار را تعلیق به محال می‌گویند و درست مثل این است که بنده بگویم در صورتی این کار را می‌کنم که شما بدون هیچ وسیله‌ای از اینجا به کره مریخ رفته و مقداری از خاک کره مریخ را برای من بیاوری.

اینگونه حرف زدن را می‌گویند ایراد بنی اسرائیلی. می‌دانید چرا؟ برای اینکه عده‌ای از بنی اسرائیل که آن همه معجزات عجیب و غریب از حضرت موسی (ع) دیده بودند و دیگر هیچ عذر و بهانه‌ای برایشان باقی نمانده بود به موسی (ع) گفتند ما تنها در صورتی به تو ایمان می‌آوریم که خدای تعالی را بطور آشکار ببینیم. در آیه مبارکه ۵۵ سوره بقره می‌فرماید: «وَ إِذْ

قُلْتُمْ - یعنی: و هنگامی را بیاد بیاورید که گفتید: **يَا مُوسَى** - ای موسی! **لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ** - ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، **حَتَّى نَرِيَ اللَّهَ جَهْرَةً** - تا اینکه خدای تعالی را آشکار ببینیم. و دیدن خدای تعالی هم که امکان نداشت. حال ملاحظه فرمودید که به راستی فرمایش این عده ایراد بنی اسرائیلی است.

توجه: البته ما این را قبول داریم که برای کارهای بی‌اهمیت جان که سهل است حتی یک دقیقه از وقت خود را هم نباید تلف کرد. این نیز به جای خود محفوظ که هر کاری را باید با چشم باز انجام داد، اما خود قضاوت کنید این سخن که من در صورتی فلان کار را می‌کنم که شخص امام زمان دستور خاص بدهد، آیا بجز ایراد بنی اسرائیلی چیز دیگری می‌تواند باشد؟

۳ آفریدگار مهربانم را شاهد می‌گیرم که قصد توهین ندارم ولی چه کنم جلوی فهم رانمی‌شود گرفت. بنده اینطور فهمیده‌ام که ایشان انتظار را اینگونه معنا کرده‌اند که باید بنشینیم و دست روی دست بگذاریم تا خودش بیاید و کارها را درست کند. این کج فهمی نیست و از دین و ایمان هم نشأت نگرفته بلکه ناشی از تنبلی و راحت طلبی می‌باشد، حال اگر من اشتباه فهمیده‌ام روشنم کنید. به فرض اگر از چیز دیگری هم نشأت گرفته باشد، اولاً قرآن کریم این حالت را محکوم می‌کند و ثانیاً از نظر عقلی هم محکومیت این عقیده آن قدر واضح و روشن است که نیازی به توضیح ندارد.

اما قرآن کریم: آفریدگار مهربانمان در سوره مائده از آیه مبارکه ۲۰ تا ۲۶ بخشی از داستان حضرت موسی (ع) را می‌فرماید. هنگامی که حضرت موسی (ع) ایشان را از چنگال فرعون نجات داده بود و از دریا عبور کرده بودند، در بیابانی که بودند دستور رسید داخل ارض مقدس شوند ولی بنی اسرائیل سر باز زدند. حضرت موسی (ع) آنها را نصیحت کرد و از وعده‌های الهی به آنها نوید داد ولی سرانجام در آیه مبارکه ۲۶ دارد که **قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا** - یعنی: گفتند ای موسی ما هرگز و هرگز وارد این شهر نمی‌شویم مادامی که عمالقه در آن هستند. **فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ** - پس تو و پروردگارت برو. **فَقَاتِلْ** - پس دوتائی با عمالقه بجنگید. **إِنَّا هَاهُنَا**

قَا عِدُونَ - ما همین جا نشسته‌ایم. بعد هم به کیفر همین کارشان چهل سال در آن بیابان سرگردان بودند و چه بلاها بر سرشان آمد، بماند.

۴) حال بنده عرض می‌کنم این برداشت ایشان از انتظار با آن کاری که بنی‌اسرائیل انجام دادند و مورد خشم خدای تعالی در همین دنیا واقع شدند چه فرقی دارد؟ اگر معنای انتظار چنان باشد که ایشان می‌گویند، چطور در آنجا خدای تعالی بر ایشان غضب کرد ولی در اینجا پیغمبر(ص) می‌فرماید انتظار افضل اعمال امت من است و امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید شخص منتظر مانند کسی است که در راه خدای تعالی در خون تپیده؟ مگر نعوذ بالله خدای تعالی عوض شده؟ آیا حکایت ایشان حکایت یک بام و دو هوا نیست؟

تا اینجا معنای انتظار چنانکه این عده پنداشته‌اند به خوبی روشن شد.

- اگر کسی گوید: پس معنای صحیح انتظار چیست؟

جوابش این است که: وقتی آن معنای غلط کنار رفت مطلب خیلی ساده و روشن است. آن دولتی که در جای جای کره زمین امنیت و عدالت به معنای واقعی بوجود آورد و جلوی تمام فسادهای اجتماعی را بگیرد، قدرت را از دست زور گویان و بندگان شهوت و هوی و هوس گرفته و به صالحان بسپارد، تمام علوم مادی و معنوی را به اوج خود برساند، برای همه رفاه و آسایش دنیائی ایجاد نماید و نظام طبقاتی را برآستی از بین ببرد، آن روزگاری که عقلمها کامل شود و جهل و نادانی از جامعه بشری رخت بربندد، انسان تصور چنین دولتی را هم که می‌کند، کیف می‌نماید. چنین دولتی آرزوی هر با شعوری است.

اکنون سخن در این است که چنین دولتی را شریعت مقدس اسلام نوید داده که حتماً حتماً بوجود خواهد آمد. حال آن کسی که ایمان ندارد یا ضعیف‌الایمان است، زمانیکه وضع کنونی دنیا را می‌نگرد تصور چنین دولتی برایش از حد آرزو تجاوز نمی‌کند و فقط دلش می‌خواهد که چنین شود. لیکن وقتی وضع دنیای امروز را می‌نگرد، حتی یک میلیارد هم باورش نمی‌آید که حتی در خواب چنین چیزی را ببیند.

ولی آنکه ایمان قوی دارد، این موارد صد در صد باورش آمده است. هر چند دنیا پر از نابسامانی‌های مختلف باشد، صد در صد یقین دارد که چنین چیزی حتماً حتماً به وجود خواهد آمد. برای این فرد تصور چنین دولتی صرف آرزو نیست بلکه دقیقه شماری می‌کند که آن لحظه فرارسد و اوضاع و احوال روزگار کوچکترین اثری در او نمی‌گذارد. این دقیقه شماری برای تحقق یافتن چنین دولتی همان انتظاری است که این همه فضیلت و ثواب برای آن نوید داده شده و هر کس می‌خواهد به چنین فضیلت و ثوابی برسد باید آنقدر ایمانش را قوی کند تا برایش حالت انتظار و به سخن دیگر حالت دقیقه شماری برای فرارسیدن آن دولت فاضله بوجود آید. روشن است که برای بندگان ریال و دلار، بندگان هوی و هوس و بندگان شکم و شهوت چنین حالتی بوجود نخواهد آمد. از آفریدگار مهربانمان می‌خواهیم که ما را یاری فرماید تا از منتظرین واقعی دولت امام عصر ارواحنا فداه باشیم.

۱۲- برداشت اشتباه در مسأله عدالت گستری امام عصر ارواحنا فداه:

عده‌ای گویند: طبق اخبار وارده آن حضرت وقتی ظهور می‌کند که جهان پر از ظلم و جور شده باشد. بنابراین اگر ما خواسته باشیم آن حضرت هر چه زودتر ظاهر شود نه تنها نباید با ظلم و جور مبارزه کنیم بلکه اگر در کنار و گوشه‌ای از عالم عدالتی هم می‌بینیم، باید کوشش کنیم که همان عدالت‌ها هم از بین برود تا جهان از ظلم پر شود و آن حضرت زودتر ظهور نماید و اگر بعکس با ظلم و جور مبارزه کنیم ظهور آن حضرت را به تأخیر انداخته‌ایم. بنابراین باید با عدالت مبارزه کنیم تا ظهور آن حضرت را جلو بیندازیم.

و اما تحلیل این سخن‌های بودار:

اولاً: اگر کسی هیچگونه اطلاعات مذهبی هم نداشته باشد، با کمی دقت متوجه می‌شود که این سخنها از کانونهای استعماری نشأت می‌گیرد. آیا ترک مبارزه با ظلم و مبارزه کردن با عدالت، آب به آسیاب استعمار ریختن نیست؟

ثانیاً: این کار مخالف شرع است چنانکه در شماره قبل روشن شد که سیره و روش تمام انبیاء و ائمه هدی (ص) مبارزه با ظلم و فساد بوده است.

ثالثاً: از شرع هم که بگذریم اصلاً این کار مخالف عقل و وجدان است.

یک استدلال موزیانه:

عده‌ای گویند: احادیث وارد شده در این رابطه آنقدر زیاد است که برای ما یقین حاصل می‌شود صدور این سخن حتماً حتماً از شارع مقدس است و از طرفی همین احادیث فراوان صراحت دارند بر اینکه آن حضرت وقتی تشریف می‌آورند که جهان پر از ظلم و جور شده باشد و اگر ما گفتیم لیوان پر از آب است هر کودکی هم می‌فهمد که معنای حرف ما این است که هیچ جایی از لیوان نمانده مگر اینکه آب آنجا را فرا گرفته باشد. بنابراین سخن ما مبنی بر اینکه تا در جهان عدالتی باشد آن حضرت ظهور نخواهد کرد، درست است. فقط یک چیز هست و آن اینکه شما می‌گویید این کار مخالف عقل است و این را ما هم قبول داریم ولی مخالف عقل بودن عقیده ما را باطل نمی‌کند چرا که امکان دارد عقل بشر در اینجا نارسا باشد مثل بسیاری موارد دیگر از جمله آهسته خواندن نماز ظهر و عصر و بلند خواندن بقیه نمازها و یا مسأله هروله در اعمال حج و بسیاری از مسائل دیگر.

بنابراین مطلب کاملاً روشن است که مبارزه با ظلم، ظهور آن حضرت را به تأخیر می‌اندازد و بعکس مبارزه با عدل ظهور آن حضرت را جلو خواهد انداخت.

و اما جواب این بافته‌های موزیانه:

اولاً: البته امکان دارد که در پاره‌ای از چیزهایی که شارع مقدس فرموده، عقل بشر نارسا باشد ولی این موارد در بخش احکام است نه در بخش عقائد. زیرا که پایه عقائد بر عقل استوار است و این مطلب نیز مورد اتفاق نظر تمامی ملل و مذاهب است که در هر امر اعتقادی هر کس باید شخصاً

درستی آن امر را باور کند نه از روی تعبد و تقلید. پس مثال زدن مسائل نماز و حج برای یک امر اعتقادی، خود، مغلطه است.

ثانیاً: این عقیده شما تنها مخالف عقل نیست بلکه مخالف شرع نیز هست و شارع مقدس که سخنهاى ضد و نقیض نمی فرماید.

ثالثاً: مثال لیوان پر از آب با پر بودن جهان از ظلم نیز مغلطه است چرا که پر بودن هر چیزی به تناسب خودش می باشد. مثلاً اگر گفته شود: بازار پر شده از فلان جنس، هر کودکی می فهمد معنایش این نیست که تا سقف بازار از آن جنس چیده شده بطوری که نمی شود در بازار عبور کرد و حتی می فهمد معنایش این نیست که بیشتر اجناس بازار فلان جنس است بلکه درک می کند معنایش این است که آن جنس در بازار فراوان است. یا مثلاً اگر گفته شود: قرآن کریم پر است از آیاتی که سفارش به تقوا نموده، روشن است معنایش این نیست که هیچ مطلب دیگری در قرآن کریم جز سفارش به تقوا وجود ندارد و حتی هر کس می فهمد معنایش این نیست که بیشتر آیات قرآن کریم مربوط به تقوا است بلکه درک می کند معنایش این است که آیات مربوط به تقوا در قرآن کریم فراوان است.

رابعاً: پر شدن جهان از ظلم و جور به این معنایی که شما می گوید اصلاً محال است. به دلیل اینکه حداقل ما در عدالت آفریدگار مهربانمان شکی نداریم و یقین داریم تمام کارهای حق تعالی که در جای جای جهان انجام می دهد صد در صد عدل است و محال است که تبدیل به ظلم شود پس چگونه ممکن است که جهان به این معنایی که شما می گوید پر از ظلم شود؟

پس روشن است که منظور از پر شدن جهان از ظلم، این است که ظلم فراوان می شود. همچنان که وقتی گفته می شود قرآن کریم پر است از آیات مربوط به تقوا، معنایش این است که آیات مربوط به تقوا در قرآن کریم فراوان است.

خامساً: احادیثی که در این رابطه رسیده آن مقدارش که در منتخب الاثر جمع آوری شده ۱۲۳ حدیث است و بنده تمام این احادیث را بررسی کرده ام و به طور کلی می توان این احادیث را به ۴ دسته تقسیم کرد:

قسم اول: آن احادیثی که در آنها سخنی از پُر بودن ظلم و جور نیست بلکه تنها عدالت گسترگی آن حضرت را می‌رساند. مثلاً در صفحه ۴۸۰ حدیث ۱ آقا امام صادق (ع) می‌فرمایند: وَ يُطَهَّرُ الْأَرْضَ مِنَ كُلِّ جَوْرٍ وَ ظُلْمٍ - یعنی: و زمین را از هر جور و ستمی پاک می‌گرداند.

یا در صفحه ۲۹ حدیث ۳۷ پیغمبرمان (ص) می‌فرماید: يَمْلَأُ الدُّنْيَا قِسْطًا وَ عَدْلًا - یعنی: دنیا را پُر از عدل و داد می‌گرداند. همچنین احادیثی مانند اینها که در آنها سخنی از پُر بودن ظلم و جور نیست و اینگونه احادیث ۱۹ عدد است.

قسم دوم: آن که هم سخن از وقت شده و هم از پُر بودن از ظلم و جور و آن فقط یک حدیث است که در صفحه ۳۴۲ حدیث ۱۰ حضرت عسگری (ع) می‌فرماید: فَإِذَا اِمْتَلَعَتِ الْأَرْضُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا - یعنی: پس آنگاه که زمین پُر از ظلم و جور شده باشد خَرَجَ فَيَمْلَأُهَا قِسْطًا وَ عَدْلًا - از پس پرده غیبت بیرون آید پس زمین را پُر از عدل و داد کند.

قسم سوم: احادیثی که کلمه «بعد» دارد و اینگونه احادیث ۶ عدد است. مثلاً در صفحه ۹۵ حدیث ۳۲ امام باقر (ع) از قول پیغمبرمان (ص) می‌فرماید: يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَ عَدْلًا - یعنی: زمین را پُر از عدل و داد می‌کند بَعْدَ مَا مَلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا - بعد از آنکه پُر از جور و ستم شده باشد.

قسم چهارم: احادیثی که در آنها «کما» دارد و اینگونه احادیث ۹۷ حدیث است. مثلاً در صفحه ۲۴۷ حدیث ۱ آقا امام حسین (ع) از قول پیغمبرمان (ص) نقل می‌کند: يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا - یعنی: زمین را پُر از عدل و داد می‌کند كَمَا مَلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا - همانطور که پُر از جور و ستم شده است.

باید دانست که صاحبان عقیده مذکور که اصلاً نمی‌توانند از احادیث قسم اول استفاده کنند چرا که در آنها نه سخنی از وقت شده و نه سخنی از پُر بودن ظلم و جور.

همچنین از قسم چهارم هم نمی‌توانند استفاده کنند چرا که این احادیث می‌فرمایند: همانطوری که قبلاً جهان پُر از ظلم و جور بوده، پُر از عدل و داد می‌شود. عبارت «كَمَا مَلِئْتُ» بکار رفته و می‌دانیم «مَلِئْتُ» صیغه ماضی مطلق است و بطور مطلق دلالت بر گذشته می‌کند یعنی همین قدر می‌رساند که قبل از ظهور جهان پُر از ظلم و جور بوده، حال چقدر قبل از ظهور؟ یک دقیقه قبل از ظهور یا یک میلیون سال قبل از ظهور؟ هر کدام باشد صحیح است چون تعیین نفرموده است.

ایضاً از قسم سوم نیز نمی‌توانند استفاده کنند چرا که این احادیث می‌فرمایند: بعد از آنکه جهان پُر از ظلم و جور شده باشد پُر از عدل و داد می‌گردد عبارت «بَعْدَ مَا مَلِئْتُ» بکار رفته و همانطور که دانستیم «مَلِئْتُ» ماضی مطلق است. چقدر بعد از آنکه پُر از ظلم و جور شده باشد پُر از عدل و داد می‌گردد؟ یک دقیقه یا یک میلیون سال؟ هر کدام باشد صحیح است.

البته از قسم سوم و چهارم با مغلطه در معنای پُر بودن، از معنای پُر بودنش استفاده می‌کنند ولی با یاری پروردگار مهربانمان دانستیم که این مغلطه است. پس نهایتاً باقی می‌ماند قسم دوم. یعنی از میان ۱۲۳ حدیث تنها یک حدیث. حالا به فرض، این یک حدیث همانطوری باشد که ایشان از آن استفاده می‌کنند. مگر خبر واحد می‌تواند پایه و اساس یک عقیده واقع شود، آن هم عقیده‌ای که منجر به مخالفت با عقل و شرع می‌گردد؟!!

پس در نتیجه نهایی این بحث گوییم:

اولاً: آنچه ایشان می‌گفتند و این همه احادیث و مطلب را بزرگ می‌کردند، بادش خوابید و روشن شد که از میان ۱۲۳ حدیث تنها یک حدیث است که ایشان می‌توانند آن را دست آویز قرار دهند و از ۱۲۲ حدیث دیگر هیچ استفاده‌ای نمی‌توانند بکنند.

ثانیاً: جای سؤال است که چرا در آن ۱۲۲ حدیث دیگر که در رابطه با گسترش عدالت آن حضرت است، به خلاف این یک حدیث هیچ یک دلالت ندارند بر اینکه زمانی آن حضرت

ظهور می کند که جهان پر از ظلم و جور شده باشد و تنها همین یک حدیث اینگونه است فلذا احتمال می دهیم که در اینجا یکی از روّات اشتباهی در عبارات حدیث کرده باشد.

ثالثاً: متن این حدیث بنا بر برداشت آقایان، دلالت دارد بر اینکه قبلاً جهان پر از ظلم و جور نبوده چون می فرماید: **إِذَا امْطَلَعَتِ الْأَرْضُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا** - وقتی که زمین پر از ظلم و جور شود، مفهومش این است که قبل از آن نبوده و این در صورتی است که خلاف آن برای ما محسوس و ملموس است مگر آنکه پر شدن را به معنای مغلظه ای بگیرند که نادرستی آن کاملاً روشن است. همچنین دانستیم که پر بودن در اینجا به معنای فراوان بودن است و ما می بینیم از زمانی که آدم (ع) دو پسر دارد یکی، دیگری را به ناروا می گُشد و تا هم اکنون نیز ظلم فراوان بوده و هست. پس هم اکنون هم اگر حضرت ظاهر شود زمانی است که جهان پر از ظلم و جور است و یک قرن یا پنج قرن پیش هم همینطور بوده است. زمان خود حضرت عسگری (ع) هم همینطور بوده و با کمی دقت متوجه خواهیم شد که حضرت عسگری (ع) نمی خواهد بفرماید شرط ظهور قائم، پر شدن عالم از ظلم و جور است بلکه نهایت درجه دلالت حدیث شریف این است که همانطوری که تا بحال ظلم و جور در عالم فراوان بوده تا زمان ظهور قائم هم ظلم و جور فراوان خواهد بود ولی پس از ظهور، عدل و داد فراوان می گردد.

رابعاً: از تمام اینها هم که بگذریم و فرض کنیم نظیر این یک حدیث یکصد هزار حدیث دیگر هم می بود و تمام آن احادیث هم صریحاً فرموده بودند که فقط و فقط آن حضرت در زمانی ظهور خواهد کرد که جهان پر از ظلم و جور شده باشد (دیگر از این بالاتر که نمی شود فرض کرد)، ولی باز جای این سؤال باقی است که: چه کسی به شما اجازه داده است که بخلاف سیره انبیاء و ائمه هدی (ص)، مبارزه با ظلم را رها کرده و با عدل مبارزه می کنید؟ آیا در این رابطه حتی یک حدیث هم اگر چه راویش شمر ابن ذی الجوشن باشد وجود دارد که چنین اجازه ای به شما بدهد؟ از شرع هم که بگذریم آیا یک عقل سالم روی کره زمین وجود داشته یا دارد که عمل شما را محکوم نکند؟ یک وجدان ناآلوده وجود دارد که این عمل شما را درست بداند؟ چرا نمی خواهید بفهمید که آتشِ ظلم هر چه بیشتر شعله ور گردد، خود شما هم در آن خواهید

سوخت؟ اگر دین ندارید و عقل خود را هم خفه کرده‌اید و وجدان خود را هم آلوده نموده‌اید پس لااقل ضرر دنیائی خود را نخواهید و پست‌تر از حیوانات گزنده و درنده نباشید.